۸۱ برگ

باز بینی شد ۱۳۵۳

میکروفیلم تهیه شد

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب رساله در جدول
مصنف مجلسی دوم
مؤلف
خطی نستعلیق ۲۰ سطری
چاپی
سال چاپ یا تحریر ۱۲۲۲ عدد اوراق ۷۸
جزء کتب فقه شماره
شماره عمومی ۷۶۷۲ شماره قبض
واقف خریداری تاریخ وقف مهر ۱۳۲۹
طول ۱۸ عرض ۱۲ گنجه

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

این رساله از مرحوم مجلسی علیه الرحمه [illegible]
در دیات و قصاص و میراث نوشته است
که در مطالعه آن و خطاب [illegible]
انشاءالله [illegible]
امامیه و آثار [illegible]
۱۲۹۲ [illegible] ۱۲۹۲

و صیغه نکاح [illegible]
و هرگاه پدر یا جد پدری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

بارکد زده شد
۶۱۳۸۳

[illegible]

خطبة [illegible] النكاح [illegible]

الحمد لله [illegible]

[illegible]

صلى الله عليه [illegible]

[illegible]

هو

حدود و دیات تالیفات علامی فهامی مجتهد الزمانی مولانا محمد باقر مجلسی رحمت الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی شرع الدیات و القصاص و الحدود لرفع الفساد من بین العباد و نظام عالم الوجود و الصلوة و السلام علی خیر من شرع لشرعه الحدود محمد و اهل بیته خلفاء المعبود و شفعاء یوم الورود و بعد

احقر عباد محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عن جرائمهما بر الواح ارواح زکیه و دفاتر خواطر علیه ناظران حل و عقد امور عباد و سالکان مناهج خیر و سداد ببنان اقلام اعلام مینگارد که چون حق تعالی نوع بشر را مدنی بالطبع و محتاج بیکدیگر آفریده و غالباً معاملات و معاشرات سبب حدوث مشاجرات و منازعات میشود و منتهی بقتل نفوس و نهب اموال و حدوث جراحات میگردد و ایضاً نفوس اکثر ایشان مایل است بمتابعت لذات و تحصیل مشتهیات و اگر زاجری و مانعی نباشد در عرض و اموال یکدیگر تصرف مینمایند و منتهی بانواع فساد میگردد و لهذا جناب مقدس ایزدی تعالی شانه در شریعت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله برای انتظام امور عباد و دفع فتنه و رفع فساد از قتال بوادی و بلاد احکام حدود و قصاص و دیات را مقرر فرموده که زاجر نفوس شریره از ارتکاب فتنه و فساد و داعی ایشان بسلوک طریق صلاح و سداد بوده باشد و چون اکثر احکام مباحث مذکوره از جمله غوامض مسایل

فقهات

فقهات و در غالب آنها اختلاف بسیار میان فقها رضوان الله علیهم هست لهذا فقیر بامر من یجب امتثال امره متع الله المسلمین ببقائه احکام مزبوره را در این رساله بلغت فارسی ایراد مینماید که نفعش اعم و فایده اش اتم بوده باشد و چون پنج چیز است که در شریعت جمیع پیغمبران حفظ آنها لازم و منحتم بوده اول دین دوم نفس سیم مال چهارم نسب پنجم عقل و حفظ دین باقامت عبادات است و کشتن کافران و مرتدان و جاری گردانیدن حدود و تعزیرات بر جمعی که اینها را سبک شمارند و حفظ نفس بقصاص کردن و دیت گرفتن است چنانچه حق تعالی فرموده است و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب یعنی از برای شما در قصاص کردن زندگی است ای صاحبان عقول زیرا که اگر کشنده را بعوض مقتول نکشند و جراحت کننده را بعوض جراحت نکنند یا دیت نگیرند پس کشتن و فساد در عالم بسیار میشود و حفظ نسب بنکاح و ملک یمین از کنیزان و منع از زنا و لواطه و امثال آنها کردن و حد بر مرتکب آنها جاری گردانیدن است و حفظ مال باجرای عقود شرعیه و منع نمودن از غصب و دزدی در مال مردم و حد خدا را بر مرتکب آنها جاری گردانیدن است و حفظ عقل که امتیاز انسان از سایر حیوانات بآنست بمنع از آشامیدن شراب و سایر چیزهای مست کننده و جاری گردانیدن حد است بر آشامنده آنها لهذا این رساله را بر دو قسم و هر قسم را بر چند باب مرتب گردانید و هر یک از احکام مذکوره را در بابی بر سبیل ایجاز و اختصار ایراد نمود و الله الموفق و المعین

قسم اول

در بیان حدود و تعزیرات است و در آن چند باب است

باب اول

در بیان حدود زنا و لواطه و مساحقه و امثال انهاست و در آن چند فصل است

فصل اوّل در بیان حدّ زناست و زنا آنست که مردی ذکر خود را در فرج زنی از پیش یا پس فرو برد بقدر یکه ختنه گاه پنهان شود و آن زن بر او حرام باشد و عقدی و شبه عقدی و ملکیّتی نباشد و در آن چند بحث است **اوّل** در بیان شرایط وجوب حدّ و آن هفت است **اوّل** انکه زنا کننده خواه مرد باشد و خواه زن باشد باید که بالغ باشند پس اگر نابالغ باشد اورا چند تازیانه که حاکم شرع مصلحت داند تعزیر و تادیب میکنند **دوّیم** انکه عاقل باشد پس اگر دیوانه باشد بنا بر مشهور میان علما بر او حد نیست بلکه اورا تعزیر و تادیب میکنند مانند طفل و بعضی گفته اند که مرد دیوانه را حد میزنند مانند عاقل و زن دیوانه را حد نمیزنند **سیّم** انکه مختار باشد پس اگر کسی زنی را جبر کند بر زنا بر زن حد نیست و در مرد نیز مشهور اینست و بعضی گفته اند در مرد اکراه نمیباشد و اگر مرد زن را باکراه جماع کند حد میزنند مرد را و مهر مثل آن زن را باو میدهد موافق مشهور **چهارم** انکه زنی که باو دخول میشود بر او حرام باشد با انکه حلیله او نباشد و مالک او نباشد پس اگر در حیض وطی کند یا در روز ماه مبارک رمضان اگرچه حرام است اما زنا نیست و حد ندارد بلکه اورا تعزیر میکنند **پنجم** انکه در آن دخول کردن شبهه نباشد بلکه داند که بر او حرام است پس اگر گمان زن خود کرد یا گمان کرد که بر او حلال است بر او حد نیست **ششم** انکه فرج خود را در فرج زن پنهان کرده باشد خواه در قبل و خواه در دبر بانکه ختنه گاه پنهان شده باشد که اگر چنین نباشد حدّ زنا نیست **هفتم** انکه شبهه مالکیّت نباشد پس اگر وطی کند

کنیز

کنیزیرا که میان او و دیگری شریک باشد اگر گمان کند که بر او حلال است حدّ بر او نیست و اگر داند که حرام است بقدر حصّه او حد ساقط است و بقدر حصّه شریک حدّ میزنند مثل انکه نصف از او باشد و نصف از شریک نصف حدّ که پنجاه تازیانه است بر او میزنند **مبحث دوّم** در اقسام حدّ زناست و آن نه قسم است **اوّل** کشتن بشمشیر است و آن بر همه کس لازم است یک مردی که با زن محرم نسبی خود زنا کند مانند مادر و خواهر و عمّه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر و بعضی از علما محرمهای سببی را نیز باین الحاق کرده اند مانند زن پدر و مادر زن و اشکالی دارد و حدّ ایشان اینست که گردن بزنند ایشان را و بعضی از علما گفته اند که اگر آن مرد محصن بوده و زن داشته و با محرم خود زنا کرده است او را صد تازیانه میزنند و بعد از آن سنگسار میکنند و اگر زن نداشته باشد او را صد تازیانه میزنند و بعد از آن گردن میزنند و قول اوّل مشهورتر است و زن نیز اگر راضی بوده و جبری بر او نشده حکم مرد دارد **دوّم** کافری که با زن مسلمانی زنا کند او را نیز گردن میزنند **سیّم** مردی که زنی را باکراه زنا کند او را نیز گردن میزنند و بعضی در این دو قسم نیز تفصیل سابق را قایل شده اند **قسم دوّم** سنگسار کردن است و آن بر مرد جوان و زن جوان لازم است که محصن باشند و محصن مردیست که بالغ و عاقل و آزاد باشد و زن یا کنیزی داشته باشد که وطی باو کرده باشد بعد از بلوغ و آزادی و هر صبح و شام قادر بر وطی او باشد پس اگر در سفر باشد و زوجه با او نباشد یا در حضر باشد و محبوس باشد که بزن و کنیز خود

کتابخانه آستان قدس

نتواند رسید محصن نخواهد بود و محصن بودن زن نیز چنین است که بالغه و عاقله و آزاد باشد و شوهری داشته باشد که دستش باو برسد و متعه از برای محصن بودن کافی نیست و بعضی کنیز را نیز کافی ندانسته اند و بعضی در مرد عقل را شرط نکرده اند و هر دو قول خلاف مشهور است و جمعی از علما را اعتقاد آنست که اگر مرد بالغ محصن زنا کند با دختر نابالغ یا زن دیوانه او را تازیانه میزنند و سنگسار نمیکنند و همچنین زن محصنه اگر طفل یا دیوانه ~~او را تازیانه~~ با او زنا کند او را سنگسار نمیکنند بلکه تازیانه میزنند و بعضی فرق کرده اند میان طفل و دیوانه و در طفل تازیانه قایل شده اند و در دیوانه سنگسار و مسئله خالی از اشکال نیست و غلام و کنیز خواه محصن باشند و زن باشوهر داشته باشند و خواه نداشته باشند برایشان سنگسار نیست و کیفیت سنگسار آنست که مرد را تا کمر و زن را تا سینه در میان خاک پنهان کنند یا وجوبا یا استحبابا علی الخلاف و سنگ براو بزنند تا بمیرد و اگر بگواه زنای او ثابت شده باشد اول گواهان سنگ بزنند پس امام علیه السلام اگر حاضر باشد پس سایر مردم و اگر باقرار ثابت شده باشد اول امام بزند و باید که جماعتی را حاضر کنند در آن وقت و بعضی همه را سنت دانسته اند و بعضی گفته اند که کسی که مستوجب حدی باشد نباید سنگ براو بزند چنانکه در روایت وارد شده است که اول امر میکنند او را که غسل کند و کفن بپوشد و حنوط کافور برخود بریزد و بعد از مردن نماز براو میکنند و او را دفن میکنند **قسم سیم** آنست که اول تازیانه بزنند و بعد از آن سنگسار کنند و این در مرد پیر و زن پیر است که محصن باشند و زنا کنند زیرا که عذر

زنان

ایشان باعتبار پیری و انکسار شهوت کمتر است و گناهشان عظیم تر و جمع کثیر از علما فرق میان این قسم و قسم سابق نکرده اند و میگویند که مردی که زن یا کنیز داشته باشد و زنی که شوهر داشته باشد بالشرایطی که گذشت خواه جوان باشد و خواه پیر اول او را تازیانه میزنند و آخر سنگسار میکنند **قسم چهارم** آنست که صد تازیانه بزنند و سرش را بتراشند و یک سال او را از شهر خود بیرون کنند و این حد مرد بکر است و در تفسیر بکر خلاف است بعضی گفته اند که مردیست که زنی را عقد کرده باشد و هنوز باو دخول نکرده باشد و بعضی گفته اند که بکر غیر محصن است خواه عقد بر زنی کرده باشد و خواه نکرده باشد و در زن سر تراشیدن و از شهر بیرون کردن نمیباشد هرچند عقد براو شده باشد **قسم پنجم** صد تازیانه است و آن حد مرد یا زن بالغ آزاد است که زنا کرده باشد ۷ بر زنی و نه دخول کرده باشد و بنا بر قول دیگر که مذکور شد فرق میان این قسم و قسم سابق نیست **قسم ششم** پنجاه تازیانه است و آن حد غلام است و یا کنیز که بنده باشند خواه محصن و خواه غیر محصن و در بنده سر تراشیدن و از شهر بیرون کردن نیست **قسم هفتم** هفتاد و پنج تازیانه است و آن حد غلام یا کنیزیست که زنا کرده باشند و نصفش آزاد باشد و نصفش بنده زیرا که نصف حد آزاد میزنند و نصف حد بنده و اگر بیشترش آزاد باشد بآن نسبت حد از او زیاد میشود و اگر کمترش آزاد باشد بآن نسبت کم میشود و تا همه اش آزاد نباشد او را سنگسار نمیکنند زیرا که حق تعالی برای مذلت بندگی براو رحم کرده است و حدش را سبک گردانیده است **قسم هشتم** جمع میان حد و تعزیر است و آن در باب کسیست که در زمان شریفی مانند ماه مبارک رمضان و روز جمعه و روز عرفه

(حاشیه: ونه عقد کرده)

با مکان شریفی مانند حرم کعبه یا حرم مدینه زنا کرده باشد مشهور آنست که زیاده
بر حدّ بقدریکه امام علیه السّلم مصلحت داند او را تعزیر و تادیب مینمایند **قسم نهم**
حکم مرد بیمار و زن بیماریست که تاب تازیانه نداشته باشد ترکهٔ چند بعدد آن
تازیانها جمع میکنند و یکبار بر بدن او میزنند **و امّا احکام اوّل** انکه زانی را
برهنه حدّ میزنند اکر مرد باشد و مشهور در زن آنست که با جامه تازیانه میزنند
و بعضی کفته اند که اکر ایشان را در وقت زنا برهنه یافته اند برهنه حدّ میزنند و الّا
جامه پوشیده بر همان حالت که ایشان را یافته اند و تازیانه را تفریق میکنند بر
جمیع بدنش بغیر سر و رو و فرجش که بر این اعضا نمیزنند و مرد را ایستاده میزنند
و زن را نشسته و بعضی کفته اند که بسیار سخت میزنند و بعضی کفته اند میانه که نه بسیار
سخت باشد و نه بسیار هموار و در سرمای سخت و کرمای کرم حدّ نمیزنند بلکه در زمستان
در میان روز و در تابستان در دو طرف روز که هوا معتدل باشد میزنند **دوّم**
هرکاه کسی کاری کند که مستوجب حدّ کردد و پناه بحرم مکّهٔ معظّمه برد از برای
حرمت حرم حدّ نمیزنند او را تا از حرم بدر آید ولیکن در خوردن و آشامیدن
بر او تنک میکیرند تا انکه مضطر شود در بیرون آمدن پس حدّ میزنند او را و اکر
ان کار شنیع را در حرم کرده باشد چون او حرمت حرم را نکاه نداشته در باب
او حرمت حرم را رعایت نمیکنند و در حرم او را حدّ میزنند و بعضی از علما
در این حکم ملحق ساخته اند بحرم مکّه حرم حضرت رسول صلّی الله علیه و آله را و مشاهد مقدّسهٔ
ائمّه معصومین صلوات الله علیهم را امّا در این باب مستندی بنظر نرسیده
سیّم هرکاه زنا مکرّر واقع شود و یکمرتبه نزد حاکم شرع ثابت شود مشهور
میان علما آنست که یک حدّ میزنند و بعضی کفته اند که اکر زنا با یک زن باشد یک حدّ میزنند

و اکر

٥

و اکر با چندین زن باشد برای هر زنی او را حدّی میزنند موافق روایت ابو بصیر
چهارم زن حامله را حدّ نمیزنند تا انکه آن زن بر آید و از نفاس بیرون آید و فرزند
خود را شیر بدهد اکر کسی نباشد که فرزند او را محافظت نماید و شیر بدهد و اکر کسی کفالت
فرزند او نماید بعد از زائیدن در سنکسار و بعد از پاک شدن از نفاس در تازیانه
او را حدّ میزنند **پنجم** هرکاه مرد و زنی را در یک لحاف بیابند و ثابت نشود
که کاری کرده اند یا ثابت شود که در میان پای او ملاعبه کرده است و دخول
ثابت نشود بکمتر از صد تازیانه او را تعزیر میکنند و شیخ طوسی رضی الله عنه در بعضی
از تصانیفش کفته است که هرکاه مردی را با زن بیکانه در زیر یک جامه بیابند که دست
در کردن او کرده باشد و او را بوسد صد تازیانه هریک را میزنند و شیخ مفید علیه الرّحمه
کفته که اکر کواهان کواهی دهند که ایشان را در زیر یک جامه یافته اند یا بدنشان برهنه
ملاصق یکدیکر بوده است حاکم شرع ایشان را تعزیر میکند بانچه مصلحت داند
از ده تازیانه تا نود و نه تازیانه و در حدیث صحیح وارد شده است که در زمان حضرت
امیر المؤمنین علیه السّلم مرد و زنی را در یک لحاف دیدند حضرت فرمود که هریک را
نود و نه تازیانه زدند **ششم** هرکاه بر آزادی دو مرتبه حدّ بزنند و در مرتبهٔ سیّم
باز آن کار را بکند او را میکشند و بعضی کفته اند در مرتبهٔ چهارم میکشند و اکر بنده را
هفت مرتبه حدّ بزنند و در مرتبهٔ هشتم او را میکشند و بعضی کفته اند که در مرتبهٔ نهم او را
میکشند **هفتم** هرکاه کسی توبه کند پیش از انکه نزد حاکم شرع ثابت شود حدّش نمیزنند
و اکر بعد از ثابت شدن توبه کند مشهور آنست که حدّ او ساقط نمیشود و او را حدّ
میزنند و بعضی کفته اند که حاکم مخیّر است میان حدّ زدن و عفو کردن و اکر باقرار
خودش ثابت شده باشد و بعد از اقرار توبه کند باز حاکم مخیّر است میان حدّ زدن

وبخشیدن **هشتم** هرگاه زنی شوهر نداشته باشد وحامله شود اورا حدّ نمیزنند تا اینکه
چهار مرتبه اقرار کند که زنا کرده است بنابر مشهور **نهم** کسی که مردی را در خانهٔ
خود بیند که با زن او زنا میکند آنمرد هر دو را میتواند کشت امّا اگر نزد حاکم
ثابت نکند او را قصاص میکنند ومیان خود وخدا گناه ندارد **مبحث سیّم**
در بیان ثابت شدن زناست وزنا بدو چیز ثابت میشود **اوّل** باقرار کردن
واشهر واقوی آنست که ثابت نمیشود زنا مگر بانکه زانی خواه مرد باشد وخواه
زن چهار مرتبه اقرار کند بزنا وخلافست در انکه چهار مجلس اقرار باید کرد یا
در یک مجلس که اقرار کند کافیست اشهر واقوی آنست که تعدّد مجلس در
کار نیست وگفته اند که اگر کمتر از چهار مرتبه اقرار کند او را تعزیر میکنند
واگر بجبر اقرار کند اعتباری ندارد واگر غلام اقرار کند بزنا اگر آقا تصدیق
او بکند او را حد میزنند واگر تصدیق نکند او را حدّ نمیزنند **دوّم** ثابت شدن
بگواهست وثابت نمیشود سنگسار مگر بگواه چهار عادل که گواهی دهند که زنای
او را دیده اند مانند میل در سرمه دان یا سه مرد عادل ودو زن عادله شهادت
بدهند واگر دو مرد وچهار زن گواهی دهند اکثر علما گفته اند که او را سنگسار نمیکنند
وصد تازیانه میزنند وبعضی گفته اند که صد تازیانه نیز نمیزنند واگر کمتر از چهار
نفر گواهی بدهند ثابت نمیشود وگواهان را حدّ میزنند برای فحش گفتن واگر
بعضی پیشتر بیایند وشهادت بدهند پیش ازانکه باقی شهود حاضر شوند
اشهر آنست که اینها را حدّ فحش میزنند وانتظار باقی شهود نمیکشند وزنا
ثابت نمیشود وشرطست که شهادت ایشان بر یک فعل باشد وموافق
یکدیگر باشد پس اگر بعضی گویند که در روز شنبه زنا کرده وبعضی گویند که در روز

تنبیه

که در چهار مجلس بوده

یکشنبه

یکشنبه وبعضی گویند در فلان خانه وبعضی در خانهٔ دیگر ثابت نمیشود و
گواهان را حدّ میزنند ومشهور آنست که حاکم شرع اگر علم بهم رساند که شخصی
زنا کرده است بدون گواه واقرار او را حدّ ~~میزند~~ میتواند زد وهمچنین در سایر
حدود هرچه حقّ الله باشد مانند لواطه ومساحقه واگر حقّ النّاس باشد مانند حدّ
فحش تا صاحب حق طلب نکند حدّ نمیزنند **فصل دوّم** در حدّ لواطه است وتوابع
آن ودر آن چند مقصد است **اوّل** ثابت شدن لواطه او نیز مثل زنا یا بچهار
گواه است یا بچهار مرتبه اقرار ومشهور آنست که حاکم شرع بعلم خود حدّ میتواند
زد چنانچه در زنا مذکور شد واگر کمتر از چهار مرتبه اقرار کند گفته اند حاکم شرع
او را تعزیر میکند **دوّم** بدانکه لواطه بر دو قسم است **اوّل** انکه مردی
ذکر خود را در دبر مردی یا پسری کند که ختنه گاه پنهان شود وبعضی گفته اند
که اگر بعضی از حشفه را داخل کند باز این حکم دارد وحدّ این قسم کشتن است
بر فاعل ومفعول هر دو اگر بالغ وعاقل باشند خواه آزاد باشند وخواه بنده
خواه مسلمان باشند وخواه کافر وخواه زن داشته باشند وخواه نداشته باشند
واگر یکی بالغ وعاقل باشد ودیگری طفل یا دیوانه باشد بالغ وعاقل را
میکشند وطفل یا دیوانه را تعزیر میکنند واما بعضی گفته اند که اگر فاعل
دیوانه باشد باز او را میکشند وامام مخیّر است در کشتن کسی که لواطه کرده
باشد میان انکه او را بشمشیر گردن بزنند یا باتش بسوزانند یا دست و
پایش را ببندند واز کوهی بزیر اندازند یا دیواری را بر سر او خراب
کنند وجایز است که اگر بغیر از آتش او را کشته باشند بعد از کشتن باز او را
بسوزانند **دوّم** انکه با مردی یا پسری ملاعبه کند در میان رانهای او

یا در پس او بدون انکه ذکر را داخل کند در دبر او و مشهور میان علما آنست که
معتدبها بیان نشده هر دو را اگر بالغ باشند و الّا هر یک که بالغ باشد صد تازیانه میزنند و بعضی
گفته اند که هر یک که محصن باشد یعنی بالغ و عاقل و آزاد باشد و زن داشته باشد
بشروطی که در زنا مذکور شد او را سنگسار میکنند و هر یک که محصن نباشد و بالغ
و عاقل باشد صد تازیانه میزنند و بعضی گفته اند که این را مانند قسم اوّل میکنند
و قسم اوّل اقویست و از حضرت صادق علیه السّلم منقولست که لواطه آنست که در
میان رانهای او داخل کند و هرگاه در دبر داخل کند کافر شده است بانچه
خدا بر محمّد صلّی الله علیه و آله فرستاده است و این را نیز در مرتبهٔ سیّم یا چهارم
علی الخلاف میکشند هرگاه دو بار یا سه بار او را تازیانه زده باشند دوّم
هرگاه دو مرد را برهنه در زیر لحافی یا جامهٔ دیگر بیابند و در میان ایشان
قرابتی نباشد هر دو را تعزیر و تادیب میکنند از سی تازیانه تا نود و نه تازیانه
بهر قدر که حاکم شرع مصلحت داند و بعضی قید عدم قرابت را نکرده اند و بعضی
گفته اند که هر یک را صد تازیانه میزنند و این قول بحسب دلیل اقویست و بنا بر
قول اوّل گفته اند هرگاه دو مرتبه تعزیر واقع شود در مرتبهٔ سیّم صد تازیانه
میزنند سیّم هرگاه آقا با غلام خود لواطه کند هر دو را میکشند و اگر غلام دعوی
کند که مرا جبر کرده آقا را میکشند و حدّ از غلام ساقط میشود هر چند جبر او ثابت
نشود چهارم هر که پسر را بشهوت ببوسد او را تعزیر میکند حاکم شرع بانچه
مصلحت داند تا نود و نه تازیانه و در روایت معتبر وارد شده است که هر که پسر را
بشهوت ببوسد لعنت میکنند او را ملائکهٔ زمینها و ملائکه رحمت و ملائکه
غضب و مهیّا میگردد برای او جهنّم و بد جایگاهیست جهنّم از برای او و

در حد

7

و در حدیث دیگر وارد شده است که هر که پسر را از روی خواهش ببوسد حق تعالی
او را لجام کند از لجام آتش پنجم کسی که بدست خود با ذکر خود ملاعبه کند تا اینکه
منی او بیاید فعل حرام کرده است و حاکم شرع او را تعزیر و تادیب میکند بانچه مصلحت داند
و در روایتی وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم فرمود چنین مردی را که
آنقدر بر کف دستش زدند که سرخ شد و او را از بیت المال کدخدا کرد و مشهور آنست
که این عمل به دو گواه یا یک اقرار است که ثابت شود و بعضی گفته اند دو اقرار میباید
فصل سیّم در بیان حدّ مساحقه است یعنی سائیدن دو زن فرج خود را
بیکدیگر و این فعل حرام است بالاجماع و در حدیث وارد شده است که اصحاب رس
که خدا در قرآن مجید ذکر کرده است که ایشان را عذاب کرده است عمل ایشان این
بوده است و مشهور در حدّ ایشان آنست که بالا و زیر را هر یک را صد تازیانه میزنند
خواه آزاد باشند و خواه بنده و خواه مسلمان باشند و خواه کافر و خواه شوهردار باشند
و خواه بی شوهر و بعضی گفته اند که اگر محصنه باشند یعنی شوهردار با شرایطی که مذکور
شد او را سنگسار میکنند و اگر محصنه نباشند صد تازیانه میزنند و خالی از قوّتی
نیست و اگر تازیانه زنند در مرتبهٔ سیّم که دو بار تازیانه زده باشند او را میکشند
و بعضی در مرتبهٔ چهارم گفته اند چنانچه مذکور شد در زنا و اگر دو زن را در یک لحاف
برهنه بیابند بعضی از علما گفته اند که بکمتر از حدّ ایشان را تعزیر میکنند در دو مرتبه
و بعد از دو تعزیر در مرتبهٔ سیّم صد تازیانه میزنند و در مرتبهٔ چهارم او را میکشند
و بعضی گفته اند همیشه تعزیر میکنند و حدّ نمیزنند و نمیکشند و بعضی گفته اند در مرتبهٔ
اوّل و دوّم حدّ تمام میزنند و در مرتبهٔ سیّم یا چهارم میکشند و دو زن را برهنه
در زیر یک لحاف خوابیدن حرام است و احوط آنست که برهنه هم که نباشند در زیر

یک لحاف خوابیدن خوب نیست و اگر ضرورتی باشد لحاف را در میان ته کنند و در
حدیث صحیح از حضرت امام محمّد باقر و امام جعفر صادق علیهما السّلم منقولست که
روزی امام حسن علیه السّلم در جای امیر المؤمنین علیه السّلم نشسته بود ناگاه گروهی
آمدند و گفتند که حضرت امیر را میخواهیم امام حسن علیه السّلم فرمود که چه کار دارید گفتند
مسئله داریم فرمود بگوئید که چه مسئله است گفتند زنی شوهرش با او جماع کرد
چون فارغ شد زن بهمان گرمی برخواست و با دختر باکره مساحقه کرد و
نطفهٔ مرد را در فرج او ریخت و دختر بان نطفه حامله شد درین قضیّه چه باید
کرد حضرت امام حسن علیه السّلم فرمود که مسئله مشکلیست و چنین مسئله ها را پدرم
باید جواب بگوید نهایت من جواب میگویم اگر درست باشد از جانب خدا و از جانب
پدرم خواهد بود و اگر بر فرض محال خطا کنم از خودم خواهد بود و امیّد دارم که انشاء الله
خطا نباشد باید که از زن مهر آن دختر باکره را بگیرند زیرا که فرزند بیرون نمی آید
تا بکارت او برطرف نشود و زن را سنگسار میکنند برای انکه شوهر داشته و انتظار
بکشند تا انکه فرزند از آن دختر متولّد شود و آن فرزند را بصاحب نطفه میدهند
که پدر اوست و دختر را حدّ میزنند که راضی بمساحقه شده است و چون بنزد حضرت
امیر المؤمنین علیه السّلم رفتند و قضیّه را با حکم حضرت امام حسن علیه السّلم عرض کردند
حضرت فرمودند که اگر نزد من میآمدید جواب من همان بود که پسرم گفته است
و بعضی از علما باین حدیث قایل شده اند و بعضی در بعضی از احکام مذکوره اشکالها
کرده اند که این رساله گنجایش ذکر آنها را ندارد و مساحقه بگواهی چهار مرد عادل
ثابت میشود یا بچهار مرتبه اقرار زن و بشهادت زنان ثابت نمیشود مانند لواطه
و اگر زن بالغی با دختر نابالغی مساحقه کند بالغ را حدّ میزنند و نابالغ را تعزیر

میکنند

میکنند و اگر هر دو نابالغ باشند هر دو را تعزیر میکنند **فصل چهارم** در بیان
حدّ قیادت یعنی قرمساقی که جمع کند میان مرد و زن برای زنا یا میان
دو مرد برای لواطه و مشهور میان علما آنست که او را سه ربع حدّ زنا میزنند
که هفتاد و پنج تازیانه است و بعضی گفته اند که بعد از حدّ سرش را میتراشند
و بر دور شهر یا قبیله او را میگردانند که رسوا شود و از شهر و قبیله بیرونش
کنند و بعضی گفته اند در مرتبهٔ اوّل بعد از حدّ سرش را میتراشند و بر دور شهرش
میگردانند و در مرتبهٔ دوّم باز هفتاد و پنج تازیانه اش میزنند و از شهر بیرون
میکنند و در مرتبهٔ سیّم تازیانه اش میزنند و در مرتبهٔ چهارم توبه اش میدهند و
تازیانه اش میزنند و اگر قبول توبه نکند او را میکشند و اگر توبه کرد و باز در مرتبهٔ پنجم
توبه را شکست میکشندش و بعضی موافق روایت قایل شده اند که در مرتبهٔ اوّل او را
هفتاد و پنج تازیانه میزنند و از شهر بدر میکنند و این قول اقوالست بحسب دلیل و
در زن بغیر از هفتاد و پنج تازیانه چیزی نیست و قیادت بدو گواه عادل ثابت
میشود و بدو مرتبه اقرار کردن و اگر یک مرتبه اقرار کند او را تعزیر میکنند
فصل پنجم در بیان حدّ وطی بهایم و اموات و در آن دو مبحث است **اوّل**
کسی که با حیوانی جماع کند اگر ماکول اللحم باشد که گوشتش را بحسب متعارف میخورند
مانند گوسفند و گاو و شتر چند حکم ثابت میشود اگر وطی کننده بالغ و عاقل باشد بحسب
مشهور اوّل تعزیر میکنند بر وطی کننده بانچه امام مصلحت داند و بعضی بیست و پنج
تازیانه گفته اند چنانچه در چند روایت وارد شده است که او و خالی از قوتی نیست
و بعضی صد تازیانه گفته اند و در روایتی کشتن نیز وارد شده است و اینرا
حمل کرده اند بر مرتبهٔ سیّم یا چهارم **دوّم** انکه گوشت آن حیوان و فرزندان

که بعد از آن فعل بهم رسند و شیر آنها حرام است و اگر بحیوانات دیگر مشتبه شود آن
حیوانات را دو قسمت میکنند و قرعه میزنند و همچنین تا منحصر در عدد حرام شود و باقی
حلال اند علی المشهور سیم انکه واجبست که آن حیوان را ذبح کنند و بسوزانند
نه برای عقوبت آن حیوان بلکه برای مصلحتی که ما نمیدانیم یا برای انکه شناعت آن
عمل قبیح ظاهر گردد یا برای انکه نسل حرام آن بسیار نشود و گوشتش را بغلط نخورند
چهارم انکه اگر ملک دیگری باشد قیمتش را بصاحبش بدهند و بسندهای معتبره از
حضرت صادق و کاظم و رضا علیهم السلم منقولست که مردی که حیوانی را وطی کند اگر
ملک او باشد ذبح میکند و بعد از مردن میسوزانند بآتش و از آن منتفع نمیشوند و بیست
و پنج تازیانه که ربع حد زانی باشد بر او میزنند و اگر حیوان از دیگری باشد قیمت میکنند
و قیمتش را از آن میگیرند و بصاحبش میدهند و بیست و پنج تازیانه اش میزنند راوی
پرسید که آن حیوان چه گناه دارد فرمودند که حیوان گناهی ندارد ولیکن حضرت رسول
صلی الله علیه و آله چنین کرد که مردم جراة ننمایند بر وطی بهایم و نسل ایشان برطرف
شود تمام شد حدیث و اگر حیوانی باشد که متعارف سواری آن باشد هر چند حلال
گوشت باشد مانند اسب و استر و الاغ آن را ذبح نمیکنند بلکه از آن شهر بیرون
میبرند و در شهری دیگر میفروشند که آن شخص را پیوسته سرزنش بان عمل نکنند و
بعضی گفته اند که گوشتش نیز حرام میشود و اگر حیوان از دیگری باشد قیمت او را
بصاحب حیوان میدهند و الا بوطی کننده میدهند و بعضی گفته اند قیمتش را تصدق
میکنند و حدش همانست که در قسم اول مذکور شد و بعضی بلوغ و عقل را در غیر حد
از احکام دیگر اعتبار نکرده اند و طفل و دیوانه اگر چنین عملی کنند ایشان را تادیب
میکنند و این حد بدو گواه است که عادل باشند و بیک اقرار ثابت میشود و بعضی

بعضی

گفته اند بدو اقرار و بگواهی زنان ثابت نمیشود و در مرتبه سیم و یا چهارم
گفته اند او را میکشند اگر دو مرتبه یا سه مرتبه تازیانه زده باشند و اگر حیوان از
دیگری باشد با قرار بغیر تعزیر چیزی ثابت نمیشود دوم در وطی اموات و
طی مردگان در احکام مثل وطی زنده است اگر کسی با زن مرده بیگانه زنا کند
اگر محصن باشد و زن داشته باشد او را سنگسار میکنند و اگر زن نداشته
باشد او را صد تازیانه میزنند و زیاده بر وطی زنده بقدر آنچه امام مصلحت
داند او را تعزیر میکنند و اگر با زن خود بعد از مردن او وطی کند یا کنیز
مرده خود او را تعزیر میکنند و حد نمیزنند و حکم زنا با زنان محرم بعد از مردن
و لواطه کردن با پسر مرده و ثابت شدن بچهار گواه یا چهار اقرار همه مثل حکم
زنده است چنانچه گذشت باب دوم در بیان حد فحش است و در آن چند
مطلبست اول در بیان موجب حد فحش است و آن نسبت دادن شخصی است
بزنا یا لواطه مثل انکه بگوید تو زنا کاری یا لواطه کننده یا من زنا کردم بتو
یا فلان داده یا فلان خورده و امثال این عبارات که دلالت بزنا یا لواطه
کند خواه بفاعل بودن و خواه بمفعول بودن و اگر بگوید بفرزندی که
اقرار باو کرده باشد تو فرزند من نیستی فحش است نسبت بمادر آن فرزند و همچنین
اگر بدیگری بگوید تو فرزند پدر خود نیستی فحش است نسبت بمادر او ~~و اگر شخصی~~
و اگر شخصی بگوید که تو از زنا بهم رسیده یا بگوید ای ولد الزنا مشهور آنست
که این فحش است و خلافست که طلب کننده حد مادر است یا مادر و پدر هر دو
و بعضی گفته اند که اگر هر دو استدعای حد بکنند او را حد میزنند و الا نمیزنند
و بعضی گفته اند مطلقا حد نمیزنند برای انکه معلوم نیست که کدام یک را نسبت

بزنا داده است زیرا که ممکن است که نسبت زنا بمادر باشد و بر پدر شبهه بوده باشد
و ممکن است بر عکس بوده باشد یا پدر مادر را جبر کرده باشد و اگر بگوید فلان
شخص با فلان کس زنا کردی مشهور آنست که هم فحش است که گفته است بمخاطب
و هم بشخص دیگر را که هر دو طلب حدّ کنند او را دو حدّ میزنند و بعضی گفته اند
یک حدّ میزنند او را از برای مخاطب و نسبت بدیگری فحش نیست و اگر گوید
ای فرزند زانی فحش بپدر او داده و اگر بگوید ای فرزند زانیه فحش بمادر
او گفته و اگر گوید ای ~~دویث پدر و یا بگوید~~ ای دویث وای قرمساق
پس بحسب مشهور فحش نیست و حاکم شرع او را تعزیر میکند مگر آنکه در
عرف ایشان دلالت کند بر نسبت زنا بزن او یا مادر او یا خواهر او یا
دختر او یا بالتصریح کند مانند زن دویث و اگر گوید که حرام زاده مشهور آنست
که فحش نیست زیرا که ممکن است که از وطی در حیض بهم رسیده باشد و بعضی
گفته اند که فحش است زیرا که در عرف از حرام زاده بغیر ولد الزنا معنی دیگر
نمیفهمند و همچنین اگر گوید نا درست در لغت دلالت بر فحش نمیکند امّا
در عرف حمل بر فحش میکنند و ظاهرا ناپاک فحش نباشد و اگر دشنامهای
دیگر دهد که موجب تحقیر و استخفاف او باشد و سبب آزردگی او گردد بدون
آنکه او مستحق آن باشد او را حدّ نمیزنند بلکه تعزیر میکنند بآنچه حاکم مصلحت داند
مثل آنکه با و گوید ای سگ وای خنزیر وای خر وای احمق وای کور وای کر و
ای پیس هرچند که متصف باین امراض باشد یا بگوید که ای فرزند شبهه و ای
فرزند حیض و اگر مستحق استخفاف باشد مانند متظاهر بفسوق که گناهان را علانیه
کند و پروا نکند یا بدعت در دین خدا بکند او را حرمتی نیست و دشنام او

ای فاسق ای [illegible] ای شارب الخمر ای بی نماز ای [illegible]

موجب

موجب تعزیر نمیشود چنانچه از حضرت صادق علیه السلم منقولست که هرگاه فاسق
علانیه فسق کند او را حرمتی نیست و غیبت او حرام نیست و در حدیث صحیح از آنحضرت
مرویست که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود که هرگاه ببینید بعد از من اهل را
که در دین خدا شک میکنند و بدعتها در دین پیدا میکنند پس ظاهر گردانید بیزاری
از ایشان را و دشنام بسیار دهید ایشان را و سخن بد و مذمّت در حقّ ایشان
بسیار بگوئید و بر ایشان حجّت را تمام کنید تا ایشان طغیان نکنند در فاسد
کردن دین اسلام و تا مردم از ایشان حذر کنند و از بدعتهای ایشان
یاد نگیرند چون چنین کنید حق تعالی حسنات برای شما بنویسد و درجات
در آخرت برای شما بلند گرداند و اگر بگوید با زن خود که ترا باکره نیافتم او را
تعزیر میکنند بنا بر مشهور دوّم در شرایط دشنام دهنده و دشنام داده شده
است شرطست در حدّ زدن که دشنام دهنده بالغ و عاقل و مختار باشد پس
اگر نابالغی فحش گوید او را تادیب میکنند و بر دیوانه چیزی نیست و مشهور
آنست که در حدّ کامل آزادی شرط نیست اگر بنده فحش بگوید او را هشتاد تازیانه
میزنند و بعضی گفته اند چهل تازیانه میزنند نصف حدّ آزاد و اوّل قوی تر
است و در فحش گفته شده شرطست که محصن باشد یعنی بالغ و عاقل و آزاد
و مسلمان باشد و عفّت ورزد از زنا پس اگر کسی کودکی را فحش گوید و یا
دیوانه را یا بنده را یا کسی را که علانیه زنا کند و بهمان ندارد او را حدّ
نمیزنند بلکه حاکم تعزیر میکند ایشان را بآنچه مصلحت داند و اگر شخصی مرد آزاد
مسلمان عاقل را که مادرش کافره یا کنیز باشد بگوید ای پسر زانیه یا بگوید
مادر تو زناکار بود در حکم او خلافست بعضی گفته اند برای حرمت فرزند

او را حدّ میزنند و روایتی دیگر براین مضمون وارد شده است که بعضی گفته اند
او را تعزیر میکنند برای انکه مادر را فحش گفته است و مادر مسلمان یا آزاد نیست
و اگر پدر فرزند خود را فحش بگوید او را برای فرزند حدّ نمیزنند و همچنین
اگر زن مردهٔ خود را فحش گوید و آن زن وارثی بغیر از فرزند آنمرد نداشته باشد او را
حد نمیزنند از برای آنفرزند و امام علیه السّلم او را تعزیر مینماید سیّم در مقدار حدّ فحش
واحکام آنست حدّ فحش هشتاد تازیانه است خواه گویندهٔ فحش زن باشد و خواه مرد
خواه آزاد باشد و خواه بنده بنابر مشهور و او را با جامه حدّ میزنند و برهنه نمیکنند
وسست تر از حدّ زنا میزنند و در روایت معتبر وارد شده است که زانی را سخت تر
از شارب الخمر میزنند و شراب خوار را سخت تر از فحش گوینده میزنند و فحش گوینده را
سخت تر از تعزیر میزنند و اگر دو کس یکدیگر را دشنام فحش دهند حدّ از هر دو ساقط
میشود و هر دو را تعزیر میکنند و اگر شخصی جماعتی را فحش گوید اشهر آنست که
اگر یک یک را جدا جدا فحش گفته است برای هر یک او را حدّی میزنند و اگر بیک
لفظ همه را فحش گفته است اگر همه همراه بیایند و طلب حدّ کنند برای همه او را
یک حدّ میزنند و اگر هر یک تنها بیایند برای هر یک حدّی میزنند و اشهر آنست که
در تعزیر نیز تفصیل اوّل جاریست و مشهور آنست که حدّ فحش بمیراث میرسد پس
اگر شخصی که او را فحش گفته اند بمیرد هر یک از وارثهای او طلب حدّ میتوانند
کرد و هر یک از ورثه که عفو کنند باقی ورثه طلب میتوانند کرد جمیع حدّ را
و این حدّ ثابت میشود بدو گواه عادل یا بدو اقرار و تا آنشخص که باو فحش
داده است طلب حدّ نکند او را حدّ نمیزنند و او میتواند عفو کردن و بخشیدن
پیش از ثابت شدن بنزد حاکم شرع و بعد از آن و ایضاً حدّ ساقط میشود باقرار

[illegible]

دشنام داده شده بانچه باو نسبت داده و یا بثابت کردن دشنام دهنده آنچه را باو
نسبت داده بگواه و اگر نسبت بزن خود باشد بلعان ساقط میشود حدّ و اگر آقا
غلام خود را یا کنیز خود را دشنام فحش گوید حدّ بر او واجب میشود باب سیّم در حدّ
خوردن شراب و سایر مسکرات است کسی که چیزی از مست کنندهای مایع را
بیاشامد مانند شراب و بوزه خواه از جو بعمل آید و خواه از گندم و خواه از برنج
یا ذرّه و خواه از سایر حبوبات و خواه از شکر و خواه از خرما و هر چه بسیارش آدمی را
مست کند و عقل را زایل گرداند اگرچه یکقطرهٔ آن را بخورد یا معجونی بخورد
که در آن داخل کرده باشند هرچند مضمحل شده باشد و مست نکند آشامیدن و خوردن
آنها با بلوغ و عقل و علم بحرام بودن و عدم اکراه و جبر حدّ واجب میشود و هم
چنین آشامیدن شیرهٔ انگور که جوشیده باشد و غلیان کرده باشد و دو ثلث
آن نرفته باشد بشروط مذکوره حدّ واجب میشود بنابر مشهور و در شیرهٔ خرما و مویز که
بجوشد و دو ثلثش نرود و مست کننده نباشد خلافست و اشهر حلال بودن
است و این حدّ بشهادت دو عادل ثابت میشود و بدو مرتبه اقرار بنابر مشهور
و بعضی بیک مرتبه اقرار اکتفا کرده اند و بشهادت زنان ثابت نمیشود و مشهور
آنست که حدّش هشتاد تازیانه است خواه مرد باشد و خواه زن خواه بنده باشد
و خواه آزاد و بعضی از علما را اعتقاد آنست که بنده را چهل تازیانه میزنند
که نصف حدّ آزاد باشد و خالی از قوّتی نیست و در مرتبهٔ سیّم و چهارم او را
میکشند هرگاه در مرّات سابقه تازیانه خورده باشد و اگر یک گواه شهادت
دهد که او شراب خورد و دیگری شهادت دهد که او شراب قی کرد مشهور آنست
که ثابت میشود و حدّ میزنند او را و اگر شراب خورد و آن را حلال داند توبه اش

سیفرمایند و اگر توبه کرد او را حد میزنند و اگر قبول توبه نکرد او را میکشند و
بعضی گفته اند اگر مسلمان زاده است او را میکشند و اگر مسلمان زاده نیست
او را توبه میفرمایند و کسی که شراب فروشد و حلال داند او را توبه میفرمایند و اگر
اصرار نماید و قبول توبه نکند او را میکشند بنا بر مشهور اما اگر مست کنندهای
دیگر غیر شراب مانند بوزه آشامیدن و بوزه فروختن و انها را حلال داند
او را نمیکشند بلکه حد میزنند زیرا که اگر چه حرمت آنها اجماعی شیعه است اما
ضروری دین اسلام نیست زیرا که جمعی از مسلمانان مانند حنفیان انها را حلال
میدانند و اگر بنگ و مست کنندهای جامد را بخورد بعضی گفته اند او را حد
نمیزنند بلکه تعزیر میکنند **باب چهارم** در بیان حد دزدیست و در آن
چند فصل است **فصل اول** در بیان شرایط حد است و در آن سیزده شرطست
اول انکه بالغ باشد اگر کودک نابالغ دزدی کند مشهور میان علما آنست
که دستش را نمیبرند و او را تادیب و تعزیر میکنند و بعضی از علما موافق روایات
معتبره قایل شده اند که در مرتبهٔ اول و دوم او را می بخشند و در مرتبهٔ سیم
تعزیرش میکنند و در مرتبهٔ چهارم گوشت سر انگشتانش را میتراشند که خون
جاری شود و در مرتبهٔ پنجم بند بالای چهار انگشت او را میبرند و در مرتبهٔ ششم
از بیخ انگشتان میبرند بروش مردان بالغ و بروایتی در اول و دوم عفو
میکنند و در مرتبهٔ سیم بند بالای انگشتان او را میبرند و در مرتبهٔ چهارم بند
دوم را و در مرتبهٔ پنجم بند سیم را و دور نیست که این مراتب منوط برای امام علیه السلم
بوده باشد **دوم** عقل است پس اگر دیوانه باشد و در حال دیوانگی دزدی
کند تعزیرش میکنند و اگر در حال عقل دزدی کند و بعد از آن دیوانه شود

نشود

مشهور آنست که حد ساقط نمیشود **سیم** انکه او را شبههٔ عارض نشده باشد
مثل انکه گمان کند که مال اوست و بردارد و معلوم شود که مال دیگری بوده
یا انکه از مال مشترک بردارد بقدر حق خود و اگر زیاده از حق خود بردارد
بقدر نصاب قطع دانسته حد بر او لازم میشود **چهارم** انکه شرکتی در آن مال
نداشته باشد بنا بر قول بعضی از اصحاب مثل انکه یکی از آن جماعت که جنگ کرده اند
با کافران از غنیمتی که از ایشان گرفته اند پیش از قسمت بدزدد دستش را نمیبرند
بنا بر قول این جماعت و اکثر محققین علما قایل شده اند که اگر زیاده از حصهٔ
خود بقدر نصاب قطع برده باشد دستش را میبرند **پنجم** انکه مال در حرزی
بوده باشد که متعارفست که آن قسم مال را در آن حرز میگذارند مثل انکه زر یا
متاع در صندوق باشد و قفل بر آن زده باشند یا اسب در طویله بوده باشد
که درش را بقفل یا کلون بسته باشند یا متاع را در دکان گذاشته باشند
و درش را بسته باشند و اگر مالی را در زمین دفن کرده باشند مشهور آنست که
آن نیز حکم حرز دارد و بعضی گفته اند که هر چیز که از جائی بدزدند که غیر مالک را
جایز نباشد رفتن بآنجا حکم دزدیدن از حرز دارد پس اگر مالی در صحن خانهٔ
کسی گذاشته باشد و کسی بی رخصت صاحب خانه برود و بدزدد دستش را میبرند
و این خلاف مشهور است و بنا بر هر دو قول اگر کسی مالی را از آسیاها یا حمامها
یا کاروانسراها یا مساجدها بدزدد دستش را نمیبرند و اگر مالی در مسجد یا در این
قسم مواضع که مذکور شد که کسی را منع از رفتن آنجاها نیست بدزدد در حالتی که
صاحب مال ملاحظهٔ آن کند و او را غافل کند و بدزدد بعضی از علما گفته اند که
دستش را می برند و بعضی گفته اند که اگر کسی چیزی را در زیر سر گذاشته باشد

[illegible]

و یا بر روی آن خابیده باشد وکسی بدزدد آنهم حکم حرز دارد و نادری از علما قایل شده اند که درهر جا که چیزی بدزدند حدّ لازم میشود خواه در روز وخواه در شب و حرز شرط نیست واین قول ضعیف است و دو قول سابق میان متاخّرین مشترکست واگر کسی میوهٔ را که بر درخت باشد بدزدد دستش را نمیبرند موافق مشهور وبعضی گفته اند که اگر آن درخت در باغی باشد یا در خانه که در آنخانه را بکلون یا قفل بسته باشند حکم حرز دارد **ششم** انکه دزد حرز را بشکند ومال را از حرز بیرون آورد پس اگر دیگری در را بشکند واو مال را بیرون آورد هیچیک را دست نمیبرند بلکه از شکنندهٔ در تاوان در را میگیرند واز برندهٔ مال تاوان مال را میگیرند هرگاه تلف کرده باشد واگر شکنندهٔ در در بردن مال اعمّ از آنست که خود بردارد یا ریسمانی بر آن ببندد وبیرون بکشد یا بر حیوانی بار کند وبکشد یا براند و بیرون برد یا بدست کودک غیر ممیّزی بدهد که بیرون برد **هفتم** آنکه دزد پدر صاحب مال نباشد که اگر پدر مال فرزند را بدزدد دستش را نمیبرند وموافق مشهور در حکم پدر است اجداد پدری هرچند بالا روند و مادر را نیز بعضی حکم پدر داده اند **هشتم** آنکه پنهان بدزدد پس اگر کسی علانیه از کسی بقهر مالش را بگیرد یا دستارش را برباید حکم دزد ندارد وحکمش بعد از این خواهد آمد ان شاء الله تعالی **نهم** انکه دزد غلام صاحب مال نباشد پس اگر غلام کسی مال او را بدزدد یا غلامی که در میان غنیمت کفّار باشد از مال غنیمت بدزدد دستش را نمیبرند وگفته اند علّتش آنست که ضرر بمالک بیشتر میرسد **دهم** انکه نوکر ومهمان نباشد بنا بر قول بعضی از علما واکثر علما گفته اند که این صورتیست که مال را از

ایشان پنهان نکرده باشد وایشان از حرز برنداشته باشند پس اگر صندوق را بگشایند یا در را بشکنند وبردارند دستشان را میبرند **یازدهم** انکه آن مالی را که برده است بقدر نصاب قطع بوده باشد باجماع علما چنانکه مذکور خواهد شد **دوازدهم** انکه صاحب مرافعه بکند وطلب مال و قطع ید او بکند پس اگر صاحب مال از سر مال بگذرد یا مال را بگیرد واز دست بریدن بگذرد وببخشد پیش از انکه ثابت کند نزد حاکم شرع حدّ ساقط میشود واگر بعد از مرافعه وثابت کردن دزدی نزد حاکم ببخشد حدّ را فایده نمیکند بنا بر مشهور **سیزدهم** خلافست که آیا شرطست که نصاب قطع را بیکدفعه بیرون آورد یا نه بعضی گفته اند شرطست که مجموع نصاب را بیکمرتبه بیرون آورد پس اگر حرز را بشکنند وصد تومان را عباسّی عباسّی بیرون آورد دستش را نمیبرند وبعضی گفته اند که اگر در مرتبهٔ اوّل بقدر نصاب نباشد لکن در مرّات دیگر بقدر نصاب باشد دستش را نمیبرند واین قول غریبست واکثر گفته اند اگر بقدر نصاب درآورد اگرچه در چندین دفعه باشد دستش را میبرند شرح مح

فصل دوّم

در نصاب قطع است و در آن خلافست ومشهور میان علما آنست که ربع دینار است یعنی چهار یک اشرفی نیم چهار دانگ ذهبی مضروب بسکّه معامله یا قیمت آن وابن بابویه وابن جنید رحمة الله علیهما پنج یک دینار گفته اند وقول اوّل قوی تر است ودر حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلم منقولست که از آنحضرت پرسیدند که در چه مقدار از مال دست دزد را میبرند فرمود که در ربع دینار پرسیدند که در دو درهم میبرند فرمود که در ربع دینار بهر قیمه که باشد پرسیدند که اگر کمتر از ربع دینار بدزدد آیا نام سارق بر او اطلاق میکنند واو در این حال نزد

خدا سارق و دزد هست حضرت فرمود که هرکه بدزدد از مسلمانی چیزی را که
ضبط کرده باشد و در حرز گذاشته باشد نام سارق بر او اطلاق میکنند
و او نزد حق تعالی دزد است امّا دستش را در کمتر از ربع دینار یا زیاده
نمیبرّند و اگر در کمتر از ربع دینار باید دست برید هر آینه اکثر مردم باید
دستشان بریده شود **فصل سیّم** در بیان حدّ دزدیست هرگاه بالغ و
عاقل مقدار نصاب را بدزدد از حرز و ثابت شود واجبست بر دزد که
مال را پس بدهد و اگر تلف شده باشد مثل و یا قیمت انرا بدهد و حاکم
شرع میفرماید که چهار انگشت او را از بندی که متّصل بکف است از دست راست
میبرّند و کف دست و انگشت ابهام را برای او میگذارند برای وضو و نماز
او نه بنحویکه سنّیان میگویند که از بند دست میبرّند و اگر بعد از بریدن دست
در مرتبهٔ دوّم دزدی کند پای چپش را میبرند از مفصل میان قدم و پاشنه را
برای او میگذارند که در نماز تواند ایستاد نه بروش سنّیان که از قوزک
پا میبرّند و اگر در مرتبهٔ سیّم دزدی کند بعد از بریدن دست و پا در زندان
او را همیشه حبس میکنند و اگر در زندان نیز از حرز بقدر نصاب بدزدد او را
میکشند و اگر چند دزدی یکبار ثابت شود یکمرتبه دست راستش را میبرند و در
این مقام چند مسئله محلّ خلاف و اشکال است **اوّل** انکه کسی که در مرتبهٔ
اوّل دزدی کند و دست راست نداشته باشد مثل انکه بقصاص یا بجهة غیر
دیگر غیر دزدی بریده شده باشد در اینصورت خلافست بعضی گفته اند دست
چپش را میبرّند و بعضی از متأخرین احتمال داده اند که بریدن سه بدن
بالکلّیه ساقط میشود و مسئله خالی از اشکالی نیست **دوّم** انکه دزدی

وبعضی گفته اند باقی پای چپش را ...

کند و دست راستش شل باشد مشهور آنست که دست راستش را میبرّند و
بعضی گفته اند که نمیبرّند برای انکه دست شل را که ببرّند خون آن را قطع
نمیتوان کرد و باعث قتل او میشود بلکه دست چپ او را میبرّند یا پای
چپش را یا حبس میکنند او را **سیّم** انکه دزدی کند و دست چپ نداشته
باشد یا دست چپش شل باشد اشهر آنست که دست راستش را میبرّند و
بعضی گفته اند نمیبرند و او را در زندان حبس میکنند و در صورتیکه هر دو
دستش شل باشد این نیز خلافست **چهارم** انکه حدّادی که دستش را میبرّد
اگر بغلط دست چپش را ببرّد بعضی گفته اند بریدن دست راست ساقط میشود و
اکثر گفته اند دست راستش را میبرند و دیت دست چپش را باو میدهند و مشهور
آنست که بعد از بریدن دست سنّت است که دستش را داغ کنند تا خون بند
شود و او را نکشد **فصل چهارم** در بیان طریق ثبوت دزدیست و آن موافق
مشهور بدو گواه هست یا بدو مرتبه اقرار کردن و بعضی گفته اند که بیک اقرار
نیز ثابت میشود و خالی از قوّتی نیست و بنابر مشهور اگر یکمرتبه اقرار کند
مال را از او میگیرند و حدّ نمیزنند تا مرتبهٔ دیگر اقرار کند و اگر غلام یا کنیز
اقرار کنند بدزدی اعتبار ندارد مگر انکه آقا تصدیق ایشان بکند و
اقراریکه از روی جبر و شکنجه باشد بحسب شرع اعتبار ندارد هر چند عین مال
دزدیده را بیاورند و بعضی گفته اند که اگر بعد از اقرار عین مال دزدیده
را بیاورد حد ثابت میشود و روایتی بر این مضمون وارد شده است
فصل پنجم در بیان بقیهٔ احکام است و در آن چند مطلب است **اوّل**
در حکم کفن دزد که قبر را بشکافد و کفن را بدزدد چند قولست **اوّل** انکه

دستش را میبرند مطلقا خواه قیمت کفن بقدر نصاب باشد و خواه نباشد دوم
انکه اگر کفن بقدر نصاب بوده باشد دزدیده است دستش را میبرند والا نمیبرند
بلکه تعزیرش میکنند سیم انکه در مرتبهٔ اول نصاب شرط است و در مرتبهای
دیگر دستش را میبرند هر چند کمتر از نصاب باشد چهارم انکه اگر کفن دزدیده است
مطلقا دستش را میبرند هر چند کمتر از نصاب باشد و اگر عادت به نبش قبر کرده
است دستش را میبرند هر چند کفن بر نداشته باشد پنجم انکه دستش را
نمیبرند مطلقا خواه کفن برده باشد و خواه نبرده باشد و خواه کفن بقدر نصاب
بوده باشد و خواه نباشد مگر انکه مکرر این کار کرده باشد که دستش را میبرند
و اشهر قول دوم است مطلب دوم اگر کسی آدمی را بدزدد اگر بالغ
است انکه دزدیده اند دستش را نمیبرند و اگر نابالغ است اگر طفل ممیز است که تمیز
میان نیک و بد میکند باز نمیبرند و اگر کودک غیر ممیز است اگر بنده است و اورا
از حرز دزدیده است و قیمتش بقدر نصاب هست دستش را میبرند و اگر آزاد
باشد بعضی گفته اند دستش را نمیبرند و بعضی گفته اند دستش را میبرند نه برای
دزدی بلکه برای انکه فساد در زمین کرده است و ظاهر بعضی از اقوال
و اخبار آنست که اگر کودک ممیز آزاد یا مرد بالغ آزاد را بفروشد باز
دستش را میبرند و خلاف مشهور است مطلب سیم کیسه بر و طرار بعضی
حیله کر و کیسه بر که از جیب و بغل مردم زر میدزدد و میربایند اکثر علما
گفته اند که اگر از جیب جامهٔ بالا بدزدد نمیبرند دستش را و اگر از جیب جامهٔ زیر
بدزدد میبرند و بعضی گفته اند اگر زر برا مثلا در جامهٔ خود گذاشته و بسته باشد
اگر از اندران بسته است دست میبرند و اگر از بیرون بسته است نمیبرند

وظاهر

١٥

وظاهر روایت غیر اینست و طرّاران و عیّاران که علانیه دستار و اشیا را
میربایند دست بریدن نیست بلکه تعزیر میکنند مطلب چهارم کسی که خوردنی
بدزدد در سال قحط دستش را نمیبرند از برای انکه فی الجمله عذری هست
ایشان را و در باب قطع دست کسی که جامهٔ کعبه را بدزدد خلافست و اشهر
آنست که نمیبرند و همچنین خلافست که کسی که در خانهٔ بسته را بدزدد دستش را
میبرند یا نه و همچنین کسی که شتران و حیوانات غیر انرا بدزدد در وقتی که مالک
یا اجیر مالک نظر بانها کند میبرند یا نه مشهور در اینها آنست که نمیبرند
مطلب پنجم کسی که دو مرتبه دزدی کند و هر دو در یک مجلس نزد حاکم شرع
ثابت شود دست راستش را میبرند و پایش را نمیبرند و خلافست که آیا بدزدی
اول میبرند یا بدزدی دوم و فایده در عفو کردن یک ظاهر میشود و اگر گواهان
بدزدی اول گواهی دادند و بعد از دست بریدن بدزدی دیگر گواهی
دادند مشهور آنست که پای چپش را بدزدی دوم میبرند و بعضی در بریدن پا
درین صورت توقف کرده اند مطلب ششم اگر دو کس دری را بشکنند و قدر یک
نصاب را هر دو با هم بدر آورند بعضی گفته اند دست هر دو را میبرند و بعضی گفته اند
دست هیچیک را نمیبرند و این احوطست مطلب هفتم اگر کسی چیزی بدزدد و در میان
خانه بلع کند و بیرون آید اگر آن بلع کردن آن را فاسد میکند و بحسب عادت بر
نمیگردد و پیش از فاسد شدن بیرون نمی آید مانند طعامی که بخورد دستش را
نمیبرند و اگر بحسب عادت بیرون میآید بی نقصان یا اگر ناقص شود قیمتش از
نصاب کمتر نمیشود دستش را میبرند مثل انکه اشرفی یا دانهٔ یاقوتی یا مرواریدی
را بلع کند و درست دفع شود علی المشهور بین الاصحاب مطلب هشتم

اگر کسی شراب یا خوک بدزدد خواه از مسلمان و خواه از ذمّی که در امان باشد
دست بریدن برا ونیست و همچنین اگر طنبور یا سُرنا یا دف یا نای و امثال
اینها از آلات حرام را بدزدد و اگر ظروف طلا و نقره را بدزدد گفته اند
اگر برای شکستن برداشته باشد برا و حد نیست و اگر برای دزدی
برداشته و قیمت شکسته اش بقدر نصاب هست حد برا و لازم میشود
باب پنجم در حدّ محاربت و در آن چند فصل است **اوّل** در معنی محاربت
و آن نسبت که حربه و سلاحی برهنه کند از برای ترسانیدن مردم خواه در صحرا
و خواه در دریا خواه در شب و خواه در روز خواه در آبادانی و خواه در بیابان
اگر همه حربه عصای باشد یا سنگی باشد و مشهور آنست که زن و مرد هر دو در
این باب حکم دارند و بعضی گفته اند زن محارب نمیشود و بعضی شرط کرده اندکه
از اهل ریبه و تهمت باشد و بعضی شرط کرده اندکه کسی باشد که مردم از و
بترسند اگر مرد ضعیفی باشد که کسی از حملهٔ او نترسد هرچند قصد ترسانیدن
کند محارب نیست و اکثر این دو شرط را اعتبار نکرده اند و بعضی از متاخرین
احتمال داده اندکه شرط باشد که در عرف و را راه زن و قاطع طریق گویند
و بر هر تقدیر اگر کسی بر سبیل مزاح و بازی کردن این کار بکند محارب نیست
و دیده بان راه زنان یا کسی که مدد ایشان کند در غیر راهزنی که با ایشان در
راهزنی داخل نشود در حد حکم راه زن ندارد و دزدانی که بخانها میروند و
بتغلب و استیلاء علانیه مال میبرند حکم محارب دارند و اگر صاحب خانه با
ایشان محاربه کند و کشته شوند خون ایشان هدر است و عوض ندارد هرچند
دزد حربه با خود نداشته باشد و اگر مطلب او مال باشد و امید غلبه داشته باشد

جا نیز

جایز است جنگ کند و جایز است متعرض نشود که مال را ببرد مگر آنکه بردن
آن مال باعث هلاک او گردد که با عدم ظنّ هلاک باید محاربه کند بنا بر مشهور
و اگر غرض آن محارب عرض او باشد که خواهد با او یا با زن او یا محارم او
عمل قبیحی کند تا ظنّ هلاک نداشته باشد واجب است مدافعه نماید و اگر قصد هلاک
او داشته باشد اگر ظنّ هلاک نداشته باشد و تواند گریخت مخیّر است میان
جنگ کردن و گریختن و اگر ظنّ هلاک داشته در محاربه و تواند گریخت موافق
مشهور گریختن واجبست و اگر نتواند گریخت مدافعه و مقاتله واجبست خواه
ظنّ هلاک داشته باشد و خواه نداشته باشد زیرا که اگر در جنگ کشته شود بهتر است
از آنکه بمذلّت کشته شود و در این صورتها اگر کشته شود ثواب شهید دارد
فصل دوّم در بیان حدّ محاربت حق تعالی میفرماید إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ
يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ
يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا
مِنَ الْأَرْضِ یعنی جز این نیست پاداش آنها که محاربه میکنند با خدا و رسول و سعی مینمایند در
زمین از برای فساد مگر آنکه بکشند ایشان را یا بردار کشند یا ببرّند دستهای
و پاهای ایشان را مخالف یکدیگر یا بیرون کنند ایشان را از زمین و میان
علما در این مسئله دو قول است قول **اوّل** آنکه امام علیه السّلام مخیّر است میان
چهار امر **اوّل** آنکه او را گردن بزنند **دوّم** آنکه او را زنده بردار کشند
و بردار کشیدن ظاهرًا نه بروش ملوکست که بگلو میآویزند بلکه چوبی در زمین
نصب میکنند و او را بر آن چوب بطناب میپیچند و میگذارند تا بمیرد و
غالبًا تا سه روز زندگی نمیکند هرگاه طعام و شراب باو ندهند **سیّم** آنکه

و مشهور اینست که مخیّرند در نفی بلد
تا زنده است چنین میکنند صح

دست راست و پای چپش را ببرند چهارم انکه او را از آن شهر بیرون کنند و بهر شهر دیگر که برود بحاکم آن شهر بنویسند که او بیرون کرده شده است با او طعام مخورید و آب مخورید و دختر با و مدهید و خرید و فروش با و مکنید تا انکه بشهر دیگر رود و همچنین نگذارند که در هیچ شهر قرار گیرد و در روایتی وارد شده است که تا یک سال چنین کنند و حمل کرده اند بر صورتیکه توبه کند در اثنای سال چنانکه روایات نیز ایمائی بان دارد و مذکور خواهد شد و اگر خواهد ببلاد کفار رود مانع میشوند و اگر برود بر میگردانند و اگر کفار مانع شوند با ایشان قتال میکنند تا او را بگیرند قول دوم انکه اینها بر سبیل تخییر نیست بلکه هر یک از اینها حد جماعتیست که اگر آدم کشته است و بس او را میکشند و اگر آدم کشته است و مال را هم برده است مال را پس میگیرند و دست راست و پای چپش را میبرند پس او را میکشند و بر دار میکشند برای عبرت و اگر مال گرفته و نکشته است دست راست و پای چپش را میبرند و از شهر بیرون میکنند چنانچه مذکور شد و اگر جراحت کرده است و مال نگرفته است قصاص جراحت میکنند و از شهرها بیرونش میکنند و اگر حربه برهنه کرده و ترسانیده نه جراحت زده و نه مال برده است همین از شهرها بیرون میکنندش و بس و در روایتی از حضرت صادق علیه السلم منقولست که هر گاه راه زنی کند و آدم بکشد او را میکشند و اگر آدم بکشد و مال هم ببرد او را میکشند و بر دار هم میزنند و اگر مال ببرد و نکشد دست راست و پای چپش را میبرند و اگر محاربه کند و نکشد و مال هم نبرد از زمین بیرونش میکنند راوی پرسید که حد بیرون کردن چیست فرمود که یکسال بیرون میکنند او را از شهری که این کار در آن کرده است بشهر دیگر پس مینویسند بآن شهر

که او را بیرون کرده ایم با او طعام و آب مخورید و با و دختر مدهید تا بیرون رود بزمین دیگر پس همین را مینویسند بآن جماعت و پیوسته حالش چنین است تا یکسال چون چنین کنند توبه میکند با خواری و مذلت و قول اول که تخییر است اشهر است میان متاخران و اشهر آنست که این حد را امام علیه السلم جاری میتواند کرد نه دیگران چندان فایده در تحقیق آن نیست و اگر کسی را کشته باشد که کفو او باشد و بعوض آن را نتوان کشت وارث بحکم حاکم شرع قصاص میتواند کرد و اگر او عفو کند امام علیه السلم حد برا و جاری میسازد و بعفو کردن وارث برطرف نمیشود فصل سیم در احکام مست و در آن چند مسئله است اول انکه کسی را که بر دار کشند زیاده از سه روز بر دار نمیگذارند پس از دار بزیر میآورند و غسل میدهند اگر پیشتر او را امر بغسل نکرده باشند و کفن میکنند و حنوط میکنند اگر پیشتر نکرده باشند و نماز برا و میکنند و او را دفن میکنند دوم کسی که بعد از سه روز بقصد دیدن دار کشیده برود خواه بطریق شرعی بدار کشیده باشند و خواه بغیر آن و خواه بجهة شرعی باشد و خواه بغیر آن و او را به بیند سنتست که غسل کند و بعضی واجب دانسته اند سیم شرط نیست که در دست و پا بریدن محارب که مال بقدر نصاب دزدی برده باشد یا از حرز بیرون آورده باشد مجملاً شرایط دزدی در اینجا معتبر نیست چهارم محاربه ثابت میشود بیک اقرار باید و گواه عادل پنجم کسی که مندیل و جامهٔ مردم را رباید یا متاع از دکان مردم رباید یا بتزویر و رسالتهای دروغ یا کاغذهای ساخته تزویر کند و مال مردم را گیرد مال را از او پس میگیرند و او را تعزیر

میکند حاکم شرع و دستش را نمیبرند و در روایتی وارد شده است که
کسی که برسالتهای دروغ مال مردم را بگیرند دستش را میبرند و اکثر علما عمل
نکرده اند و کسی که بنگ یا داروی بیهوشی بخورد کسی دهد و او را بیهوش
کند و مالش را ببرد او را تعزیر میکنند و اگر عمل قبیحی کرده باشد حد آن عمل
را با و میزنند باب ششم در بیان حد مرتد است و در آنچند مقصد است
اوّل در معنی ارتداد است و آن کافر شدن بعد از اسلام است
بانکه اقرار کند از دین اسلام بدر رفتم یا اظهار یکی از ادیان باطله
کند مانند دین یهودان یا ترسایان یا گبران یا انکار کند چیزی را که
ضروری دین اسلام ~~نیست یا کاری کند~~ باشد یا اثبات کند چیزی را که ضروریست
که داخل در دین اسلام نیست یا کاری کند که صریحًا دلالت بر خروج از اسلام
و عدم اعتقاد بآن کند مثل آنکه برای بت یا آفتاب یا ماه یا ستارگان سجده
کند یا برای مخلوقی بقصد خدائی او سجده کند یا قرآن مجید را در میان قاذورات
افکند دانسته یا و العیاذ بالله لگد بر قرآن یا صحیفهٔ کامله یا کتب دعا و حدیث
اهل بیت علیهم السلام زند یا بدون ضرورت در میان کعبهٔ معظمه یا ضرایح مقدسهٔ
رسول خدا و ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین بول یا غایط کند یا
نجاستی در آنها بیندازد یا کعبه را از روی اهانت خراب کند و امثال اینها
و ندیده ام کسی از علما رضوان الله علیهم ضروریات دین را که منکر آنها
کافر است ضبط کرده باشند و فقیر در رسالهٔ عقاید اکثر آنها را ذکر کرده ام
مثل واجب بودن نمازهای پنجگانه و عددهای رکعتهای آنها و مشتمل بودن
آنها بر رکوع و سجود بلکه بر تکبیرة الاحرام و قیام و قراءت فی الجمله و مشروط

بودن

بودن آنها بطهارت فی الجمله و واجب بودن غسل جنابت و حیض و نفاس
و ناقص بودن بول و غایط و باد وضو را و وجوب غسل و نماز بر مردگان
و دفن ایشان و وجوب زکوة و روزهٔ ماه رمضان و آنکه خوردن و آشامیدن
بر وجه معتاد ماکول عادی را و جماع در قبل زنان ناقص روزه است
و واجب بودن حج و مشتمل بودن آن بر احرام و طواف کعبه و سعی میان
صفا و مروه و وقوف عرفات و وقوف مشعر بلکه سر تراشیدن و قربانی
کردن و رمی جمرات کردن فی الجمله اعم از وجوب و ندب و مطلوب بودن
قربانی در عید اضحی و وجوب جهاد فی الجمله و مطلوب بودن جماعت در
نماز و مطلوب بودن تصدّق بر مساکین و فضیلت علم و علما و نیکی راست
گوئی که ضرری نبخشد و بد بودن دروغی که مصلحتی در آن نباشد و حرام
بودن زنا و لواطه و شرب خمر و حرمت گوشت سگ و خوک و خون و میته فی الجمله و حرمت
نکاح مادر و خواهر و دختر و دختر برادر و دختر خواهر و عمّه و خاله بلکه مادر زن و خواهر
بالبود زن بازن و حرام ستم کردن و مال مردم بردن بی سببی که محلّل آن باشد
و حرمت قتل مؤمن بناحق و مرجوح بودن فحش و دشنام بی سبب و رجحان
سلام کردن و رجحان نیکی با پدر و مادر و خویشان و بدی عقوق ایشان و
مقرّر بودن میراث فی الجمله و مشروع بودن بیع و شرا فی الجمله و سایر اموری
که در دین اسلام بمرتبهٔ شیوع یافته که هرکه در اقاصی بلاد اسلام باشد و
بادیه نشینان و لران و کردان همه میدانند که کسی که انکار یکی از اینها کند
مرتد است دوّم در اقسام مرتد و احکام آنهاست امّا اقسام مرتد بازنست
یا مرد و مرد یا مرتد فطریست یا مرتد ملّی اوّل زن مرتد خواه مسلمان زاده است

و خواه بعد از کفر مسلمان شده باشد مشهور میان علما آنست که او را نمیکشند بلکه
او را جبر بر توبه میکنند اگر قبول توبه کرد از او قبول میکنند و اگر قبول توبه نکرد
او را حبس میکنند و در اوقات نمازها او را میزنند که یا توبه کند یا در حبس بماند تا بمیرد
و در حدیث صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که زن که مرتد شود او را نمیکشند
و خدمت میفرمایند او را خدمت شدیدی و از خوردنی و آشامیدنی آن قدر باو
میدهند که نمیرد و جامهای درشت و کهنه او را میپوشانند و از برای نمازها
او را میزنند و در روایت دیگر وارد شده است که او را حبس مؤبد میکنند
و در زندان کار را برا و تنگ میکنند **دوم** حکم مردیست که مرتد و بر فطرت
اسلام باشد یعنی یکی از پدر و مادر او در هنگام بستن نطفهٔ او مسلمان باشد
و این را مرتد فطری میگویند و مشهور آنست که اگر توبه کند توبه اش مقبول نیست و بر هر
حال او را میکشند و همین که مرتد شد زنش برا و حرام میشود و عدهٔ وفات دارد و
مالش را میان ورثه اش قسمت میکنند و خلافست که آیا میان خود و خدا توبه اش
مقبول هست یا نه بعضی گفته اند مقبول نیست و همیشه در جهنم خواهد بود و اکثر محققین
علما را اعتقاد آنست که توبه اش نزد خدای تعالی مقبولست پس اگر کسی بر ارتداد
او مطلع نشود یا کسی نباشد که تواند او را کشت و توبه کند عبادات و معاملات او
صحیح است و از عذاب الهی نجات می یابد و لیکن اکثر گفته اند که مالش از وارث
اوست و باو برنمیگردد و زنش برا و حلال نمیشود **سیم** مرد مرتدیست که پدر و مادرش
کافر بوده باشند و او مسلمان شده باشد و بعد از آن مرتد شود او را توبه میفرمایند
اگر توبه کند توبه اش را قبول میکنند و اگر توبه نکند او را میکشند و در مدت توبه
فرمودن خلافست بعضی گفته اند آنقدر است که [illegible] دیگر امید توبه کردن او نباشد و

بعضی

۱۹

بعضی گفته اند موافق روایتی که سه روز او را تکلیف توبه میکنند و در روز چهارم او را
میکشند و باید که او را اگر شبههٔ عارض شده باشد سعی نمایند در ازالهٔ شبههٔ او و اگر
مکرر توبه کند و باز مرتد شود در مرتبهٔ سیم یا چهارم علی الخلاف او را میکشند و توبه اش را
قبول نمیکنند و کشندهٔ مرتد امام است یا نایب امام علیه السلام و بعضی گفته اند هر که بشنود
میتواند کشت و این قول خلاف مشهور است اما اگر کسی بغیر امام و نایب امام او را
بکشد گناه کرده است و او را تعزیر میکنند و در عوض نمیکشند او را زیرا که او واجب
القتل است اما بد کرده است که بی رخصت امام علیه السلام او را کشته است **سیم**
در بیان سایر احکام است **اول** فرزندانی که مرتد پیش از مرتد شدن بهم رساند حکم
مسلمان دارند خواه فطری باشد و خواه ملی و اگر مادر و پدر هر دو مرتد باشند
و در حال ارتداد از ایشان فرزندی بهم رسد موافق مشهور حکم مرتد دارد و اگر
مسلمانی یکی از ایشان را بکشد در عوض نمیکشند و خلافست که آیا او را بندهٔ میتوان
گرفت یا نه اشهر و اقوی آنست که نمیتوان گرفت و بعضی گفته اند که اگر در میان کافران
حربی باشد میتوان بنده کرد و اگر در میان مسلمانان باشد نمیتوان و بعد از بالغ
شدن ایشان را تکلیف اسلام میکنند اگر قبول اسلام نکردند میکشند **دوم** اگر
کسی در حال غضب رده بگوید و دعوی کند که بی اختیار از من صادر شد یا در غیر حال
غضب دعوی کند که بر سبیل سهو و غلط بر زبان من جاری شد یا کسی مرا اکراه و جبر
کرد و نسبت بحال او ممکن باشد از او میشنوند و اگر در حالت مستی رده
بگوید اشهر میان علما آنست که مرتد نمیشود و مستحق قتل نمیشود و اگر عقل از او
زایل شده باشد و بعضی گفته اند حکم مرتد دارد **سیم** ثابت میشود رده بیک مرتبه
اقرار یا بگواهی دو گواه عادل **چهارم** هرگاه زن مرتد شود عدهٔ طلاق میدارد

مرتد غیر ملی [illegible]

اگر در عدّه توبه کند عقدش بحال خود است و اگر توبه نکرد تا عدّه منقضی شد زوجیّت ایشان برطرف میشود و این حیله ایست که بعضی از شیاطین بتعلیم بعضی از زنان که خواهند از شوهرشان جدا شوند و او راضی بطلاق نشود میکنند که یا بر قرآن مجید بگذار تا مرتد شوی و توبه مکن تا عدّه منقضی شود و در خانهٔ شوهر حرام شوی و آن ملعونه فکر نمیکند که اگر این باعث ارتداد او شود و او بر اینحالت بماند و در اثنای عدّه بمیرد ابد الآباد با کفّار در جهنّم معذّب خواهد بود با آنکه معلوم نیست که با ضرورت این چنین عمل قبیح موجب ارتداد گردد **پنجم** کسی که ناسزا گوید بحضرت رسالت پناه یا بفاطمهٔ زهرا یا به یکی از ائمّهٔ معصومین صلوات الله علیهم اجمعین جایز است که هر که از او بشنود او را بکشد اگر خوف ضرر بر جان و مال خود یا احدی از اهل ایمان نداشته باشد و در این باب ظاهراً اختلافی میان علما نیست و در حدیث معتبر وارد شده است که حضرت رسول صلّی الله علیه و آله فرمود که همهٔ مردم در باب من مساویند هر که از کسی بشنود که مرا ببدی یاد میکند و دشنام میدهد واجبست که شنونده او را بکشد و او را نزد پادشاه مرافعه بکند و بر پادشاه واجبست که هرگاه نزد او ثابت شود بکشد او را که ناسزا بمن گفته است و حضرت صادق علیه السّلام فرمود که هر که بشنود که کسی علیّ بن ابی طالب علیه السّلام را دشنام میدهد یا از او بیزاری میجوید والله که خونش حلال است امّا میترسم که شما را بعوض بکشند و من هزار نفر ایشان را برابر یکی از شما نمیدانم یعنی اگر خوف داشته باشید که شما را بعوض بکشند مکشید و کسی که دعوی پیغمبری کند یا شک کند در پیغمبری محمّد مصطفی صلّی الله علیه و آله بعضی گفته اند هر که بشنود میتواند کشت و بعضی گفته اند که مخصوص حاکم شرع است

باب هفتم

در بیان سایر حدود و دیات و بعضی از احکام متفرّقه و در آن چند فصل است

فصل اوّل

در بیان حدّ سحر است و جادو کردن از جملهٔ گناهان کبیره است و اگر مسلمانی جادو کند و ثابت شود او را میکشند و اگر کافر جادو کند و در امان باشد او را تعزیر میکنند و از حضرت صادق علیه السّلام منقولست که کاهن ملعونست و ساحر ملعونست و در حدیث معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هر که برود بنزد کاهنی یا ساحری یا دروغ گوئی و آنچه گوید تصدیق کند بتحقیق که کافر شده است بجمیع کتابهای خدا و در حدیث دیگر منقولست که زنی آمد بنزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله من شوهری دارم و درشتی میکند نسبت بمن و من جادوئی کردم که او را بر خود مهربان کنم حضرت فرمود افّ باد بر تو مکدّر کردی دین خود را و ترا لعنت کردند ملائکهٔ اخیار و ملائکهٔ فلک دوّار و فرشتگان زمین پس آن زن توبه کرد و روزها روزه میداشت و شبها بر پای میایستاد و پلاس پوشید حضرت فرمود که با اینها توبه اش مقبول نمیشود مگر آنکه شوهرش از او راضی شود و گفته اند سحر سخنیست یا نوشتنی ایست یا عملیست که تأثیر کند در بدن آدمی یا دل و یا عقل او و مثل آنکه کاری کند که کسی را با کسی دوست کند یا دشمن کند و آنچه بقرآن و دعا و اسماء مقدّسهٔ الهی باشد که متوسّل شوند در آنها داخل سحر نیست بخدا
و آنچه به طلسمات و اعداد باشد سحر است و اشکالی که در آنهاست تکسیر اسماء الله و آیات کریمه میکنند که محلّ اشکالست و احوط آنست که آنها را نیز نکنند و شیخ بهاء الدّین علیه الرّحمة و الرّضوان میفرموده اند که دعا و قرآن که برای مطلبی خوانند خولبت ندهند بدهان که دغدغهٔ جادو در آن میشود و شیخ شهید علیه الرّحمة و دیگران از اقسام سحر شمرده اند گفتن و نوشتن و افسان کردن را و در آتش

دخنه کردن بعقاقیری چند که منسوب بکواکب میدانند و گره زدن و دمیدن در آنها
و استخدام ملائکه کردن و نیرنجات ساختن و طلسمات نوشتن و بآن ملحق گردانیده اند
شعبده را که امور غریبه ظاهر سازند و از راه چلدستی چنانکه معرکه گیران میکنند
و از جمله سحرها از قبیل آنست کهانت یعنی خبر دادن از جن و گفته اند از جمله آنست
چله که میدارند و ریاضت میکشند برای دیدن جن و تسخیر کردن ایشان و عزیمت
خواندن و قسم دادن بلفظی چند که معنی آنها مفهوم نمیشود و باعتقاد خود تسخیر ملائکه
میکنند که خدمتها بایشان بفرمایند و تسخیر جن میکنند برای نفع و ضرر مردم و با جنیان
و شیاطین را حاضر میگردانند برای آنکه خبرها از ایشان بپرسند و نقل کنند
یا باعتقاد خود جن را داخل بدن زنی یا کودکی میکنند که بزبان او سخن بگوید
و خبرها بدهد و بعضی اکثر اینها را داخل سحر گرفته اند و بعضی را اعتقاد آنست
که سحر حقیقتی ندارد محض خیال است و اثری بر آن مرتب نمیگردد و بعضی قایلند
که بر دو قسم است بعضی محض تخییل و تسویلست مانند شعبده و بعضی اصل دارد و
اثرها نسبت بجمعی بر آن مترتب میشود از محبت و عداوت و عزت و مذلت و امثال
اینها و علامه حلی رحمة الله علیه گفته است که گاه هست که سحر باعث کشتن و بیماری
و جدائی میان مرد و زن میشود و سبب محبت و عداوت میان دو کس میگردد و اگر
حلال داند و بکند کافر میشود و اگر حرام داند و بکند یا یاد گیرد یا یاد دهد کافر
نمیشود و بعضی گفته اند کافر میشود و روایت کرده اند که نجاشی ساحران را
طلبید که در ذکر عمارة بن ولید دمیدند و او دیوانه و حیران شد و بصحرا دوید
و با وحشیان صحرا محشور شد و چنان بود تا زمان خلافت عمر پس مردی را

فرستادند

فرستادند که او را بگیرد چون او را گرفت شروع بطپیدن و اضطراب کردند
و گفت بگذار مرا و الا که مرا سر ندهی میمیرم پس آخر او را سر نداد و در همان
ساعت مرد و نقل کرده اند که زن جادوگری را یکی از امرا گرفت پس شوهرش
آمد دیوانه و حیران و گفت بگوئید که این زن دست از من بر دارد و آن زن
گفت بگوئید برای من رشته چند بیاورند و دری چون آوردند گرهی چند
بر آن رشتها زد و با آن در پرواز کرد و با او دست نیافتند تا اینجا سخن
علامه رحمة الله بود و حق اینست که در ایام جاهلیت و پیش از ظهور نبوت و
انتشار آثار و انوار آنحضرت کهانت و سحر بسیار بوده و آثار عظیمه بر آنها
مترتب میبوده اما بعد از سطوع انوار و شیوع آثار حضرت رسالت پناه
و اهل بیت با جلالت آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین و انتشار قرآن
و دعا و اسماء و تعویذ اکثر مردم بآنها مثل این زمانها آثارشان بسیار
ضعیف گردید خصوصا در صاحبان نفوس قویه که اعتماد عظیم و توکل کامل بر
جناب مقدس الهی دارند که در ایشان کم اثر میکند و اکثر تأثیر آن در مردم
ضعیف العقل است مانند زنان و کودکان و امثال ایشان فقیر شنیدم از
مرد ثقه از اصدقاء والد مرحوم خود که در زمان نواب گیتی ستانی علیه الرحمة
و الغفران و الرضوان جوکی از هند آمد باین بلاد و شهرت عظیم کرد که
مناظر و طلسمات و علوم غریبه میداند و مردم بر سر او جمعیت عظیم کردند و
بسعی بسیار راه باو می یافتند شخصی مرا بتکلیف بسیار بدیدن او برد و او
ملتفت بمن نشد و چون خود نیز قدری سعی در تحصیل علوم غریبه کرده بودم
بر طبعم بسیار گران آمد چون برخواستم بنزدیک او رفتم و در گوش او گفتم که

اگر اینها که دعوی میکنی یکی را در این شهر بعمل آوردی مردی این را گفتم و بیرون آمدم
بعد از چند روز شنیدم که او تفحّص من میکند و التماس میکند که من یکبار دیگر بدیدن
او بروم یکی از آشنایان او بسعی تمام مرا بدیدن او برد چون داخل شدم بر خلاف
سابق مرا تکریم و تعظیم بسیار کرد و مرا بخلوت برد و گفت بخدا سوگند میدهم ترا که
بگوئی که آن سخن که با من گفتی چه معنی داشت و از چه جهت گفتی باو گفتم مگر اثر
صدقی از آن سخن یافتی گفت من نیامدم باین شهر مگر باین قصد که پادشاه و
امرا و اعیان همه را تسخیر کنم و یک پسر و دختر درست در این شهر نگذارم و بعد از
آن که تو این سخن گفتی هر عمل مجرّبی که داشتم کردم و هیچ اثر ندیدم نمیدانم چه جهت
دارد من باو گفتم که تو این اعمال را در بلاد کفر برای کافری چند کرده و اثر دیده
و اکنون بشهری داخل شدهٔ که آثار اسلام از طاعات و عبادات همهٔ ایشان را
فرو گرفته و هیچ خانهٔ نیست که چندین از قرآن مجید و صحیفهٔ کامله و کتب دعا نباشد
و هیچکس نیست که بر بازویش چندین تعویذ و دعا نباشد و سینههای ایشان مملوّست
از عقاید حقیّه و قرآن و دعا و دل ایشان قویست باعتماد بر خدا در چنین شهری
جادوهای باطل تو چه اثر میکند و منظرهای کفرآمیز تو چه کار از اینها می آید
این را که شنید دست مرا بوسید و روز دیگر سفر اختیار کرد و روانهٔ کفرآباد
خود شد و سحر موافق مشهور بیک اقرار یا دو گواه عادل ثابت میشود **دوّم** کسی که
مردی را به بیند که ارادهٔ بدی نسبت بزن او یا پسر او یا غلام او دارد یعنی
از زنا و لواطه میتواند متوجّه دفع او شود و اگر در دفع کردن آن فاسق کشته شود
خونش هدر است و عوض ندارد و بعضی محارم را نیز داخل کرده اند مانند
مادر و خواهر و دختر و عمّه و خاله و دختر خواهر و دختر برادر **سیّم** کسی که بر

خانه

خانهٔ کسی مشرف شود از بامی هر چند بام خانهٔ او باشد یا از رخنهٔ دیواری نظر
بحرم مردم نامحرم کند می توانند او را زجر و منع کنند و اگر ممتنع نشود میتوانند
بر او چوبی یا سنگی بیندازند و اگر باین انداختن کشته شود خونش هدر است و اگر
محرم زنان باشد زجرش میتوانند کرد امّا چیزی بسوی او نمی اندازند مگر آنکه
زنان برهنه باشند که در اینصورت بخوبی سنگ یا چوب انداختن کرده اند و اگر
کشته شود خونش هدر است و باید که تا ممکن باشد بکمتر دفع کردن تعدّی زیاده
نکنند مثل آنکه بسنگ ریزه تواند دفع کرد سنگ بزرگ نزنند و اگر جوانی از کسی
رو بآدمی بیاید و بزجر ممتنع نشود میتوان کشت و خونش هدر است **چهارم** مشهور
آنست که آقا غلام خود را حدّ میتواند زد اگر کاری کرده باشد که مستوجب حدّ شده
باشد و اگر بقدر حد بزند او را بدون آنکه عملی کرده باشد که مستوجب حد باشد
بعضی گفته اند واجبست که او را آزاد کند و مشهور آنست که سنّت مؤکّد است
و در حدیث صحیح وارد شده است که کفّاره ندارد بغیر آنکه او را آزاد کند **پنجم**
جمعی از علما قایل شده اند که پدر بر فرزند و شوهر بر زن خود حد میتوانند زد اگر مسئله
دانند و بعضی جایز ندانسته اند و ظاهر کلام بعضی از فقها آنست که آقا و پدر
و شوهر در صورتی حد میتوانند زد که مجتهد باشند و بعضی گفته اند که اگر مسئلهٔ اجماعی
باشد میتوانند زد و احوط آنست که غیر مجتهد نکند اگر چه دور نیست که بتقلید مجتهد
تواند کرد و بر هر تقدیر باید که علم بوقوع موجب حد داشته باشد پس اگر
بگواه ثابت شود باید که نزد مجتهد ثابت شود **ششم** خلافست که آیا مجتهد در زمان
غیبت امام علیه السّلم میتواند اقامت حدود بکند یا نه جمعی کثیر از علما را اعتقاد
آنست که مجتهد جامع الشرایط عادل میتواند در زمان غیبت اجرای جمیع حدود

بکنند حتّی دست بریدن و کردن زدن و سنکسار کردن و بردار کشیدن و بعضی کفته اند
که حدودی که بکشتن نرسد جاری میتواند کرد و بعضی کفته اند آنچه منتهی بجراحت
شود نیز میتواند کرد و بعضی کفته اند حد زدن مطلقا کار امام علیه السّلم و نایب خاص
اوست و مجتهد هیچ حدّی را نمیتواند زد و مسئله خالی از اشکالی نیست و
تحقیق این مسئله پر ضرور نیست زیرا که هر مجتهدی برای خود عمل خواهد کرد
باب هشتم در بیان تعزیرات است و در ان چند فصل است اوّل
در معنی آن و تعزیر در لغت بمعنی تادیب است و بحسب شرع عقوبتی یا اهانتی
است که بر هر کناهی کنند که فاعل آن مستوجب حدّ نباشد و بعضی کفته اند مقدار
معیّن برای آن نباشد مطلقا یا غالبا و چند فرق کرده اند میان حد و تعزیر
اوّل عدم تعیین اندازهٔ آن چنانچه مذکور شد دوّم مساوی بودن
آزاد و بنده مکر آنکه حاکم مصلحتی در تفاوت داند سیّم تفاوت تعزیر
در بزرکی و کوچک کناه بخلاف حد که تفاوت نمیکند مکر در جائی که تعزیر
با آن ضمّ شود چهارم آنکه متعلّق تعزیر لازم نیست که نسبت بفاعل معصیت
باشد مانند تعزیر کودک و دیوانه بخلاف حدّ که بنا بر مشهور بر غیر مکلّف
وارد نمیشود پنجم ساقط شدن تعزیر بتوبه بخلاف حد که بعد از ثبوت نزد
امام ساقط نمیشود بتوبه مکر آنکه باقرار ثابت شده باشد که امام در بعضی
از حدود مخیّر است میان آنکه بر او اقامه کند یا ببخشد دوّم در بیان
احکام تعزیرات بدانکه تعزیر امام و نایب امام علیه السّلم را جایز است
بلکه واجبست بر هر که فعل حرامی کند یا ترک واجبی کند اکرچه باستخفافی
یا اهانتی باشد یا زدن یا حبس کردن و سرزنش کردن و مشهور آنست

که آن حدی

که آن حدّی ندارد و منوط برای حاکم شرع است و بعضی کفته اند از ده تازیانه است
تا بیست تازیانه و بعضی کفته اند از سه تازیانه است تا نود و نه تازیانه و بعضی
کفته اند کمترش حدّی ندارد و زیاده اش میباید از نوع آن حد نسبت بآن
صنف زیاده نباشد مثل آنکه تعزیر اعمالی که از قبیل زنا یا مقدّمات آن
باشد در آزاد کمتر از صد تازیانه باشد و در بنده کمتر از پنجاه تازیانه باشد و
در خوردنی و آشامیدنی حرام کمتر از هشتاد تازیانه باشد و همچنین در دشنام کمتر از
حدّ فحش باشد و این قول خالی از قوّتی نیست و اکثر فقها کفته اند که مکروهست غلام
و کودک را زیاده از ده تازیانه زدن و در روایت معتبری وارد شده است که
تادیب کودک و بنده پنج تازیانه است یا شش تازیانه که بهمواری بزنند و در
روایت دیکر سه تازیانه در تادیب کودک وارد شده است سیّم در بیان انواع
تعزیرات و بعضی که در ابواب سابقه مذکور شد نیز اشاره بآنها میشود و آن
پنجاه قسم است اوّل کسی که در روز ماه مبارک رمضان با زن خود جماع کند اکر زن نیز
راضی بوده هر یک را قضا و کفّاره واجبست و حاکم شرع هر یک را بیست و پنج
تازیانه میزنند و اکر زن را جبر کرده است مشهور آنست که کفّارهٔ زن را مرد میدهد
و تازیانهٔ زن را نیز بمرد میزنند یعنی او را پنجاه تازیانه میزنند دوّم کسی که زن آزادی
داشته باشد و کنیز برای رخصت او نکاح کند و دخول کند هشت یک حدّ زنا میزنند او را
یعنی دوازده تازیانه و نیم و در روایت کلینی این تعزیر برای کسی وارد شده است
که ذمیّه کافره را بر سر زن مسلمان بخواهد و نیم تازیانه آنست که میان تازیانه را بکیرند
و بزنند و بعضی کفته اند که سست تر و میانه حال بزنند و قول اوّل اقوی است
سیّم دو مرد برهنه را که در زیر یک لحاف بیابند بنا بر قولی که کذشت چهارم

مرد و زنی را که برهنه در یک لحاف یابند بنا بر مشهور که مذکور شد پنجم کسی که
بانگشت بکارت دختری را ببرد و در حدیث صحیح وارد شده است که او را هشتاد
تازیانه میزنند و مشهور تعزیر است ششم کسی که اقرار بزنا یا لواطه کمتر از چهار مرتبه
بکند هفتم کسی که پسری را ببوسد هشتم دو زن بیگانه که ایشان را برهنه در زیر
یک لحاف یابند نهم کسی که شخصی را دشنامی که فحش نباشد و او مستحق اهانت
نباشد یا کنایه بگوید که صریح در فحش نباشد مثل آنکه گوید که من حرامزاده نیستم دهم
آنکه کسی بزن خود بگوید که من ترا باکره نیافتم یازدهم آنکه طفلی یا دیوانه را فحش
بگوید دوازدهم دو مرد که هر دو یکدیگر را فحش بگویند هر دو را تعزیر میکنند
سیزدهم کافری که سحر کند چهاردهم طفل یا دیوانه که شراب خورد پانزدهم کسی که شراب
فروشد و حلال داند شانزدهم کسی که بقهر و غلبه مال کسی را بگیرد و بگریزد مانند
طراران هفدهم کسی که بکاغذهای ساخته و رسالتهای دروغ مال مردم را
ببرد هجدهم کسی که بنگ بخورد کسی دهد یا بیهوش دارو نوزدهم کسی که جلق کند
و بدست خود استمنا کند تا منی بیاید بیستم کسی که غلام خود را بکشد او را تعزیر
میکنند و کفاره میدهد و قیمت غلام را نیز تصدق میکند بیست و یکم در مسلمانی که
کافر را بکشد که آن کافر در امان باشد بیست و دوم کسی که در مجلس شراب باختیار خود
بنشیند بیست و سوم کسی که ماهی بی فلس را بخورد یا بفروشد یا سپرز حیوان یا سایر
اجزای حرام حیوان را بخورد بیست و چهارم طفل یا دیوانه که زنا یا لواطه کند بیست و پنجم
وطی کردن با چهارپایان بیست و ششم کسی که زنی را بر عمه یا خاله اش عقد کند بی رضای
ایشان با علم بحرمت بیست و هفتم کسی که زن یا متعه یا کنیز خود را در حیض یا نفاس

دهم صح

بیش

از پیش جماع کند او را بیست و پنج تازیانه میزنند ربع حد زناکار است بیست و هشتم
کسی که موی سر زنی را بتراشد و در روایتی وارد شده است که او را میزنند
زدنی دردآورنده و حبس میکنند او را اگر موی سر زن روید مهر مثل زن را
میگیرند و بزن میدهند و اگر آن مو نروید دیت آن زن را میگیرند و باو
میدهند بیست و نهم کسی که عبادت واجبی را ترک کند و اصرار نماید سی ام کسی که
فعل حرامی بکند که حدی برای آن مقرر نشده و اصرار نماید که این دو طایفه را امام
علیه السلام یا نایب او تعزیر مینمایند بآنچه مصلحت داند کمتر از حد شرعی چنانچه
مذکور شد سی و یکم در حدیث موثق از حضرت صادق علیه السلام مرویست که
مردی آمد بنزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و شکایت کرد که یا رسول الله
من مردی را سؤال کردم و قسم دادم بوجه الله یعنی بروی خدا و مرا پنج
تازیانه زد حضرت پنج تازیانه دیگر بر او زد و گفت سؤال کن بوجه لئیم خود
سی و دوم بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مردی را دید در
مسجد قصه میخواند او را تازیانه زد و بیرون کرد و ممکن است مراد قصه‌های
دروغ بوده باشد سی و سوم در احادیث معتبره وارد شده است که کسی که در مسجد الحرام
بول یا غایط کند او را کتک سخت میزنند و اگر در کعبه بکند او را از حرم بیرون
میبرند و گردن میزنند سی و چهارم در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست
که سود خوار را تعزیر میکنند اگر بار دیگر بکند باز تعزیرش میکنند هرگاه بار دیگر
باز بکند او را میکشند سی و پنجم در حدیث معتبر وارد شده است که کسی که گوشت
حیوان مرده یا خون یا گوشت خوک بخورد او را تادیب میکنند و در مرتبه دوم
باز تادیب میکنند و در مرتبه سیم او را میکشند سی و ششم در روایتی وارد

شده است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلم در مکانی که مردم وضو میسازند آمدند و
نشستند که وضو بسازند مردی آمد و خود را بر حضرت زد که افتادند بحدّی
که دستهای مبارکشان بر زمین آمد حضرت برخواستند و وضو را تمام کردند
و چون فارغ شدند سه تازیانه بر سر او زدند و فرمودند که دیگر با مسلمانان
چنین مکن **سی و هفتم** در حدیث معتبر وارد شده است که کسی که گواهی دروغ بدهد
و نزد امام علیه السّلم ثابت شود تازیانه میزنند او را بقدری که امام مصلحت داند
و او را بر دور محلّات میگردانند که مردم او را بشناسند و گواهی او را قبول نکنند
سی و هشتم بعضی از علما گفته اند که اگر مردی و پسری که میان ایشان قرابتی نباشد
در حجرهٔ خلوت بیابند و محلّ تهمت باشند یا مرد و زن نامحرمی را در یک خانه
بیابند و ریبه و تهمتی باشد هر دو را تعزیر میکنند **سی و نهم** کسی که با حلیلهٔ خود
بعد از مرگ او جماع کند او را تعزیر میکنند **چهلم** مرد یا زن آزاد مسلمان اگر
غلامی را یا کنیزی را یا کافری را که در امان باشد یا کودکی را یا دیوانهٔ را فحش گوید
او را تعزیر میکنند **چهل و یکم** بعضی از فقها گفته اند که اگر کسی کوری یا لنگی یا پیسی
یا صاحب خورهٔ را باین افتها سرزنش کند مثل بگوید ای کور یا ای پیس و همچنین او را آنکه صح
تعزیر میکنند **چهل و دوم** اگر کسی کارهائی را که موجب حدّ است در زمانهای شریف
بکند مانند شب جمعه و روز جمعه و روز عید غدیر و عید فطر و عید اضحی و ماه مبارک
رمضان یا روز مولود یا روز مبعث یا روز دحو الارض یا در زمانهائی که
باید در آنها محزون بود مثل دههٔ محرّم خصوصًا شب و روز عاشورا یا در
مکانهای شریف مانند مسجد الحرام و مسجد حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و مسجد
کوفه یا یکی از مشاهد ائمّه علیهم السّلم یا در مسجد جامع گفته اند با حدّ تعزیرشان میکنند

حاکم شرع چنانچه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نجاشی شاعر را که در
ماه مبارک رمضان شراب خورده بود هشتاد تازیانه زد و شبا او را نگاه
داشت و در روز دیگر بیست تازیانه زد و فرمود که این بیست تازیانه برای
این بود که جرأت کردی بر آشامیدن شراب در ماه مبارک رمضان **چهل و سیم**
روایت معتبری وارد شده است که هرگاه کافر ذمّی مسلمانی را فحش بگوید و
نسبت دهد بزنا او را هشتاد تازیانه برای فحش میزنند و هشتاد کم یک تازیانه
برای حرمت اسلام میزنند و سرش را میتراشند و در میان اهل دینش میگردانند
تا دیگران چنین کاری نکنند **چهل و چهارم** هرگاه کسی بگوید بدیگری که از خواهر یا عمّه
یا خاله اش بهم رسیده باشد ای ولد الزّنا او را تعزیر میکنند زیرا که ایشان این
نکاح را صحیح میدانند **چهل و پنجم** از حضرت صادق علیه السّلم منقولست که دو
کس را آوردند نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلم که یکی بدیگری گفته بود ای پسر
دیوانه او در جواب گفته بود توئی پسر دیوانه پس امر کرد یکی را که دیگری را بیست تازیانه
بزنند و فرمود که بدان که او هم خواهد زد پس تازیانه را بدیگری داد و فرمود
که تو هم بیست تازیانه بزن او را **چهل و ششم** در چند روایت وارد شده است
که حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلم کسی را که هجو میکرد مسلمانی را تعزیر میفرمود یعنی هجوی که
فحش صریح نداشته باشد و الّا مستحق حد میشود و ایضًا از آنحضرت منقولست که اگر
کسی بکسی بگوید لا اَبَ لک یا لا اُمّ لک باید که چیزی تصدّق کند و این دشنامی
بوده است که میان عرب است یعنی پدر مباد ترا یا مادر مباد ترا **چهل و هفتم**
بسند صحیح منقولست که در زمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلم مردی بدیگری گفت که
من بمادر تو محتلم شدم آن مرد او را بخدمت حضرت آورد و گفت این مرا فحش

کفته است حضرت فرمود که خواب بمنزلهٔ سایه است اکر میخواهی سایه اش را تازیانه
بزن الا من او را کتک سخت درد آور رنده میزنم که دیکرا بذای مسلمانان نکند و
چنین سخنها بر زبان نکوید پس فرمود که او را کتک سختی زدند چهل و ششم در حدیث
معتبر منقولست که هرکاه زن شوهر داری زنا کند و حامله شود و بعد از وضع حمل
فرزند خود را بکشد او را صد تازیانه برای کشتن فرزند میزنند و بعد از ان سنکسارش
میکنند و اکر شوهر نداشته باشد و زنا کند و فرزند را بکشد او را صد تازیانه
میزنند برای زنا و صد تازیانهٔ دیکر میزنند برای کشتن فرزند چهل و نهم
در بعضی از روایات وارد شده است که هرکاه مردی زنی را بخواهد و معلوم شود
که شوهر داشته است مرد را حد میزنند و زن را سنکسار میکنند و اکر آنمرد را
نزد امام نیاورند پنج صاع آرد تصدق میکند و صاعی بوزن یکمن تبریزی و
چهارده مثقال و ربعی است و موافق مشهور حد مرد محمولست بر تعزیر هرکاه
کمانی داشته باشد و تقصیر در تفحص کرده باشد پنجاهم هرکاه آزادی و غلامی
شریک شوند در کشتن آزادی و وارث اختیار کشتن آزاد کند امام بنده را
تعزیر میکند و پهلوهای او را بتازیانه میزنند و در روایتی وارد شده است
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام سه طایفه را حبس میفرمود اطبای جاهل را و
مکاریان مفلس را و علمای فاسق را برای حفظ بدن و مال و دین مردم مؤلف
کوید که ضبط تعزیرات بنحویکه در این رساله ذکر شده و در کتب احدی از علمای
سلف رضوان الله علیهم نشده بلکه عشری از اینها را ایراد ننموده اند و بعضی را
متفرق ذکر کرده اند قسم دوم در بیان قصاص و دیاتست و در آن
دو مطلب است مطلب اول در بیان احکام قصاص است و در آن چند فصل است

بفصل

فصل اول در بیان اقسام قتل است بدانکه آدمی را بناحق کشتن از اعظم کناهان است
از کناهان کبیره حق تعالی میفرماید که وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ
خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا
یعنی هرکه بکشد مؤمنی را عمداً پس جزای او جهنم است و همیشه در آن خواهد بود و غضب کند
خدا بر او و لعنت کند او را و مهیا کرداند برای او عذاب عظیم را و در بعضی
روایات وارد شده است که مراد از عمد آنست که برای ایمان او را بکشد
و اکثر علما خلود را تاویل کرده اند بمکث بسیار و از حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله منقولست که اول چیزی که خدا در آن حکم خواهد کرد خون مردم است
و فرمود که بحق آن خداوندی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست که اکر اهل آسمان
و زمین همه شریک شوند در خون مؤمنی خدا همه را سرنکون در آتش اندازد و در حدیث
صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقولست که هرکه اعانت کند بر کشتن مؤمنی بنیم
کلمه چون بصحرای محشر درآید در میان دو دیدهٔ او نوشته باشد که نا امید است از
رحمت خدا و قتل بر سه قسم است عمد و شبیه عمد و خطا و اکثر فقها کفته اند که قتل
عمد آنست که قصد کند بالغ عاقل کشتن کسی را بفعلی که غالباً کشنده باشد یا نباشد
و بکشد یا قصد کشتن نداشته باشد و کاری بکند که غالباً کشنده باشد و شبه عمد
آنست که قصد آن شخص داشته باشد اما قصد کشتن او نداشته باشد و اتفاقاً کشته شود
مثل آنکه طفلی را کتکی کمی بزند که کشنده نباشد برای تادیب و او بمیرد بآن کتک و
خطا آنست که قصد آن شخص مطلقا نداشته باشد و بر او بخورد و بکشد مثل آنکه تیری
بصیدی بیندازد و بآدمی بخورد و بکشد او را یا آنکه پایش بلغزد و بر روی کسی
بیفتد و او بمیرد فصل دوم در بیان اقسام قتل عمد است و آن چند نوع است

اوّل آنکه خود مباشر باشد و آن چند قسمست اوّل آنکه قصد کشتن او داشته باشد
و کاری بکند که غالباً کشنده باشد مثل آنکه شمشیر گردنش را بزنند یا خنجری بشکمش بزنند
که باندرونش برسد و خلافی نیست در این که این از قسم عمد است و موجب قصاص است
دوّم آنکه قصد کشتن نداشته باشد امّا فعلی بکند که غالباً کشنده است مثل آنکه
هزار چوب بر کسی بزنند و قصد کشتن ندارد یا آنکه او را از عمارت رفیعی می اندازد
و قصد کشتن ندارد و در آن قسم نیز ظاهراً خلافی نباشد که حکم عمد دارد سیّم
آنکه قصد کشتن دارد امّا کارش غالباً کشنده نیست مثل آنکه سنگ کوچکی انداخت
بقصد کشتن و اتّفاقاً باعث کشتن او شد و در این قسم خلافست اکثر گفته اند
حکم عمد دارد و بعضی گفته اند داخل شبه عمد است که بعد ازین مذکور خواهد شد
چهارم آنکه قصد کشتن نداشته باشد و فعلش نیز غالباً کشنده نباشد امّا باتّفاق
کشته شود مثل آنکه مشتی بر کسی زد و او مرد و اکثر علما این را شبه عمد میدانند و
بعضی این را نیز داخل عمد شمرده اند پنجم اگر کسی نفس کسی را بگیرد در زمان قلیلی
که غالباً این کشنده نمیباشد و او بمیرد مشهور اینست که اگر قصد کشتن داشته است
عمد است و الّا شبه عمد است و بعضی مطلقاً عمد میدانند ششم آنکه کاری بکند که
کشنده نباشد امّا بیمار شود و از آن بیماری بمیرد مثل آنکه چند چوبی براو زد
که کشنده نبود و بسبب این بیمار شد و از آن بیماری مرد اکثر این را داخل عمد میدانند
و بعضی احتمال شبه عمد داده اند اگر قصد کشتن او نداشته باشد هفتم آنکه کسی را
در آتش یا آبی بیندازد که او قادر بر بیرون آمدن نباشد و هلاک شود حکم عمد دارد
و اگر تواند بیرون آمدن و تقصیر کند یا تعمّد کند و بیرون نیاید تا هلاک شود در
اینصورت او را بعوض نمیکشند و خلافست که آیا دیت میدهد یا نه اکثر گفته اند که

نفس

دیت نفس نیست بلکه دیت جراحت یا آفتی که باو رسیده تا وقتی که قادر بر بیرون
آمدن بوده بوارث میدهد و بعضی گفته اند که دیت نفس میدهد و اگر معلوم نباشد
که میتوانسته است که بیرون آمدن و نیامده یا نمیتوانسته است قصاص لازم میشود علی
المشهور هشتم کسی که جراحتی بر کسی بزند و مجروح کند و او را مداوا نکند
تا بمیرد و جراحتش قابل مداوا باشد مشهور میان علما آنست که او را بعوض میتوان
کشت و چنین است حکم هر جراحتی که بر کسی زنند و او را آن جراحت بکشد مثل
آنکه دست کسی یا انگشت کسی را ببرّد و او بآن جراحت بمیرد قصاص لازم
میشود خواه آن جراحت کشنده باشد و خواه نباشد و خواه قصد کشتن داشته
باشد و خواه نداشته باشد و بعضی در صورتیکه قصد کشتن نداشته باشد و جراحت
کشنده نباشد اشکال کرده اند نهم آنکه فصّادی کسی را فصد کند و خود نبندد
موضع فصد را تا اینکه هلاک شود مشهور آنست که نه قصاص بر فصّاد لازم میشود
و نه دیت و بعضی احتمال لزوم قصاص داده اند دهم آنکه کسی خود را از
بامی یا موضع مرتفعی بزیر افکند و بر شخصی بیفتد و آن که در زیر است بمیرد مشهور
آنست که اگر آن افتادن کشنده باشد یا قصد کشتن داشته باشد هر چند آن فعل
کشنده نباشد قصاص لازم میشود و اگر قصد قتل نداشته باشد و آن فعل غالباً
کشنده نباشد شبه عمد است و دیت براو لازم میشود و اگر قصد آن شخص در اصل
نداشته باشد و نداند که او در آنموضع هست حکم خطا دارد و دیت بر عاقله است
و بر هر تقدیر آن شخص که خود را انداخته اگر بمیرد خونش هدر است و اگر دیگری او را
بیندازد هر دو را ضامن است بتفصیلی که مذکور شد یازدهم اگر اقرار کند که من
بجادو او را کشتم زیرا که بگواه چنین امری که مبنی بر قصد اوست ثابت نمیتواند شد

و خلافست که با قرار او با او را بعوض میکشند بعضی گفته اند بمجرد اقرار او را بعوض
میتوان کشت و شیخ طوسی رضی الله عنه گفته است که سحر حقیقتی ندارد و این قسم اثرها
بران مترتب نمیشود و او را بعوض نمیکشند الا برای سحر میکشند چنانچه گذشت
و بعضی گفته اند که اگر بگوید که بسحر او را کشتم و سحر من غالبا کشنده است حکم عمد
دارد و اگر بگوید نادرا میکشد میپرسند که قصد کشتن داشتی یا نه اگر بگوید که
قصد کشتن داشتم باز حکم عمد دارد و الا حکم شبه عمد دارد و اگر بگوید که باسم
دیگری میخواستم بکنم بغلط باسم او کردم حکم خطای محض دارد و دیت بر عاقله
است نوع دوم آنست که او سبب شود و کشته شده خود مباشر شود و آن چند
قسم است اول انکه زهر در طعامی کند و نزد کسی بیاورد و او بخورد و بمیرد اگر بداند
که زهر در این طعام کرده اند و عاقل و ممیز باشد و دانسته بخورد بر صاحب
زهر نه کشتن خواهد بود و نه دیت و اگر نداند که زهر در طعام کرده اند و خورد
و مرد اکثر گفته اند که او را بعوض میکشند مطلقا و بعضی گفته اند اگر بقصد کشتن کرده
است مطلقا میکشند و اگر بقصد کشتن نکرده است و آنمقدار زهر غالبا کشنده
است او را میکشند و الا از او دیت میگیرند و اگر زهری در طعامی صاحب
خانه کرد و رفت و صاحب خانه آن طعام را یافت و خورد و سبب هلاک او
شد بعضی مطلقا بدیت قایل شده اند و بعضی گفته اند حکم صورت سابقه دارد
دوم انکه چاه عمیقی بر سر راه کسی بکند و او را بخانه خود بطلبد و بنا دانی
ناگهان در چاه بیفتد و بمیرد موجب قصاص میگردد موافق مشهور و بعضی
گفته اند اگر افتادن در آن چاه غالبا سبب هلاک میشود یا قصد قتل داشته
است حکم قصاص است و الا دیت ثابت میشود سیم انکه کسی که جراحتی بر کسی

بزند

بزند و مجروح سازد و دوای زهرداری بر جراحت خود بگذارد و بمیرد
اگر جراحت کاری بوده و او را از استقرار حیوة انداخته بوده جارح را میتوان
کشت و اگر جراحت کاری نبوده و دوای سمی با آن جراحت شریک شده و او را
کشته است اگر معلوم باشد که آن جراحت کشنده نبوده است و آن دوا باعث
کشتن او شده وارث میتواند قصاص همان جراحت را بکند از جارح و اگر
قصاص نتوان کرد و الا دیت آن جراحت را بگیرد و اگر معلوم نباشد و بهر دو
مرده باشد میتواند وارث نصف دیت را بجراحت زننده بدهد و او را بعوض
بکشد نوع سیم آنست که حیوانی با او در قتل شریک شود و آن نیز چند قسم است
اول انکه او را بدریا افکند و ماهی او را بلع کند پیش از انکه باب برسد
در این صورت خلافست بعضی بقصاص قایل شده اند و بعضی بدیت و اول
گویا قوی تر است و اگر ماهی دهن گشوده باشد و او را دانسته بدهان ماهی
بیندازد اتفاقا قصاص میتوان کرد دوم انکه کسی را بنزد شیر درنده بیفکند
که نتواند گریخت و او را بکشد و یا سگ درنده را بر او حمله دهد و او را
بدرد مشهور آنست که قصاص میتوان کرد و بعضی بدیت قایل شده اند
و اول اوجه است سیم اگر ماری بدارد بر بدن کسی که او را بگزد یا
مانع گریختن او شود تا مار او را بگزد یا ماری را بیندازد بجانب او که او را
بگزد و بان کشته شود در شق اول اتفاقا قصاص میتوان کرد و در دو شق
دیگر بنابر اشهر و اقوی چهارم انکه کسی جراحتی بر کسی بزند و درنده
یا گزنده مانند شیر یا مار او را نیز بگزد و بهر دو جراحت بمیرد اکثر گفته اند
که اگر دیت از او گیرند نصف دیت میگیرند و اگر قصاص کنند نصف

از آن صح

دیت بوارث او میدهند وبعضی گفته اند اگر قصاص کنند نصف دیت نمیدهند
وگفته اند همین حکم دارد اگر آزاد وبنده شریک شوند در کشتن بندهٔ اگر خواهند
بنده را بعوض بکشند ونصف دیت آن بنده را از آزاد میگیرند و بآقای غلام
میدهند پنجم آنکه دستش را ببندند و در بیابانی که در آنجا درندگان میباشند
بیندازد و او را درنده گان هلاک کنند مشهور آنست که او را قصاص نمیتوان
کرد ~~ومیتوان~~ بلکه دیت بدهد وبعضی احتمال قصاص داده اند نوع چهارم در باب
آنست که انسانی با او در قتل شریک شود وآن نیز بر چند قسم است اوّل آنکه
دیگری که اقوی وادخل باشد در قتل با او شریک شود مثل آنکه مردی
چاهی کند و دیگری بیاید بیاید وشخصی را در آن افکند و بمیرد در اینصورت
قاتل آنکسی است که او را بچاه انداخته و بر حفر کنندهٔ چاه چیزی لازم نمیشود
وهمچنین اگر شخصی کسی را از بلندی بزیر اندازد و در میان راه کسی او را
بشمشیر دو نیم کند قاتل آنکسی است که او را شمشیر زده است هرچند اگر او
شمشیر نمیزد او بافتادن میمرد دوّم آنکه شخصی کسی را نگاه دارد و دیگری
او را بکشند وشخصی دیگر نظر با و که کشته میشود کند چنانچه ظاهر روایت وقول بعضی
از اصحاب است یا آنکه دیده بانی برای ایشان کند که اگر کسی بیاید ایشان را
خبر دهد چنانچه ظاهر کلام بعضی از علماست که گفته اند آنکه کشته است بعوض میکشند
وآنکه نگاه داشته است در زندان حبس میکنند تا بمیرد چنانچه او را
حبس کرده تا کشته شده وآنکه نگاه میکرده دیده هایش را کور میکنند
سیّم کسی که امر کند کسی را بکشتن کسی چند صورت دارد اوّل آنکه بالغ
وعاقل آزادی را امر کند که کسی را بکشد نباید کشت هرچند داند که اگر نکشد

کشته میشود

کشته میشود زیرا که در خون تقیه نمیباشد واگر بکشد او را میکشند وامر کننده را
در زندان حبس میکنند تا بمیرد دوّم آنکه مأمور طفل غیر ممیّز یا دیوانه باشد خواه
آزاد باشد وخواه بنده مشهور آنست که امر کنندهٔ را میکشند و بر مأمور چیزی نیست
واین یکی از آن مواضع است که سبب قوی تر است از مباشر سیّم آنکه مأمور طفل
نابالغ باشد وآزاد باشد وممیّز باشد ونیک وبد وحلال وحرام را فی الجمله
فهمد در اینصورت مشهور آنست که بر هیچ یک از آمر ومأمور قصاص نیست
وعاقلهٔ طفل میباید دیت بورثهٔ مقتول بدهد و در این شق اقوال نادرهٔ
دیگر هست چنانچه شیخ طوسی قایل شده است که طفل اگر ده سالش تمام
باشد او را قصاص میکنند وامر کننده را حبس مؤبّد میکنند وابن بابویه
وشیخ مفید رحمة الله علیهما گفته اند که اگر کودک قدّش پنج شبر باشد او را
قصاص میکنند وبعضی احتمال قصاص کردن آمر یا دیت دادن او داده اند
وبنا بر قول مشهور دور نیست که کودک را تعزیر وآمر را حبس مؤبّد باید کرد
چهارم آنکه مأمور غلام کودک ممیّز باشد بعضی گفته اند قصاص بر هیچ یک نیست
وغلام را ببندگی میگیرند ورثهٔ مقتول بقدر جنایت او وآقا را حبس مؤبّد میکنند
واگر غلام طفل غیر ممیّز باشد آقا را میکشند وبعضی گفته اند دیت بر آقا لازم میشود
پنجم آنکه مأمور غلام بالغ باشد از بعضی روایات ظاهر میشود که مطلقا آقا را
میکشند وفرمودند که غلام آدمی از باب شمشیر و تازیانهٔ آدمیست ومشهور آنست
که غلام را بعوض میکشند وآقا را حبس میکنند تا در زندان بمیرد وبعضی گفته اند
که اگر آقا عادت کرده است که غلام خود را امر بکشتن مردم کند آقا را میکشند
وغلام را حبس مؤبّد میکنند والّا غلام را میکشند وآقا را حبس میکنند قسم چهارم

انکه بکوید مرا بکش و اکر نکشی تورا میکشم درینصورت جایز نیست که او را بکشد هرچند کشته شود و اکر بکشد اکثر کفته اند که هرچند بد کرده است امّا چون باذن او کرده است او را در عوض نمیکشند و بعضی کفته اند او را بعوض میتوان کشت و بنا بر مشهور که نکشند بعضی کفته اند دیت از او میکیرند و بعضی کفته اند دیت نیز ساقط میشود و مسئله مشکل است قسم پنجم انکه کسی را امر کند که خود را بکش اشهر آنست که اکر مامور صبیّ غیر ممیّز یا دیوانه است آمر را قصاص میکنند زیرا که مباشر در اینجا ضعیف است و اکر ممیّز یا بالغ باشد بر آمر چیزی لازم نمیشود اکر اکراه نکرده باشد و محض امر باشد و اکر او را اکراه کرده باشد که اکر خود را نمیکشی من تو را میکشم در این شق خلافست بعضی کفته اند آمر را میکشند مطلقا و بعضی کفته اند نمیکشند مطلقا و بعضی کفته اند اکر بقتل شدید تر تهدید نکرده است او را نمیکشند مثل انکه کوید که این کارد را بر شکم خود بزن و اکر نزنی من بر شکم تو میزنم و اکر بشدید تر تهدید کند مثل انکه بکوید که این کارد را بر شکم خود بزن و الّا تو را بمقراض ریزه ریزه میکنم درینصورت اکراه بعمل می آید و آمر را میکشند و این مسئله نیز در غایت اشکالست قسم ششم انکه دو کواه کواهی بدهند که فلان شخص فلان مرد را کشت و وارث بکفته ایشان بنزد حاکم بیاید و طلب قصاص کند و بحکم حاکم او را بکشد و بعد از آن معلوم شود که کواهی دروغ داده اند تعلّق بکواهان میکیرد و اکر وارث داند که ایشان دروغ میکویند و قصاص کند قصاص تعلّق بوارث دارد قسم هفتم اکر دو کس بر او جراحت زنند و هر دو سرایت کند و او را بکشد هر دو قاتلند و حکمش مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و اکر یکی مندمل شود و باصلاح آید و دیکری سرایت کند و او را بکشد انکه جراحتش

نیست

مندمل شده قصاص جراحت یا دیت جراحت را از او میکیرند و او را نمیکشند و انکه جراحتش سرایت کرده است میتوانند کشت امّا خلافست که دیت جراحت اوّل را باو میدهند و او را میکشند یا نمیدهند نوع پنجم هرکاه یک کس چند جراحت بر کسی بزند و سرایت کند و او بمیرد اکر موجب دیت باشند خلافی نیست در انکه دیت نفسش را میدهد و دیت جراحتها ساقط میشود و اکر موجب قصاص باشند در آن سه قول است اوّل انکه قصاص جراحتها را میکنند و آخر او را میکشند مثل انکه دستش را و کوشش را و بینیش را بریده و او مرده با بعد از آن او را کشته این اعضای او را قطع میکنند و بعد از آن او را میکشند دوّم انکه ضعیف تر در قوی تر داخل میشود و قصاص ساقط میشود و او را کردن میزنند سیّم انکه اکر همه بیک ضربت شده است قصاص بر طرف میشود مثل انکه بیک شمشیر زدن چشمها و بینی و دستها و پاهایش را قطع کرد و مرد همین کردنش را میزنند و آنها ساقط میشود و اکر بچند فعل کرده همه را بعمل می آورند مثل انکه اوّل چشمهایش را کند بعد از آن کوشهایش را برید پس زبانش را برید و پس دستها و پاهایش را برید و آرث نیز چنین میکند و اکر نمرد کردنش را میزنند و این قول اشهر و اقوی است فصل سیّم در بیان احکام اشتراک جنایت و در آن چند مقصد است اوّل هرکاه چند نفر یک شخص را بکشند خواه همه بر او ضربه بزنند که معلوم باشد که ضربه همه دخل در کشتن داشته یا همه او را بکیرند و از بام بزیر اندازند یا بدریا اندازند یا ریسمان در کلویش کنند و همه بکشند تا بمیرد قصاص تعلّق بهمه میکرد امّا

اگر یکی گوشش را ببرید و باقی بر او خنجر زدند تا مرد بر آنکه گوش بریده هم قصاص
گوش است و بر آنها قصاص نفس است و آرث که ولی خون است اگر بدیت
راضی شود از همه یک دیت میگیرد و اگر ده کس کشته باشند از هر یک ده یک
میگیرد و اگر خواهد قصاص کند میتواند که همه کشندگان را بکشد اما دیت زیاده از یک کس را
بهمه ورثهٔ قاتلها می باید بدهد مثل آنکه ده کس باشند نه دیت می باید
بدهند و آن نه دیت میان ورثهٔ ده نفر بالسویه قسمت میشود و وارث هر یک
ده یک مجموع را میبرد و اگر یک کس را بکشد نه ده یک دیت را بورثهٔ آنکه کشته
میدهد و آنرا از نه قاتل زنده میگیرد از هر یک ده یک و بر او نقصانی
وارد نمیشود و اگر دو کس را بکشد بهر یک از وارث دو مقتول نه ده یک میدهد
و از هشت نفر که نکشته هشت ده میگیرد و یک دیت تمام از کیسهٔ او میرود
و اگر پنج نفر را بکشد چهار دیت از خود میدهد و نیم دیت را از زندها میگیرد و
همچنین اگر چند نفر دست بر روی کاردی بگذارند و همه زور کنند و دست
کسی را جدا کنند اگر دیت بگیرد از همه یک دیت دست میگیرد که نصف دیت آدمی
باشد و اگر خواهد دست همه را میبرد و زیاده بر دیت یکدست را میدهد بایشان و اگر
دست یکی را ببرد تفاوت دیت را از ایشان میگیرد و باو میدهد مثل آنکه
سه کس دست او را بریدند و او دست یک کس را ببرد و ثلث دیت دست را باو میدهد
و از دو نفر دیگر از هر یک ثلث دیت دست میگیرد و از کیسهٔ او چیزی نمیرود
و اگر دست دو نفر را ببرد یک دیت دست را از خود میدهد دوم هرگاه دو زن
آزاد مسلمان در کشتن یکمرد شریک شوند میتوانند هر دو را بکشد و چیزی ندهد

برای

برای آنکه دیت زن نصف دیت مرد است و اگر زیاده از دو زن یکمرد را
کشته باشند میتواند که همه را بکشد و تفاوت دیت را بدهد و همچنین اگر چند
کنیز با چند کافر ذمیه مسلمانی را کشته باشند همه را میتواند کشت و تفاوت قیمت و دیت
همه را با دیت مرد آزاد حساب میکنند اگر قیمت با دیت مجموع زیاده از دیت مرد
مرد آزاد باشد زیادتی را میدهد سیم هرگاه مردی و زنی شریک شوند در کشتن
مردی اگر دیت گیرد وارث هر یک نصف دیت را میدهند و اگر هر دو را بکشد
وارث نصف دیت میدهد و مشهور آنست که نصف دیت را بورثهٔ مرد میدهد
و بورثهٔ زن چیزی نمیدهد و بعضی گفته اند ثلث را بورثهٔ زن میدهد و دو ثلث را
بورثهٔ مرد میدهد و اگر مرد را بکشد زن نصف دیت مرد را بورثهٔ مرد میدهد
بنا بر مشهور و بعضی گفته اند نصف دیت خود را میدهد و هر جا که رد باید کرد گفته اند
اول رد را میدهند و بعد از آن استیفای قصاص میکنند چهارم هرگاه بنده
و آزادی شریک شوند در کشتن مرد آزادی عمداً وارث میتواند هر دو را
بکشد پس نصف دیت بورثهٔ آزاد میدهد اما غلام اگر قیمتش بقدر نصف دیت
آزاد است بقدر جنایت او خواهد بود و اگر قیمتش کمتر باشد آقا چیزی نمیدهد
و اگر قیمتش زیاده از نصف دیت باشد زیادتی را بآقا میدهد تا بقدر دیت
حر و اگر قیمتش زیاده از دیت حر باشد زیادتی را اعتبار نمیکنند و نصف دیت
آزاد را بآقا میدهد و اگر اختیار کشتن آزاد کند و بنده را نکشد نصف
دیت آزاد را بورثهٔ او میدهد و آقا قیمت غلام را میدهد اگر کمتر از نصف
دیت آزاد باشد و نصف دیت آزاد را میدهد اگر کمتر از قیمت غلام باشد
و در صورت اول زیادتی که بوارث داده از کیسهٔ او میرود و اگر اختیار

کشتن بندهٔ تنها بکند و قیمتش بقدر نصف دیت باشد یا کمتر بر آقا چیزی لازم نمیشود
و وارث از آزاد نصف دیت میگیرد و اگر قیمتش زیاده از نصف دیت آزاد
باشد زیادتی را با قا میدهد مگر آنکه زیادتی زیاده از نصف دیت آزاد باشد که
آنرا با قا نمیدهد و بقدر نصف دیت میدهد و اگر اختیار کشتن هیچیک را نکند
از آزاد نصف دیت میدهد و آقای غلام قیمت غلام را میدهد اگر زیاده از
نصف دیت نباشد و اگر زیاده باشد نصف دیت را میدهد اگر وارث راضی
شود بقدر جنایت از غلام مالک میتواند شد که ببندگی بگیرد و در مسئله اقوال
دیگر هست که ذکر آنها موجب تطویل است **پنجم** هرگاه غلامی و زنی شریک
شوند در کشتن مردی اگر ورثه هر دو را بکشند بورثهٔ زن چیزی نمیدهند و
با قای غلام چیزی نمیدهند اگر قیمتش زیاده از نصف دیت آزاد نباشد و
اگر زیاده باشد زیادتی را میدهند تا نصف دیت و زیاده از نصف را نمیدهند
و اگر زن را بکشند به تنهائی غلام را ببندگی میتوانند گرفت مگر آنکه قیمتش زیاده
از نصف دیت مقتول باشد که زیاده را با قا میدهند و اگر غلام را بکشند
و بس اگر قیمتش بقدر نصف دیت یا کمتر باشد چیزی با قا نمیدهند و اگر زیاده
باشد زیاده را میدهند تا نصف دیت آزاد و از زن نصف دیت را
میگیرند **فصل چهارم** در بیان شرایط قصاص است و در آن پنج شرط است
اول مساوی بودن در آزادی یا بندگی و در آن چند مقصد است **اول** آنکه
در قتل عمد مرد آزاد را در عوض مرد آزاد میکشند و بعوض زن آزاد میکشند
اما بشرطی که ورثه نصف دیت را بدهند بورثهٔ مرد و زن آزاد را بعوض زن
آزاد میکشند و بعوض مرد آزاد میکشند و مشهور آنست که با کشتن زن بعوض مرد

تفاوت دیت را نمیگیرند و در روایتی وارد شده است که تفاوت را میگیرند از
مال زن یعنی نصف دیت مرد و کسی از علما گویا صریحاً باین قایل نشده است **دوم**
در دیت اعضای مرد و زن مساویند تا به ثلث دیت کل برسد چون دیت عضو به ثلث
رسید یا زیاده دیت عضو زن نصف دیت عضو مرد میشود مثل آنکه مردی اگر انگشت
زنی را ببرد ده شتر میدهد و اگر دو انگشت زنی را ببرد بیست شتر میدهد و
اگر سه انگشت زن را ببرد سی شتر میدهد و اگر چهار انگشت زن را ببرد بیست شتر
میدهد برای آنکه بثلث دیت رسیده و در مرد چهل شتر است و در زن بیست
شتر است **سیم** غلام را بعوض غلام و کنیز را بعوض کنیز میکشند و همچنین کنیز را
بعوض غلام و غلام را بعوض کنیز می کشند اگر قاتل مساوی قیمت مقتول باشد
یا کمتر باشد و اگر قیمت قاتل زیاده باشد بعضی گفته اند قصاص کردن مشروط است
بآنکه تفاوت قیمت را با قای قاتل بدهند و اختیار قصاص با آقای مقتول است
اگر قصاص کنند جایز است بنحویکه مذکور شد و اگر دیت طلب کند تعلق میگیرد ببدن
غلام اگر قیمت غلام قاتل و مقتول مساوی باشد آقای مقتول میتواند او را
ببندگی بگیرد و اگر آقای قاتل قیمت غلام مقتول را بدهد اکثر گفته اند فک میتواند
کرد و بدون رضای آقای مقتول اشکالی دارد و اگر قیمت قاتل زیاده باشد بقدر
قیمت مقتول آقای او ببندگی میتواند گرفت مثل آنکه مقتول قیمتش پنج تومان باشد
و قاتل قیمتش ده تومان باشد نصف قاتل را ببندگی میگیرد و نصف دیگر از
آقای قاتل خواهد بود و اگر قیمتش کمتر از مقتول باشد همان غلام را قصاص
میتواند کرد و زیادتی را آقای قاتل غرامت نمیکشد اینها در صورتیست که
عمداً کشته باشد و اگر بخطا کشته باشد آقای قاتل اختیار دارد اگر میخواهد

مقتول صح

غلام را میدهد و اگر میخواهد قیمت غلام را میدهد و اکثر علما گفته اند که اگر قیمت
غلام کمتر است قیمت قاتل را میدهد و اگر قیمت مقتول کمتر است قیمت مقتول را قاتل صح
میدهد و اگر قیمت قاتل زیاده از قیمت مقتول باشد بقدر قیمت مقتول را از
قاتل بمولای قاتل میدهد و زیادتی از آقای قاتل خواهد بود و چون بعضی از
اخبار دلالت میکند بر انکه مطلقا قیمت قاتل اعتبار دارد اگر اکثر الامرین از
قیمت قاتل و مقتول را اعتبار کنند از برای مولای قاتل و براءت ذمّت
او احوط است و نسبت بمولای مقتول احوط آنست که زیاده از اقل الامرین
را نگیرد و کلام اصحاب در این مسئله تشویش بسیار دارد چهارم اگر شخصی دو
غلام داشته باشد و یک غلام او دیگری را بکشد آقا اگر میخواهد قصاص میکند
و بعوض میکشد و اگر میخواهد عفو میکند و همچنین اگر غلام آقای خود را بکشد اگر
وارث خواهد میکشد او را و اگر خواهد میبخشد پنجم اگر بندهٔ آزادی را بکشد عمدًا
بندهٔ را بعوض میتوان کشت و وارث مخیّر است میان آنکه او را بکشد یا به بندگی
بگیرد بنا بر اشهر و اقوی و بعضی گفته اند بی رضای آقا به بندگی نمیتوان گرفت
و اگر غلامی جراحتی کند آزادی را عمدًا مجروح میتوان کرد او را همان جراحت
بکند اگر مورد قصاص باشد و اگر دیت طلب کند مولی باید دیت آن جراحت
را بدهد و بعضی گفته اند اگر دیت کمتر از قیمت غلام است دیت را میدهد و
الّا قیمت غلام را میدهد و اگر مولی دیت ندهد اگر دیت جمیع قیمت غلام را
احاطه کرده است غلام را بندگی میگیرد و اگر نه بقدر دیت آزاد به بندگی میگیرد
و اگر خواهد میگوید غلام را بفروشند و بقدر دیت برمیدارد و باقی از آقا خواهد
بود و اگر کشتن یا جراحت کردن بخطا باشد آقا مخیّر است میان آنکه دیت را

بدهد

بدهد یا غلام را بدهد بقدر دیت و بعضی گفته اند اگر دیت کمتر از قیمت غلام است دیت را
میدهد و الّا قیمت غلام را میدهد و زیادتی دیت بر او لازم نیست و اقوال و
احتیاطی که در مسئلهٔ سابق مذکور شد در این مقام نیز جاریست ششم اگر یک
آزاد دو آزاد را بکشد عمدًا اگر ورثهٔ هر دو مقتول اتفاق کنند بر کشتن
قاتل طلب دیت نمیتوانند کرد و اگر ورثهٔ یکی از کشته شدها بدون رضای
ورثهٔ دیگری بکشند بعضی گفته اند ورثهٔ مقتول دیگر دیت میتوانند گرفت
از مال قاتل و بعضی گفته اند ایشان را حقّی نمیماند و مسئله اشکالی دارد
هفتم هرگاه آزادی دست راست دو آزاد را عمدًا ببرد برای اوّل دست
راستش را میبرند و برای دوّم دست چپش را میبرند و اگر دست سه کس را ببرد
اکثر گفته اند که برای سیّم پای راستش را میبرند و اگر دست چهارم را ببرد پای چپش را
و بعضی از علما گفته اند در مرتبهٔ سیّم و چهارم دیت میگیرند و پا هایش را بعوض
دست نمیبرند و در مرتبهٔ پنجم و زیاده خلافی نیست که دیت میگیرند هشتم اگر غلامی
دو آزاد را بترتیب بکشد یکی بعد از دیگری بعضی گفته اند که مطلقا تعلّق بورثهٔ
آخر دارد و مشهور آنست که اگر ورثهٔ اوّل او را به بندگی گرفته باشند و بعد از آن
دوّم را کشته باشد غلام از ورثهٔ دوّم خواهد بود و الّا از ورثهٔ اوّل خواهد
بود نهم جراحتها که بر بنده واقع شود اگر در آزاد مقدّری دارد نسبتی که
آن مقدر بدیت آزاد دارد همان نسبت را نسبت بقیمت بنده رعایت
میکنند مثل آنکه در آزاد اگر یک دست او را ببرد یا یک چشم او را کور کند
یا یک پای او را ببرد نصف دیت آزاد در هر یک باید داد اگر یکی از این
جنایتها بر بنده وارد شود نصف قیمت باید داد و اگر جراحت و جنایتی

باشد که در آزادی دیتی وارد نشده باشد در بنده ملاحظه میکنند که اگر این عیب را
نداشته باشد قیمتش چنداست و با این عیب قیمتش چنداست آن تفاوت ارش
جنایت اوست و در اینجا آزاد را قیاس به بنده میکنند یعنی فرض میکنند که این
آزاد اگر بنده بود چند می ارزید و با این جنایت چند از قیمتش کم میشد آن نسبت را
با دیت ملاحظه میکنند و میگیرند مثل آنکه اگر بنده بود و بسبب این جنایت نصف
قیمتش کم میشد نصف دیت آزاد را میگیرند **دهم** هرگاه آزادی بر بنده
جنایتی کند که مساوی تمام قیمت او باشد مثل آنکه دو دست او را یا دو
پای او را یا ذکر او را ببرد که هر یک از اینها در آزاد مساوی تمام دیت است
و در بنده مساوی تمام قیمت در اینصورت آقا مخیّر است میان آنکه غلام را بدهد
و تمام قیمت بگیرد یا غلام را نگاه دارد و هیچ نگیرد و بعضی گفته اند که اگر اوّل
غلام را غصب کند و آخر چنین کاری بکند در اینصورت آقا هم غلام را میگیرد
و هم قیمتش را و در هر دو صورت اگر جنایت مستوعب قیمت نباشد غلام را نگاه
میدارد و ارش جنایت را میگیرد مثل آنکه یک دست غلام را ببرد غلام
از آقاست و نصف قیمت را میگیرد و اگر جنایت مستوعب قیمت را دو کس
بکنند مثل آنکه یک دستش را یک کس برید و دیگری دست دیگرش را ببرد
اکثر گفته اند که آقا غلام را نگاه میدارد و از هر یک نصف قیمت میگیرد و بعضی
گفته اند غلام را بهر دو میدهد و از هر یک نصف قیمت میگیرد **شرط دوّم**
در قصاص آنست که قاتل و مقتول در دین مساوی باشند و در این باب چند
مطلب است **اوّل** آنکه مسلمان را بعوض کافر نمیکشند خواه کافر جزیه دهد یا

در امان

در امان مسلمانی باشد یا حربی باشد و اگر جزیه ده را بکشد که از یهود آن یا
ترسایان یا گبران باشد حاکم شرع او را تعزیر میکند و دیت ذمی میدهد چنانچه
مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و اگر عادت کرده باشد بکشتن ایشان و مکرّر کشد
میان علما خلافست بعضی گفته اند که او را میکشند بقصاص بعد از آنکه وارث
کافر تفاوت دیت مسلمان و ذمّی را بوارث مسلمان بدهد و بعضی گفته اند که
امام او را بحدّ میکشد که فساد در زمین میکند نه بقصاص و تفاوت دیت نمیگیرد
و بعضی گفته اند مطلقا او را نمیکشند بلکه تعزیر میکنند و دیت ذمّی را میگیرند
و مرد ذمّی را بعوض مرد ذمی و زن ذمیّه میکشند و اگر مقتول زن باشد نصف
دیت ذمّی را ورثهٔ زن میدهند بورثهٔ قاتل و زن ذمیّه را بعوض مرد ذمّی و زن
ذمیّه میکشند و اگر بعوض مرد کشند چیزی ورثهٔ زن نمیدهند چنانچه در مسلمان
گذشت **دوّم** اگر کافر ذمّی مسلمانی را بکشد عمدًا اشهر آنست که او را و مالش را
بورثهٔ مقتول میدهند اگر خواهند او را میکشند برخصت امام و اگر خواهند به
بندگی میگیرند و بعضی گفته اند فرزند آن را به بندگی نمیتوان گرفت و خالی از قوّتی
نیست و بعضی گفته اند اگر او را ببندگی بگیرند مالش از ایشان خواهد بود و اگر او را
بکشند مالش را نمیگیرند و مدلول روایت معتبر که درین باب وارد شده است
آنست که او را و مالش را بورثهٔ مقتول میدهند اگر خواهند او را میکشند و اگر
خواهند بندهٔ خود میگردانند و فرزندان در حدیث ذکر نشده و اگر بعد از کشتن
مسلمان مسلمان شود او را میتوان کشت و اسلام مانع قتل و نمیشود یا او را
میکشند یا دیت از او میگیرند و متعرّض اموال و اولاد او نمیشوند امّا او را بندگی
نمیتوان گرفت و اگر بعد از آنکه او را ببندگی گرفتند مسلمان شود بندگی او برطرف

و فرزندان او را [illegible]

نمیشود اینها همه در صورتیست که مسلمانرا بعمد کشته باشد و اگر بخطا کشته باشد
شیخ طوسی رضی الله عنه گفته است که اگر مالی دارد دیت از مال او میگیرند و
اگر مالی ندارد امام علیه السلام دیت را از بیت المال میدهد زیرا که ایشان بمنزلهٔ
بندگان امامند و جزیه با امام میدهند و شیخ مفید رضی الله عنه گفته است که در
خطا دیت را از عاقلهٔ او میگیرند و ابن ادریس گفته است دیت را مطلقا امام علیه السلام
میدهد خواه مال داشته باشد و خواه نداشته باشد مؤلف گوید که در شبه عمد
ظاهر ادله آنست که دیت را از مال ذمّی بگیرند سیم اگر کافری کافر دیگر را
بکشد و مسلمان شود او را بعوض نمیکشند و اگر کشته شده از اهل ذمّه باشد
دیت او را میدهد چهارم اگر ولد الزّنا را مسلمان حلال زاده بکشد مشهور
آنست که اگر پیش از بالغ شدن ولد الزّنا باشد او را بعوض نمیکشند و ظاهر
کلام ایشان آنست که دیت هم ندارد و اگر بعد از بلوغ ولد الزّنا و اظهار
اسلام او را بکشد مشهور آنست که او را بعوض میکشند و بعضی گفته اند حکم کافر دارد
و حلال زاده را بعوض او نمیکشند پنجم اگر کافر ذمّی مسلمانی را که مرتد شده باشد
بکشد گفته اند او را بعوض میکشند و اگر مسلمانی مرتد را بکشد قصاص نمیکنند اجماعا
و در دیت خلافست و مشهور آنست که دیت هم ندارد و اگر مرتد ذمّی را بکشد خلافست
که آیا او را بعوض میکشند یا نه و مسئله اشکالی دارد ششم اگر کسی را که قصاص
بر او واجب شده باشد غیر وارث مقتول بدون اذن او بکشد مشهور آنست
که او را بعوض میتوان کشت و اگر کسی قتل بر او واجب شده باشد بسبب
زنا یا لواطه و غیر آن امام یا حاکم شرع او را بکشد نامشروع کرده است امّا بر او
قصاص و دیت نیست شرط سیم در قصاص آنست که قاتل پدر مقتول نباشد

و درآن

و در آن چند مسئله است اوّل آنکه اگر شخصی فرزند خود را بکشد پدر را بعوض فرزند نمیکشند
هر چند بعمد کشته باشد بلکه واجبست که اگر عمداً کشته باشد کفّارهٔ قتل عمد بدهد و
دیت بسایر ورثه بدهد و حاکم شرع او را تعزیر میکند و اگر بخطا کشته باشد کفّارهٔ قتل
خطا و دیت بدهد و گفته اند اجداد پدری نیز بعوض فرزند نمیکشند و فرقی نیست
میان آنکه مقتول پسر باشد یا دختر و فرزند را بعوض پدر میکشند و مادر را بعوض
فرزند و فرزند را بعوض مادر میکشند و اجداد و جدّات مادری و جدّات پدری را
بعوض فرزند زاده و فرزند زاده را بعوض ایشان میکشند و سایر خویشان را
بعوض یکدیگر میکشند دوم هرگاه پدری زن خود را که مادر آن فرزند باشد
بکشد آیا فرزند طلب قصاص مادر از پدر میتواند کرد خلافست و مشهور میان
علما آنست که نمیتواند کرد و دیت میتواند گرفت و بعضی گفته اند قصاص میتواند کرد
سیم هرگاه دو فرزندی سعادت بوده باشند یکی مادر را بکشد و دیگری
پدر را فرزندیکه مادر را کشته است میتواند پدرکش را بکشد و پدرکش نیز
مادرکش را میتواند کشت و اگر نزاع شود میان ایشان که هر یک خواهند که پیشتر
بکشند حاکم شرع قرعه میزند باسم هر یک که بیرون آمد دیگری را میکشد بعد از
آن ورثهٔ فرزند مقتول او را میکشند شرط چهارم در قصاص آنست که قاتل کامل
العقل باشد و در آن چند مسئله است اوّل اگر دیوانه عاقلی یا دیوانه را بکشد
او را بعوض نمیکشند بلکه دیت از عاقلهٔ او میگیرند و اگر در حالت عقل بکشد و
بعد از آن دیوانه شود او را میکشند دوم اگر طفل نابالغی کسی را بکشد خواه
مقتول بالغ باشد و خواه کودک او را بعوض نمیکشند بلکه دیت از عاقلهٔ او
میگیرند و بعضی گفته اند اگر طفل ده سالش تمام باشد او را قصاص میکنند

وبعضی گفته اند که اگر طفل قامتش پنج شبر باشد او را قصاص میکنند واین
دو قول در میان متاخرین متروکست **ششم** اگر بالغی طفل نابالغی را بکشد
مشهور میان علما آنست که او را در عوض میتوان کشت وابو الصلاح
رضی الله عنه قایل شده است که او را نمیکشند ودیت از او میگیرند **هفتم**
هرگاه عاقل دیوانه را بکشد اگر دیوانه قصد او کرده و او از خود دفع کرده
ودیوانه کشته شده خونش هدر است نه قصاص لازم میشود ونه دیت و
در روایت معتبری وارد شده است که در اینصورت دیت را از بیت المال
میدهند واگر بی سبب او را کشته اگر بعمد کشته باشد یا شبه عمد او را نمیکشند و
دیت از مال او میگیرند واگر بخطا کشته است دیت بر عاقلهٔ اوست **هشتم**
اگر مستی که عقلش زایل شده باشد کسی را بکشد بنحویکه اگر مست نمی بود مستحق
قصاص میشد خلافست اکثر گفته اند که قصاص میتوان کرد وبعضی گفته اند که دیت
میگیرند واگر کسی بنادانی مسکری خورده باشد ومست شده باشد یا دوائی
که باعث بیهوشی او شده باشد باو داده باشند وبنادانی خورده باشد یا بجبر
شراب در گلویش ریخته باشند در اینصورت ظاهرش آنست که قصاص نباشد **نهم**
اگر کسی در خواب کسی را بکشد بر او قصاص نیست ودیت در مال اوست وبعضی
گفته اند دیت بر عاقلهٔ اوست **دهم** مشهور میان متاخرین علما آنست که کور حکم
بینا دارد در قتل عمد وخطا وجمعی از علما قائل شده اند که عمد کور نیز حکم
خطا دارد ودر بعضی روایات وارد شده است که دیت را از عاقلهٔ او میگیرند
در سه سال واگر عاقله نداشته باشد دیت را از مال او میگیرند در سه سال ودر
روایت دیگر وارد شده است که از مال او میگیرند واگر نداشته باشد امام

علیه

علیه السلام میدهد یعنی از بیت المال **شرط پنجم** در قصاص آنست که خونش بحسب شرع محفوظ
باشد وقتل بر او واجب نشده باشد پس اگر مسلمانی مرتدی را بکشد یا زانی را که زنای
او ثابت شده باشد ومستحق قتل شده باشد در عوض او را عوض نمیکشند وهمچنین
قصاص نمیباشد برای کسی که قصاص بر او لازم شده در جراحتی واو را قصاص
کنند وبسبب آن بمیرد مثل آنکه دست کسی را بریده دست او را بعوض ببرند
وهر چند سعی کردند خون قطع نشد تا او مرد یا آنکه حد زنا یا غیر آن بر او زدند واو
مرد در اینها قصاص نمی باشد **فصل پنجم** در بیان دعوای قتل است وآنچه قتل
بآن ثابت میشود ودر آن دو مقصد است **مقصد اول** در بیان مدعی وکیفیت
دعوی است شرطست در مدعی که بالغ وعاقل ورشید داشته باشد در وقت
دعوی وآنکه دعوی بر کسی کند که صدور فعل از او ممکن باشد پس اگر بر کسی دعوی صحیح
کند که معلوم باشد که در وقت کشته شدن مقتول در آن محل نبوده دعوای
او را نمیشنوند وهمچنین اگر دعوی کند اجتماع جماعتی را بر قتل یک کس که اجتماع
ایشان بر آن امر ممکن نباشد نمیشنوند مثل آنکه گوید که جمیع اهل شهر جمع
شدند واو را کشتند واگر از این دعوی برگردد وبگوید که ده نفر جمع شدند
واو را کشتند مشهور آنست که میشنوند وبعضی شرط میدانند که میباید دعوی
مفصل ومحرر باشد پس اگر دعوی کند که میدانم فلان شخص پدر مرا کشته است
ونمیدانم که بعمد کشته است یا بشبه عمد یا بخطا نمیشنوند دعوای او را وبعضی گفته اند
که میشنوند ودیت میگیرند اگر چنین ثابت شود واگر گوید میدانم که او بعمد کشته است
اما نمیدانم شریکی داشت یا نه بعضی گفته اند نمیشنوند وبعضی گفته اند بعد از ثبوت
امر بصلح میکنند بر مقداری از دیت وهمچنین خلافست در آنکه اگر دعوی

کند که یکی از این دو نفر پدر مرا کشته است یا یکی از این ده نفر کشته است بعضی گفته اند
دعوایش باطل است و بعضی گفته اند میشنوند و میتواند هر یک را قسم داد و اگر
گواه بگذرانند که گواهان نیز چنین مجمل گواهی بدهند میشنوند برای آنکه اگر به ثبوت
نرسد لوث ثابت میشود برای هر یک و اگر برگردد و ارث و دعوای یک
بخصوص بکند قسامه خواهد بود چنانچه ان شاء الله قایله مذکور خواهد شد و شرطها
دیگر آنست که دعوای او مشتمل بر تناقض نباشد مثل آنکه اوّلاً دعوی کند
که زید به تنهائی پدر مرا کشته است پس دعوی کند که عمرو به تنهائی او را
کشته است یا با زید شریک بوده است مشهور آنست که دعوای اوّل و دوّم
هیچیک را نمیشنوند و بعضی گفته اند اگر دوّم تصدیق او کند و بگوید که من کشته ام
میشنوند و اگر اوّل تصدیق کند و او برگردد بدعوای اوّل بعضی گفته اند که
میشنوند و اگر هر دو اقرار کنند بعضی گفته اند هر یک را که او تصدیق کند بر او
لازم میشود و بعضی احتمال داده اند که قصاص از هر دو ساقط میشود و بر هر یک
نصف دیت لازم میشود و اگر دعوای عمد کند و بعد از آن برگردد و بگوید
شبه عمد بود یا خطا بود مشهور آنست که مسموع است و باید که اثبات کند مقصد دوم
در آنچه دعوای قتل بآن ثابت میشود و آن سه چیز است اوّل اقرار قاتل بآنکه کشته است
او را و اکثر علما را این اعتقاد است که یکمرتبه اقرار کافیست و بعضی گفته اند که بدو
مرتبه ثابت میشود و شرط است که اقرار کننده بالغ و عاقل و مختار و آزاد باشد
پس اگر طفل نابالغ یا دیوانه اقرار کند اعتبار ندارد و اگر کسی بجبر و شکنجه اقرار کند
اعتبار ندارد و اگر بنده اقرار کند باز اعتبار ندارد چون حقّ آقا باو تعلّق دارد
و اگر آقا نیز تصدیق کند ثابت میشود و اگر آقا اقرار کند بچیزی که موجب قصاص است

حق

در حقّ بنده اعتبار ندارد و اگر اقرار کند بامری که موجب دیت باشد میشنوند هر چند
بنده اقرار نکند و تعلّق میگیرد برقبهٔ بنده موافق مشهور و اگر سفیه که موجبا اموال
خود را ضایع کند یا کسی قرض بسیار بهم رسیده باشد که زیاده از اموالش باشد و حاکم
شرع او را منع کرده باشد از تصرّف در اموالش اگر اقرار بقصاص کند ثابت میشود
و اگر اقرار کند بموجب دیت اکثر گفته اند ثابت میشود امّا با قرض خواهان در مفلس
شریک نمیشود بلکه بعد از ادای قرضها اگر مالی بهم رسد میدهد و اگر یکی اقرار
کند که من او را بعمد کشتم و دیگری اقرار نماید که من او را بخطا کشتم وارث مخیّر
است که میان هر دو هر یک را که اختیار کند دعوای او از دیگری ساقط میشود
و اگر یکی اقرار کند که من او را عمداً کشتم پس دیگری اقرار کند که من کشتم او نکشته است
پس اوّل از اقرار خود برگردد قصاص و دیت از هر دو ساقط میشود و امام علیه السلم
از بیت المال دیت را میدهد بنا بر مشهور و بعضی گفته اند وارث مخیّر است هر یک را
که اختیار کند میکشد و دست از دیگری بر میدارد و مستند مشهور روایت است
که از حضرت صادق علیه السلم منقولست که در زمان حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
مردی را بخدمت آنحضرت آوردند که او را در خرابه دیده بودند که کارد خون
آلودی در دست داشته و کشته در آن خرابه بوده که در خون خود دست و پا میزده
حضرت امیر علیه السلم از او پرسید که چه میگوئی گفت یا امیر المؤمنین من او را کشتم
حضرت فرمود که ببرید او را و بعوض مقتول قصاص کنید در اثنای راه که او را
میبردند که قصاص کنند مردی بسرعت تمام آمد و گفت تعجیل مکنید و او را بخدمت
حضرت برگردانید چون بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم آمدند آن مرد دوم گفت
والله یا امیر المؤمنین او مقتول را نکشته است من کشته ام حضرت بمرد اوّل

کفت که چه باعث شد ترا که اقرار بر جان خود کردی کفت یا امیر المؤمنین چه میتوانستم
کفت و حال انکه این کروه بسیار بر من کواهی میدادند و مرا با کارد خونین
نزد کشته یافتند که خون از او میرفت و من نزد او ایستاده بودم از ترس
کتک اقرار کردم و من مرد قصابی بودم کوسفندی در پهلوی این خرابه کشتم
و مرا بول کرفت و کارد در دست داخل خرابه شدم که بول کنم ناکاه این
کشته را دیدم که در خون خود می طپید متعجب در او نظر میکردم که این جماعت داخل
خرابه شدند و مرا کرفتند حضرت امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که هر دو را ببرید نزد حضرت
امام حسن علیه السلم و بپرسید که حکم در باب اینها چیست چون هر دو را به نزد حضرت
امام حسن مجتبی علیه السلم بردند و قضیه را عرض کردند فرمود که بکوئید بحضرت امیر کبیر
صلوات الله علیه که اکر این مرد یک کس را کشته است یک شخص دیکر را زنده
کرده است و از کشتن نجات داده است و حق تعالی فرموده است وَمَنْ
اَحْيَاهَا فَكَاَنَّمَا اَحْيَى النَّاسَ جَمِيعًا یعنی هر که زنده کرداند نفسی را چنانست
که زنده کردانیده است همهٔ مردم را دست از هر دو باید برداشت و دیت مقتول را
از بیت المال باید داد و چون بحضرت امیر المؤمنین علیه السلم عرض کردند بتصویب
حکم آنحضرت نمود و دیت را از بیت المال داد دوم کواهست و خلافست
در انکه بدو کواه عادل مرد قصاص ثابت میشود و بعضی کفته اند که بکواهی یک مرد
و دو زن عادله نیز ثابت میشود قصاص و جمعی از علما کفته اند که بشهادت ایشان
قصاص ثابت نمیشود اما دیت لازم میشود هر چند بر عمد شهادت داده
باشند اما فعلی که موجب دیت باشد مثل قتل شبه عمد یا خطا یا جراحتها
که در آنها قصاص نمیباشد و دیت میباشد مانند شکستن استخوان یا جراحتی

که باشد را آن رسیده باشد اینها بیک مرد و دو زن و یک مرد عادل و قسم
ثابت میشود بنا بر مشهور و در شهادت شهود شرط است که صریح شهادت
دهند مثل انکه بکویند شمشیر بر او زد بهمان زدن مرد یا انکه آنقدر زد او را
که بان زدن مرد یا انکه بسبب آن بیماری کشید و بهمان بیماری مرد و اکر در
اینصورت قاتل کوید که راست میکوید که بیمار شد اما بان بیماری نمرد بسبب
دیکر مرد بعضی کفته اند قول او مسموعست با قسم ثالث شرطست که کواهی
کواهان با یکدیکر موافق باشد پس اکر یک کواه کوید که او را در اول روز کشت صح
و دیکری کوید در آخر روز یا یکی کوید که در خانه کشت و دیکری کوید که در بازار
کشت یا یکی کوید که بخنجر کشت و دیکری کوید که بشمشیر کشت ثابت نمیشود و
خلافست که در اینصورت آیا لوث ثابت میشود برای قسامه یا نه و اکر یکی
شهادت دهد که دیدم او را کشت و دیکری کوید که از او اقرار شنیدم
که او را کشته ثابت نمیشود کشتن اما لوث متحقق میشود و اکر یکی کوید که اقرار
کرد که او را بعمد کشته ام و دیکری کوید که اقرار کرد که او را کشته ام اما
تصریح بعمد نکرد اصل کشتن ثابت میشود و در نوع کشتن قول قاتل مسموعست
و اکر یکی کوید که او را عمداً کشت و دیکری کوید که او را کشت و بر عمد شهادت
ندهد مشهور آنست که قتل ثابت نمیشود اما لوث متحقق میشود و در این باب
چند مسئله است اول انکه اکر دو کس بر دو کس کواهی دادند که فلان شخص را
کشته اند پس آن دو کس بر کواهان شهادت دادند که کواهان او را کشته اند
اکر وارث مقتول تصدیق دو کواه اول کرد قصاص بر دو مرد ثانی ثابت
میشود و اکر تصدیق دو مرد دیکر کرد قصاص از همه بر طرف میشود دوم

اگر دو گواه گواهی دهند بر شخصی که مقتول را کشته است و دو گواه دیگر گواهی دهند
بر دیگری که او کشته است در این مسئله خلافست بعضی گفته اند هیچ یک را نمیکشند
و از هر یک نصف دیت میگیرند اگر گواهی بعمد یا شبه عمد دهند و اگر بر خطا گواهی
دهند از عاقلهٔ هر یک نصف دیت میگیرند و بعضی گفته اند وارث مخیّر است تصدیق
هر یک از گواهان که میکند او را که گواهی برای او داده اند میکشند و در مسئله
اقوال دیگر نیز هست و محلّ اشکال است سیّم هر گاه دو گواه عادل شهادت
دهند بر مردی که شخصی را کشته است پس مرد دیگر بیاید و بگوید که من کشته ام او را
و این مردی که گواهان بر او گواهی دادند بی گناه است و در این صورت مشهور
میان علما آنست که وارث میتواند بکشد آنکسی را که بر او گواهی داده اند و آنکه
اقرار کرده است نصف دیت را میدهد بوارث آن شخصی که او را قصاص میکنند
و میتواند که او را بکشد که اقرار کرده است و چیزی بوارث او نمیدهند برای
آنکه اقرار کرده است که من تنها کشتم او را و میتواند وارث مقتول هر دو را
بکشد امّا باید نصف دیت بوارث آنکه گواه بر او گواهی داده بدهد
و نمیدهد چیزی بوارث آنکه اقرار کرده است و اگر بدیت راضی شود
از هر یک نصف دیت میگیرد و این مضمون روایت صحیح است که در این باب
وارد شده است و بعضی قایل شده اند که مخیّر است وارث میان قصاص
هر یک که خواهد چهارم از آنها که قتل بآنها ثابت میشود قسامه است یعنی قسمی چند
که مدّعیان خون بخورند و بآن ثابت کنند خون را و حق تعالی برای احتیاط در خون   قسم چهارم
مسلمانان و عدم جرأت فسقه بر قتل ایشان در خون اوّل قسم را بر مدّعی
قرار داده و اگر ردّ کند بر مدّعی علیه بخلاف حکم اموال که اوّل قسم متوجّه مدّعی
علیه میشود

علیه میشود اگر گواه نباشد و اگر او ردّ کند مدّعی قسم میخورد و بعضی گفته اند
که اگر ردّ نکند و نکول از قسم کند باز ثابت میشود امّا قسامه در جائیست که لوث
باشد یعنی قرینه باشد که افادهٔ ظنّ کند بر صدق قول مدّعی که اگر لوث نباشد
بروش سایر دعواها یک قسم متوجّه مدّعی علیه میشود و بیک قسم دعوی از او
ساقط میشود و اگر قسم را ردّ کند مدّعی قسم میخورد مثل سایر دعاوی
و در این مقام چند بحث است اوّل در تحقیق لوث و آنچنانچه مذکور شد امریست
که مفید ظنّ باشد بر آنچه مدّعی دعوی میکند مثل آنکه یک گواه عادل گواهی دهد
که او کشته است یا جمعی از فسّاق یا کفّار یا زنان یا اطفال گواهی دهند که از
گفتهٔ ایشان ظنّ قوی بهم رسد که او کشته است یا ببینند که او تازه کشته شده
و کسی حربهٔ خون آلودی را دارد و نزدیک او ایستاده یا نزدیک او میگریزد
یا کشته در خانهٔ جماعتی یافت شود یا آنکه کشته در میان قبیلهٔ یا قلعهٔ یا قریهٔ کوچکی
یا محلّهٔ یافت شود و میان ایشان دشمنی ظاهری بوده باشد در حقّ ایشان لوث
خواهد بود بنا بر مشهور که اگر وارث خون دعوای قتل کند بر ایشان یا بر بعضی
از ایشان قسم یاد میتواند کرد برای اثبات دعوای خود یا آنکه از دور ببینند
که مردی حربه حرکت میدهد و بکار میفرماید و چون نزدیک بیاید کشته را ببیند
این نیز موجب لوث است یا آنکه یک عادل یا دو عادل شهادت بدهند که
یکی از این دو شخص او را کشتند در حقّ هر یک لوث متحقّق است که اگر وارث یکی را
تعیین کند قسم میتواند یاد کرد و همچنین اگر جماعتی پراکنده شوند و کشته در میان
افتاده باشد در وقت مجادله لوث در حقّ هر یک ثابت است و اگر
کشته را در میان دو قریه بیابند هر یک که نزدیکتر است لوث نسبت بآنها

متحقّق است و اگر نسبتش بهر دو مساوی باشد نسبت بهر دو لوث ثابتست امّا
بشرط عداوت ظاهری که میان او و ایشان بوده باشد و اگر مقتول پیش از
مردن بگوید فلان مرا ضربت زد موجب لوث نیست بنا بر مشهور و بعضی گفته اند
لوث است و مشهور آنست که در لوث شرط نیست که جراحتی بوده باشد زیرا
که ممکن است که کشتن بگرفتن نفس یا فشردن خصیه و امثال اینها بوده
باشد و اگر کشته را در خانه بیابند و در آن خانه غلامی بوده باشد لوث
نسبت بغلام ثابت میشود خواه غلام مقتول باشد یا غلام دیگری و وارث بقسامه
بر عمد میتواند غلام را بکشد یا به بند که بگیرد اگر غلام دیگری باشد و اگر غلام
مقتول باشد نیز فایده در بعضی از صور ظاهر میشود و اگر لوث نسبت باهل خانه
ثابت شود و یکی از آنها ثابت کند که در وقت کشته شدن او در آن خانه
نبوده لوث از او ساقط میشود و اگر ثابت نتواند کرد بقسم از او رفع میشود
بحث دوم در عدد قسامه است و خلافی نیست در آنکه در دعوای قتل عمد پنجاه قسامه
است و در شبه عمد و خطا خلافست بعضی گفته اند در اینها نیز پنجاه قسم است و
بعضی گفته اند بیست و پنج قسم است و این قول بحسب دلیل قوی تر است و اوّل
را احوط دانسته اند و قسامه چنانچه در کشتن میباشد و در جراحت اعضا نیز هم
میباشد مثل آنکه دست کسی را بریده اند و لوث ~~براو ثابت شده~~ نسبت
بکسی حاصل است و گواه نیست و مجروح دعوی میکند بر آنکه لوث براو ثابت
شده بقسم میتواند ثابت کرد امّا در عدد قسم در اینجا نیز خلافست بعضی گفته اند
هر عضوی که دیت او برابر دیت آدمی باشد حکمش مانند قتل است که
مطلقا پنجاه قسم است بنا بر یک قول و بنا بر قول دیگر در عمد پنجاه است و در شبه

در عدد

عمد و خطا بیست و پنج و آنچه کمتر باشد باین نسبت کم میشود پس اگر عضوی را
دعوی کند که عمداً ابریده اند و دیت او مثل دیت آدمی باشد مثل آنکه
زبان او را بریده یا بینی او را یا هر دو دست او را بریده به پنجاه قسم ثابت
میشود و اگر دعوی میکند که یک دست او را بریده یا یک چشم او را کور کرده
که دیتش نصف دیت آدمی است بیست و پنج قسم خواهد بود و اکثر علما گفته اند
که در اعضا اگر مثل دیت آدمی باشد مطلقا شش قسم است و هر چه کمتر باشد
بهمین نسبت کم میشود چنانچه اگر یکدست را بریده باشد سه قسم خواهد بود و
این قول اقوی و اشهر است **بحث سیم** در بیان کیفیّت قسامه است و حکمش
آنست که هر گاه قرینهٔ لوث باشد و بر خصوص شخصی دعوی کند وارث که فلان
شخص مورث مرا کشته و من علم دارم باین و قسم یاد میکنم بر این از خویشان
و قبیلهٔ خود بعدد قسامه جمع میکنند و هر یک قسم یاد میکنند که فلان شخص
فلان مقتول را بعمد کشته است و اگر عمد دعوی کند پنجاه کس میآیند خواه
وارث خون باشند و داخل مدّعیان باشند و خواه نباشند و اگر پنجاه نفر
نباشند یا باشند و بعضی قبول قسم نکنند قسم را بر ایشان مکرّر میکنند تا پنجاه
تمام شود مثل آنکه اگر بیست و پنج نفر باشند هر یک دو قسم یاد میکنند و اگر
ده نفر باشند هر یک پنج قسم یاد میکنند و در دعوای قتل خطا بیست و پنج نفر
قسم یاد میکنند بنا بر قول اقوی و در اعضا بنا بر قول اقوی شش نفر
و اگر سه نفر باشند هر یک دو قسم یاد میکنند و اگر بغیر مدّعی هیچ کس نباشد
همهٔ قسمها را او یاد میکند و اگر کسری در قسم واقع شود دور نیست
که باید تمام کند و ظاهر علما آنست که در قسامه فرق نیست میان آنکه مقتول

مرد باشد یا زن باشد و در هر دو پنجاه قسم است در عمد و مشهور آنست
که شرط نیست در قسامه که ذکر کند در قسم کشنده را و کشته شده را بالنسبتی
بنحویکه اشتراکی نباشد و ذکر کند که به تنهائی کشته است یا شریکی داشته است
وانکه بعمد کشته است یا بشبه عمد یا بخطا و هرگاه مدعی و خویشان و قبیلهٔ
او آن عدد که میباید از قسم یاد نکنند مدعی میتواند رد کند قسم را بر منکر
که او و قبیله و عشیرت او مجموع پنجاه سوگند یاد کنند که او را نکشته است و
اگر عشیرت و قبیله قسم یاد نکنند منکر به تنهای پنجاه قسم یاد کند و اگر خود
نکول نماید و قسم یاد نکند و عشیرت و خویشانش پنجاه سوگند یاد کنند بعضی
گفته اند کافیست برای رفع دعوی و بعضی گفته اند تا خود سوگند یاد نکند
اگرچه یک سوگند باشد رفع دعوی نمیشود و اگر مطلقا پنجاه قسم با آن عددی
که باید یاد کرد منکر و اقارب او یاد نکنند مشهور آنست که دعوای قتل بر ایشان
ثابت میشود و بعضی گفته اند میتواند منکر رد کند قسم را بر مدعی پس اگر
مدعی قسم یاد نکند دعوای او باطل میشود و اگر یک قسم یاد کند دعوی
ثابت میشود و اگر کافر دعوای قتل بر مسلمان داشته باشد که کافر را
کشته است و باید که دیت بدهد خلافست که آیا بقسامه ثابت میتواند کرد
یا نه و اول اشهر است و آقا کشتن غلام خود را بقسامه ثابت میتواند کرد
و بعضی گفته اند در اینجا یک قسم کافیست و این قول ضعیفست بحث چهارم
در سایر احکام و توابع قسامه است و در آن چند مطلب است اول هرگاه
آنها که دعوای قتل بر ایشان میکنند زیاده از یک کس باشند مثل آنکه
وارث میگوید فلان و فلان هر دو پدر مرا کشته اند اگر مدعی سوگند

یاد کند یک پنجاه قسم در عمد کافیست و اگر قسم را بانها رد کند دو قولست
بعضی گفته اند پنجاه قسم را بر انها قسمت میکنند و اکثر علما گفته اند که هر یک
پنجاه سوگند یاد میکنند دوم هرگاه بر دو کس دعوای قتل کند و در یکی لوث
باشد و بر دیگری لوث نباشد برای آنکه لوث بر او ثابت است پنجاه قسم
یاد میکند و به نسبت شرکت بر او قتل ثابت میشود پس اگر دعوای عمد کرده
باشد و قسم یاد کند و خواهد او را بکشد باید که نصف دیت او را بدهد و او را
بکشد و دیگری که لوث در او نیست یک سوگند با او میتواند داد و اگر او رد کند
یک سوگند یاد میکند و قتل بر او نیز بقدر شرکت ثابت میشود سیم هرگاه وارث
خون متعدد باشند مثل آنکه مقتول دو پسر داشته باشد و لوث متحقق باشد
مجموع دو پسر با سایر اقارب مقتول پنجاه قسم یاد میکنند در عمد و اگر یکی
از دو پسر غایب باشد یا نابالغ باشد و وارث بالغ حاضر اختیار دارد که اگر
خواهد صبر میکند تا دیگری حاضر یا بالغ شود و اگر میخواهد خود با اقارب پنجاه
قسم یاد میکنند و بقدر حصهٔ او ثابت میشود و چون غایب حاضر شود یا طفل
بالغ شود بقدر حصهٔ خود بیست و پنج سوگند در عمد یاد خواهد کرد چهارم هرگاه
لوث بر کشتن شخصی متحقق باشد و دو پسر مثلا داشته باشد و یکی گوید که
آن شخص کشته است که لوث در او متحقق است و دیگری گوید که او نکشته است
خلافست که آیا لوث برطرف میشود یا باقیست و بنا بر مشهور که لوث
برطرف نمیشود پسر اول پنجاه قسم یاد میکند و نصف دیت را میگیرد پنجم
ششم هرگاه وارث خون بمیرد وارث او در قسامه قایم مقام اوست
خلافست که متهم بقتل را پیش از ثابت شدن آیا حبس میکنند یا نه بعضی گفته اند

ناشش روز حبس میکنند اگر مدّعی ثابت نکرد او را رها میکنند و براین مضمون نصّی روا هست وبعضی گفته اند تا سه روز حبس میکنند وبعضی گفته اند تا ثابت نشود حبس نمیکنند وبعضی گفته اند اگر حاکم شرع را ظنّی بهم رسیده است که او قاتلست اورا شش روز حبس میکنند والّا فلا و قول نادری هست که اگر مدّعی دعوی کند که گواه دارم و حاضر نیست تا یک سال حبس میکنند واین قول ضعیفست هفتم هرگاه کشته درمیان انبوه مردم بیابند مانند بازاری که کثرت بسیار در آن باشد و از همه صنف مردم جمع شوند یا برسر پُل وجسری یا مسجد جامعی یا در بیابانی که نزدیک قریه وشهری نباشد دراینجا لوث نمیباشد ودیت را امام علیه السّلم از بیت المال مسلمانان میدهد فصل ششم در کیفیت استیفای قصاص است و در آن چند مقصد است مقصد اوّل مشهور میان علما آنست که در قتل عمد قصاص لازم میشود ولیس و اگر وارث خون و قاتل هر دو راضی بدیت بشوند و صلح کنند بر مالی قصاص ساقط میشود وآنچه صلح کرده اند لازم میشود واگر وارث دیت طلب کند وقاتل راضی نباشد و گوید مرا بعوض بکش او را جبر نمیتواند کرد بر دیت و اگر قاتل گوید که دیت میدهم تا وارث راضی نشود قصاص ساقط نمیشود وبعضی از علما گفته اند در عمد یکی از قصاص یا دیت لازم میشود و وارث خون اختیار دارد اگر خواهد قصاص میکند واگر خواهد دیت میگیرد و قاتل را اختیاری نیست مقصد دوّم در بیان وارث قصاص و دیت است بدانکه خلافی نیست میان علما که زن وشوهر اختیار قصاص ندارند و قصاص با سایر ورثه نسبی است و اگر سایر ورثه صلح کنند بر دیت اشهر آنست که زن و شوهر از دیت میراث میبرند و در

سایر ورثه صلح کنند چهار قول است اوّل آنکه هر که میراث مال میبرد از دیت میراث میبرد واختیار قصاص دارد دوّم آنکه مخصوص عصبه است یعنی خویشان پدری پس برادران وخواهران مادری تنها نه اختیار قصاص دارند و نه از دیت میراث میبرند وهمچنین خاله وخالو وعمّه وعموی مادری از قصاص و دیت میراث نمیبرند و بعضی حکم محروم بودن را مخصوص برادران وخواهران مادری دانسته اند و در سایر اقارب مادری جاری نکرده اند زیرا که روایات در خصوص ایشان وارد شده است واین قول خالی از قوّتی نیست سیّم آنکه اگر خویشان پدری یا مادری باشند خویشان پدری تنها ومادری تنها میراث نمیبرند چهارم آنکه زنان را مطلقا اختیار قصاص کردن وعفو کردن نیست واختیار با مردانست واگر بدیت قرار دهند ایشان میراث میبرند مقصد سیّم در حکم وحدت و تعدّد وارث اگر وارث خون یک کس باشد خلافست که آیا بدون رخصت امام یا حاکم شرع قصاص میتواند کرد یا نه بعضی گفته اند موقوف بر رخصت نیست وبعد از ثبوت بدون رخصت حاکم شرع قصاص میتواند کرد وبعضی گفته اند بدون اذن حاکم شرع جایز نیست که قصاص بکند واگر بکند حاکم شرع او را تعزیر میکند وچیزی براو لازم نمیشود و برهر تقدیر در باب قصاص در اعضا تاکید در رخصت حاکم شرع زیاده از قصاص نفس است واین خلاف را اکثر فقها در وارث واحد ذکر کرده اند امّا ظاهر آنست که در متعدّد نیز همین خلاف جاریست و دلایل مشترک است واگر وارث خون متعدّد باشند دو قولست بعضی گفته اند که هر یک را جایز است استیفای قصاص کردن بعد از ثبوت وضامن است حصّهٔ باقی

وبعضی گفته اند تعزیر نیز برو لازم نمیشود ح

ورثه را که قدر حصّهٔ هر یک را از دیت بدهد و قول دیکر آنست که جایز نیست هیچیک از ورثه را بدون اذن دیکران قصاص کردن بلکه اکر همه اتّفاق بر قصاص کنند باید که همه شمشیر را بکیرند و بر کردن او بزنند یا همه یک شخص بیکانه را یا یکی از خودها را وکیل کنند که او بکشد پس اکر یکی از ورثه بدون اذن دیکران قاتل را بکشد نامشروع کرده است در حکم او دو قولست اوّل انکه بد کرده است امّا قصاص نمیتوان کرد او را بلکه سایر ورثه حصّهٔ خود را از دیت از آن وارث میکیرند و بعضی کفته اند از ترکهٔ قاتل که مقتول را کشته میکیرند و ورثهٔ او از آن وارث که قاتل را کشته میکیرند و اکثر کفته اند میان این دو شق مخیّر اند قول دوّم آنست که او را ورثهٔ قاتل که مقتول ثانیست بقصاص او میتوانند کشت و باید دیت مقتول اوّل را بورثهٔ مقتول ثالث و سایر ورثهٔ مقتول اوّل بدهند از ترکهٔ مقتول ثانی که قاتل اوّل است مقصد چهارم در بیان حکم وارث طفل و غایب است اکر وارث خون متعدّد باشند مثل انکه مقتول چند پسر دارد بعضی حاضر و بعضی غایب مشهور آنست که وارث حاضر میتواند استیفای قصاص بکند بشرط انکه حصّهٔ غایب را از دیت ضامن شود و بعضی کفته اند باید انتظار بکشد تا آنها حاضر شوند و اکر بعضی یا همه طفل باشند یا دیوانه باشند بعضی کفته اند انتظار میکشند ~~تا آنها حاضر شوند و اکر~~ که طفل بالغ شود و دیوانه عاقل شود و بعضی کفته اند در این مدّت قاتل را حبس میکنند و اکر وارث پدر یا جدّ پدری که هر یک ولی طفلند داشته باشد بعضی کفته اند ولی میتواند استیفای قصاص کند و بعضی کفته اند صلح بر دیت نیز اکر مصلحت داند میکند و اکر

بالغ عاقلی در میان ورثه باشد بعضی کفته اند میتواند قصاص کرد با ضامن شدن حصّهٔ طفل یا دیوانه از دیت و مسئله در غایت اشکال است مقصد پنجم هرکاه وارث متعدّد باشند و بعضی ارادهٔ قصاص نمایند و بعضی ارادهٔ دیت کرفتن کنند و قاتل بدیت دادن راضی شود یا بمبلغی دیت را صلح کنند باز میان علما خلافست اکثر کفته اند که آنها که بدیت راضی نشده اند قصاص میتوانند کرد و باید که قدر حصّهٔ آنها که صلح کرده اند از دیت بدهند و بعضی کفته اند که در اینصورت قصاص نمیتوان کرد و باید بدیت راضی شوند و بر اینمضمون احادیث صحیحه دلالت کرده است و احوطست ولیکن اوّل اشهر است و اکر عفو کنند بعضی از ورثه و بعضی عفو نکنند و طلب قصاص کنند مشهور میان علما آنست که قصاص میتوانند کرد امّا باید که حصّهٔ آنها که عفو کرده اند از دیت بورثهٔ قاتل بدهند و اکر شخصی عمداً کشته شود و قرض بسیار داشته باشد مشهور آنست که ورثه مخیّر اند اکر خواهند قصاص میکنند و اکر خواهند می‌بخشند و اکر خواهند دیت میکیرند اکر قاتل راضی شود بدادن دیت و اکر دیت کیرند آنرا صرف قرضهای مقتول میکنند و بعضی کفته اند اکر قاتل دیت دهد می باید ورثه قبول کنند و او را قصاص نکنند مکر انکه ضامن شوند بقدر دیت از قرض مقتول را مقصد ششم در بیان حکم تعدّد مقتولست اکر یک شخص چندین کس را بیکدفعه بکشد مثل انکه خانه بر سر همه منهدم سازد یا همه را جراحتی بزند که بیکدفعه بمیرند ورثهٔ جمیع مقتولین صاحب حق خواهند بود و اکر اتّفاق کنند همه بیکمرتبه استیفا کنند حقّ خود را همه کرفته خواهند بود و اکر یکی از ایشان به قرعه یا به پیشدستی او را بکشد استیفای او شده خواهد بود و در حقّ دیکران خلافست

بعضی طلب قصاص میکنند

بعضی گفته اند برای هر یک از آنها یک دیت از مال او میگیرند و بعضی گفته اند خون شان ساقط میشود و قول اول مشهورتر است و ایضا خلافست که آیا میتوانند و بعضی طلب دیت و اگر چندین کس را بتعاقب کشته باشد یکی بعد از دیگری وارث هر یک را میرسد که طلب قصاص بکنند و خلافست که آیا سابق را تقدمی هست یا نه بر هر تقدیر اگر یکی سبقت کند و او را بکشد بدون رضای دیگران آن حکمش همانست که در شق سابق مذکور شد و همان خلافها در آن جاریست و مشهور آنست که دیگران هر یک تمام دیت میگیرند **مقصد هفتم** در آداب استیفای قصاص است علما گفته اند سنت است که امام یا حاکم شرع دو گواه عادل که مسایل قصاص را دانند حاضر گردانند در هنگامی که استیفای قصاص میکنند و باید که اگر قصاص در اعضا باشد آلتی که بآن قصاص میکنند بزهر نیالوده باشند و در قصاص نفس نیز گفته اند که باید آلت مسموم نباشد که باعث آن شود که بادکنند یا از هم بپاشد و او را غسل نتوانند داد و کفن نتوانند کرد و باید که آلتی که بآن قصاص میکنند تیز باشد و کند نباشد که تعذیب زیادی باو برساند هر چند قاتل او را بآلت کند کشته باشد و بعضی در اینصورت تجویز آلت کند کرده اند اما باید کندتر از حربهٔ قاتل نباشد و اول احوطست و مشهور آنست که در قصاص قتل باید که بشمشیر او را گردن بزنند هر چند او بنحو دیگر کشته باشد مثل آنکه غرق کرده باشد او را یا سوزانیده باشد یا بضرب چوب یا سنگ کشته باشد و بعضی گفته اند بهمان طریق که او کشته است او را میتوان کشت مگر آنکه بنحو حرامی کشته باشد مثل آنکه از بسیاری لواطه او را کشته باشد یا بجادو او را کشته باشد یا شراب

بسیار

بسیار در حلق او ریخته باشد تا او مرده باشد که در اینصورتها اکتفا بگردن زدن میکنند و اکثر گفته اند که باید امام شخصی را تعیین کند برای حد زدن و قصاص کردن و از بیت المال او را وظیفه بدهد و اگر بیت المال نباشد بعضی گفته اند اجرت او را از قاتل یا جنایت کننده میگیرند و بعضی گفته اند از آنکه برای او قصاص میکنند میگیرند و اگر گوید بگذارید من خودم بکشم خود را یا دست خود را ببرم اکثر گفته اند که جایز نیست و اگر در قصاص عضو بدون تقصیر قطع کننده او بمیرد بر او چیزی نیست و اگر زن حامله مستحق حد یا قتل یا قصاص شده باشد پیش از وضع حمل جایز نیست که بر او اقامت حد یا قصاص کردن برای رعایت فرزند هر چند حرامزاده باشد ؛؛

مقصد هشتم در بیان احکام متفرقه است و در آن چند مسئله است **اول** اگر شخصی دست کسی را ببرد پس دیگری را بکشد اول دست او را برای ولی میبرند بعد از آن او را برای دوم میکشند و همچنین اگر اول کشته باشد کسی را و آخر دست دیگری را بریده باشد باز اول دستش را میبرند و آخر گردنش را میزنند **دوم** اگر دو دست کسی را ببرد و دو دستش را بعوض ببرند پس جراحت مجروح اول سرایت کرد و بهمان جراحت مرد او را بعوض میکشند و چیزی بعوض دستها بریدن باو نمیدهند بنا بر مشهور و در مسئله اشکالی هست **سیم** هرگاه قاتل عمد بگریزد و بر او دست نیابند تا بمیرد اکثر علما گفته اند دیت از مال او میگیرند و بعضی گفته اند اگر مال نداشته باشد از خویشان نزدیک او میگیرند پس از خویشان دورتر و بر این مضمون روایت معتبری وارد شده است و بعضی گفته اند مطلقا دیت نمیگیرند **چهارم** در روایت

معتبری منقولست که مردی را نزد عمر علیه اللعنة والعذاب آوردند که برادر مردیرا
کشته بود عمر علیه اللعنة او را بدست برادر مقتول داد که او را بکشد پس او
زد او را تا کمان کرد که او مرده است پس او را یاران او بخانه بردند و
در او رمقی بود چون یافتند که هنوز رمقی دارد معالجه کردند تا باصلاح آمد
چون از خانه بیرون آمد باز برادر مقتول او را گرفت و گفت تو قاتل
برادر منی و من ترا میکشم او میگفت که مرا یکبار کشتی چون او را بنزد
عمر علیه اللعنة بردند عمر ملعون باز حکم کرد که او را بکشد چون بیرونش آوردند
میگفت ای گروه مردم این مرد مرا یکبار کشته است و چون او را بر حضرت
امیر المؤمنین علیه السلم گذرانیدند و بر حال او مطلع شد فرمود که براو
تعجیل مکنید تا من بروم بنزدیک عمر علیه اللعنة و مسئله را تعلیم او کنم چون حضرت
بنزد عمر رسید فرمود که حکم خدا چنان نیست که تو گفتهٔ عمر گفت پس حکم چیست
فرمود که این قاتل باید قصاص خود را بگیرد از برادر مقتول برای آنچه نسبت
باو کرده است پس برادر مقتول او را بکشد چون برادر مقتول این را شنید
دست از او برداشت و او را بخشید برای آنکه ترسید که اگر آنچه نسبت باو
کرده است باو بکنند کشته شود و بمضمون این روایت اکثر قدمای علما عمل
کرده اند و بعضی این روایت را حمل کرده اند بر آنکه وارث او را بغیر طریق
شرعی قصاص کرده باشد چنانچه ظاهر روایت آنست که آنقدر چوب براو زده
بود که بگمان خود او را کشته بود پس اگر شمشیر بر گردن او زده باشد و کاری
نیفتاده باشد این حکم ندارد و او را میتوان کشت پنجم در روایت
معتبر از حضرت صادق علیه السلم منقولست که اگر شخصی مردی را بکشد و مقتول

دستش

دستش بریده باشد اگر دستش را جنایتی بریده اند که بر خود کرده است یا دستش را
کسی بریده و دیت دست خود را گرفته و اولیای مقتول خواهند او را قصاص
کنند باید که دیت دست بریده را بورثهٔ قاتل بدهند و او را قصاص کنند
و اگر خواهند دیت بگیرند باید که دیت دست را اسقاط کنند و باقی را بگیرند و
اگر دستش در جنایتی بریده نشده و دیت دست خود را نگرفته قاتل را در
عوض میکشند و دیت دست را نمیدهند و اگر دیت گیرند دیت تمام میگیرند
حضرت فرمود که چنین یافته ایم در کتاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلم و اکثر
علما باین روایت عمل کرده اند و بعضی گفته اند که مطلقا دیت دست را رد
نمیکنند ششم در روایت معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست
که اگر شخصی انگشتان دست کسی را ببرد و دیگری باقی کف او را ببرد اگر
خواهد که دوم را قصاص کند باید که دیت انگشتان را باو بدهد و دست
او را ببرد و اکثر علما باین روایت عمل کرده اند و بعضی گفته اند دست دوم
را نمیتواند برید باید ارش بگیرد فصل هفتم در بیان احکام قصاص است
در اعضا و جراحات و شرایط آنها و در آن چند مبحث است اول آنکه شرط است
در قصاص اعضا که عمدا آن عضو را قطع کرده باشد بفعلی که غالبا باعث تلف
میشود یا آنکه قصد تلف عضو داشته باشد هر چند آن فعل غالبا سبب
نباشد چنانچه در قتل عمد مذکور شد و ایضا چنانچه در قصاص نفس مذکور شد
در قصاص اعضا نیز شرطست که در اسلام و آزادی مثل یکدیگر باشند
یا آنکه شخصی که جنایت براو واقع شده کامل تر باشد از آنکه جنایت کرده
مثل آنکه بنده دست آزاد را ببرد یا کافر دست مسلمان را ببرد که در این

دو صورت قصاص میکنند بنده و کافر را و اگر زنی عضو مردی را ببرد زن را
قصاص میکنند اگر آن عضو در زن باشد و زیادتی دیت را از زن نمیگیرند
و اگر مردی عضو زنی را قطع کند او را قصاص میکنند اگر آن عضو در مرد
باشد امّا زن تفاوت دیت را می باید بدهد مثل آنکه مردی یکدست زنی
را باشد اگر زن خواهد دست او را ببرد می باید نصف دیت دست را که
ربع دیت آدمی باشد باو بدهد و دست او را ببرد و پیشتر مذکور شد که تا ثلث
دیت نرسد دیت مرد و زن تفاوت نمیکند و قصاص اعضای کافر بعضو
مسلمان میکنند و قصاص اعضای بنده بعوض آزاد میکنند امّا اعضای مسلمان
را بعوض کافر و آزاد را بعوض بنده قصاص نمیکنند و ایضاً شرطست که عضوی
که قصاص میکنند با عضو مقطوع در سلامتی و علّت مساوی باشند یا عضو
مقطوع بهتر باشد مثل آنکه دست صحیح را بعوض دست شل نمیبرند بلکه دیت
دست شل را میگیرند و دست شل را بعوض دست صحیح و دست شل هر دو
میبرند مگر آنکه ارباب خبرت و طبیبان حاذق خبر دهند که اگر این دست شل
بریده شود خونش بند نخواهد شد تا او بمیرد و در اینصورت دیت میگیرند
دوم در کیفیّت قصاص جراحات است در جراحتها که بر سر واقع شود و آنرا
شجه مینامند که در همان موضع از سر که جراحت کرده است قصاص کنند
و طول و عرض آن را بر ریسمانی یا غیر آن بگیرند که همان مقدار قصاص کنند و
اوّل و آخر آن را نشان بکنند که زیاده تر نشود امّا عمق اعتبار ندارد بلکه باید
آنقدر فرو برند که اسم آن نوع بر آن صادق آید مثل آنکه جراحت موضحه
بوده است یعنی استخوان نمایان شده بوده است در این جراحت آنمقدار ببرند

میبرند که استخوان ظاهر شود سیّم شرطست در قصاص جراحت که در آن بیم
خطر مردن نباشد و غالب آن باشد که آن جراحت کشنده نباشد پس اگر چنین
نباشد و خطر مردن باشد قصاص نمیکنند بلکه دیت میگیرند مثل آنکه حربه بر شکم
کسی زد که باندرون رسید و او نمرد و زنده ماند در اینجا قصاص نمیتوان
کرد زیرا که غالباً کشنده است و در اینجا به ندرت چنین شده است که
نمرده است و همچنین جراحتی که بر سر بزنند و تا مغز سر بشکافد آن نیز
نیز چون محلّ خطر است در آن قصاص نیست و دیت میگیرند و ایضاً
قصاص نمیباشد در شکستن استخوان سر یا شکستن استخوانهای بدن یا
بدر کردن استخوان از جای خود زیرا که خطر هست در اکثر و در بعضی مقدار
جنایت را ضبط نمیتوان کرد مانند شکستن استخوان نمیتوان ضبط کرد که
همان مقدار بشکند و بیشتر نشکند چهارم خلافست میان علما که آیا
پیش از مندمل شدن جراحت مجروح جارح را قصاص میتوان کرد
یا نه اکثر گفته اند جایز است و بعضی گفته اند باید صبر کنند تا معلوم شود که او بآن
جراحت نخواهد مرد بعد از آن قصاص کنند زیرا که اگر بآن جراحت بمیرد قصاص
نفس لازم میشود و قصاص عضو ساقط میگردد پنجم گفته اند که قصاص اعضا را
تاخیر میکنند از شدّت گرما و سرما باعتدال هوا و قصاص را باآهن میکنند
که آسان تر باشد و اگر شخصی چشم مردی را بانگشت بدر آورد بعضی گفته اند
که او نیز میتواند بانگشت چشم او را بدر آورد و بهتر آنست که باآهن سر
کجی بدر آورند که زجر بسیار واقع نشود ششم هرگاه شخصی گوش کسی را
ببرّد و او در همان ساعت گوش را بجای خود بچسباند و ملتئم شود مشهور

آنست که قصاص ساقط نمیشود و گوش جارح را میتواند برید و خلافست که آیا میتواند گفت که تا گوش خود را جدا نکنی من نمیگذارم که گوش مرا ببری یا نه و همچنین اگر بعد از قصاص گوش جارح مجروح گوش خود را بچسباند باز خلافست که آیا جارح میتواند بگوید که گوش خود را جدا کن که مثل من باشی یا نه و ایضاً همین خلاف در گوش جارح هست اگر بعد از قصاص گوش خود را بچسباند و بهر حال اکثر گفته اند که اگر خطری در جدا کردن گوش چسبانیده نباشد می باید جدا کند برای آنکه بعد از جدا کردن حکم میته بهم میرساند و با آن نماز نمیتوان گزارد و جمیع احکام مذکوره محل اشکالست هفتم اگر اعور یعنی کسی که یک چشم دارد و یک چشم کسی را که دو چشم داشته باشد کور کند از او قصاص میکنند هر چند که هر دو چشم کور میشود چشمش کور شود میبایست چشم مردم را کور نکند و اگر برعکس باشد که صحیح العین چشم صحیح اعور را کور کند چون این یک چشم بجای دو چشم اوست اگر دیت دهد میباید دیت دو چشم را بدهد یعنی دیت تمام انسان و اگر قصاص کند مشهور آنست که یک چشم را کور میکند و دیت یک چشم را نیز میگیرد و بعضی گفته اند اگر اختیار قصاص کند یک چشم را قصاص میکند و دیت لازم نمیشود و احادیث معتبره بر قول اول وارد شده است هشتم هرگاه کسی نور دیدهٔ شخصی را ضایع کند و حدقه بحال خود باشد او را قصاص میکنند لیکن بهمان نحو که حدقه باقی باشد و نورش زایل شود چنانچه در روایت معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقولست که شخصی بنزد عمر علیه اللعنة آمد و دعوی میکرد بر شخصی که طپانچه بر روی او زده که آب در دو دیدهٔ او نزول کرده و دیده هایش بحال خود است اما هیچ نمی بیند آن شخص گفت من دیت

دیده ۶ل

العینین ۶ل

چشم

چشم را باو میدهم او قبول نکرد عمر علیه اللعنة عاجز شد بنزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرستاد که میان ایشان حکم نماید پس جنایت کننده دیت داد و او راضی نشد تا آنکه دو دیت داد و او راضی نشد و گفت میخواهم قصاص کنم حضرت فرمود که آئینه را گرم کردند و پنبه را تر کردند و بر پلک چشمش در همه اطراف چسبانیدند و آئینه را در برابر قرص آفتاب داشتند و تکلیف کردند او را که نظر کند در آئینه تا نور دیده اش برطرف شد و حدقه اش بحال خود ماند و اکثر علما باین مضمون عمل کرده اند نهم قصاص میباشد در ابروها و موی سر و ریش اگر نروید و اگر بروید ارش خواهد بود چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و در بریدن ذکر نیز قصاص میباشد و تفاوتی نیست در ذکر پیر و جوان و کودک و بالغ و ختنه کرده و ختنه نکرده اما ذکر صحیح را که جماع تواند کرد بعوض ذکر عنین که جماع نمیتواند کرد نمیبرند بلکه ثلث دیت آن میگیرند و در خصیه ها نیز قصاص میباشد و در یک خصیه نیز قصاص میباشد مگر آنکه ترسند که خصیهٔ دیگر نیز ضایع شود که در اینصورت دیت میگیرند دهم حکم قصاص عضو صحیح است بعضو معیوب و برعکس گفته اند که عضو صحیح را بعوض عضوی که خوره در آن بهم رسیده باشد قصاص میکنند اگر چیزی از آن نیفتاده باشد و بینی که احساس بوها کند بعوض بینی که احساس بو نکند میبرند و گوش شنوا را بعوض گوش کر میبرند و اگر بعضی از بینی را بریده باشد ملاحظه میکنند که نسبت بجمیع بینی او چه نسبت دارد همان نسبت را میبرند مثل آنکه آنچه بریده شده نصف بینی اوست نصف بینی جارح را میبرند و همان مقدار را نمیبرند زیرا که ممکن است که بینی مجروح بزرگ باشد و اگر آنمقدار ببرند تمام بینی جارح بریده شود و اگر

یکی آب بینی را بریده باشد از تمام جانب قصاص میکنند و این احکام همه در گوش جاریست
و گوش صحیح را بعوض گوش سوراخ کرده میبرند و اگر گوش دریده را ببرد خلافست بعضی
گفته اند گوش صحیح را میبرند و دیت پاره کردن را باو میدهند بعضی گفته اند گوش او را
تا آنجا که گوش مجروح صحیح بوده است میبرند و از برای قدر پاره شده ارش میگیرند
یازدهم در شکستن دندان قصاص نیست بلکه دیت میگیرند بنا بر مشهور و بعضی گفته اند
که اگر توان بهمان مقدار که شکسته است بی زیاده و نقصان ببرند قصاص میکنند و اگر دندان
کسی را بکند چند قسمست اوّل دندان صحیح اصلی را بعوض دندان صحیح اصلی
میتوان کند دوم اگر کسی دندان زیادتی کسی را بکند و خود دندان زیادتی
داشته باشد دندان زیاد او را بعوض میکنند و اگر نداشته باشد دندان اصلی را
بعوض نمیکنند و دیت میگیرند سیم اگر بالغی که دندان شیر را انداخته و دندان نو
بر آورده دندان شیر طفلی را بکند که هنوز نینداخته مشهور آنست که در آن حال
قصاص و دیتی نیست و انتظار میکشند تا دندانهای دیگر بریزد و عوض آنها بیرون
آید اگر آن دندان نیز درست روید بعضی گفته اند چیزی براو لازم نیست
و اکثر گفته اند ارش لازم است یعنی غلامی که در این مدّت یکدندان نداشته باشد
با این غلام که اگر دندان داشته باشد اگر قیمتشان تفاوتی داشته باشد آن تفاوت را
از دیت آن طفل حساب میکنند و میگیرند و اگر روید سیاه یا کج یا بغیر سمت
دندانها یا با علّت دیگر که عیب باشد یا درازتر از سایر دندانها یا کوتاه تر
از آنها در اینصورتها ارش میگیرند چنانچه مذکور شد و اگر دندانهای دیگر روید
و آن نروید اکثر گفته اند که رجوع میکنند باهل خبرت اگر گویند ممکن است
بروید تا مدّتی انتظار میکشند و بعضی گفته اند تا یک سال انتظار میکشند موافق روایتی

اگر نروید قصاص میتوان کرد که دندان او را بکنند و بعضی بدیت قایل شده اند
و بعضی موافق چند روایت قایل شده اند که برای هر دندان طفل یک شتر
میدهند چهارم اگر بالغی دندان بالغی را بکند که هیچیک دندان شیر نداشته
باشند در اینجا خلاف نیست که قصاص میباشد ولیکن اگر اهل خبرت وقوف
گویند که این دندان عوضش خواهد روید اکثر گفته اند تاخیر میکنند قصاص
و دیت را تا آنکه بروید یا آنکه یأس حاصل شود که نمیروید پس اگر نروید
قصاص یا دیت ثابتست و اگر صحیح بروید بعضی گفته اند نه ارش ثابت میشود
و نه دیت و مشهور آنست که ارش میباشد بآن معنی که مذکور شد و بعضی احتمال
داده اند که در اینصورت قصاص ساقط نمیشود زیرا که این عطیّهٔ تازه ایست
که خدای تعالی باو داده است و اگر معیوب بروید ارش عیب را میگیرند
و اگر دندان جنایت کننده بعد از قصاص بروید بار دیگر قصاص نمیکنند بنا
بر مشهور پنجم در قصاص دندان شرطست که مثل آنرا قصاص کنند پس دندانهای
پیش را بعوض دندانهای آسیا یا دندانهای جانب راست را بعوض دندانهای
جانب چپ و بر عکس قصاص نمیکنند دوازدهم در احکام زیادتی و نقصان عضو
جانی و مجنیّ علیه است اگر کسی که یک انگشت دست را سنش کم باشد دست کسی را
ببرد که انگشتانش تمام باشد اگر دیت گیرد دیت دست تمام میگیرد و اگر قصاص
کند خلافی نیست در آنکه دست ناقص را بعوض دست کامل میتواند برید
امّا خلافست در آنکه آیا طلب دیت انگشت ناقص میتواند کرد یا نه بعضی گفته اند
اگر یک انگشت بحسب خلقت کم بوده یا بآفت اسمانی افتاده عوض ندارد و اگر
بقصاص بریده اند یا دیت آنرا گرفته دیت انگشت میباید بدهد و قول اوّل مشهور

احکام دیات

تراست **مطلب دوم** در بیان احکام دیاتست و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان
مقدار و احکام دیات انواع قتل است و در آن دو مقصد است **مقصد اول** در بیان
مقدار دیت قتل است بدانکه قتل بر سه قسم است عمد و شبه عمد و خطا اما دیت
قتل عمد یا صد شتر است که هر یک مسنه باشند یعنی پنجساله یا زیاده داشته باشند
یا دویست گاو یا دویست حله که هر حله دو جامه است از برد یمنی یا هزار اشرفی
یا هزار گوسفند یا ده هزار درهم و در قتل عمد قصاص لازم میشود با شرایطی
که گذشت و اگر بدیت راضی شوند دیت یکی از انهاست که ذکر شد و اگر راضی
نشوند مگر بزیاده از اینها باید که آنقدر بدهند که راضی شود و دیت عمد را
در عرض یک سال میدهند و ظاهر کلام بعضی از قدمای علما هزار حله است که
هر حله دو جامه است و حله سند معتبری ندارد و مشهور میان علما آنست که
قاتل مخیر است هر یک از اینها را که خواهد میدهد و بعضی گفته اند اگر قاتل از
جماعتی است که غالب مال ایشان شتر است مانند اهل بادیه شتر میدهند
و اگر غالب مال ایشان گاو است گاو میدهند و همچنین در سایر اجناس
و مشهور در دیت شبه عمد اگر شتر دهند آنست که سی و سه شتر ماده دو ساله
یا در سه و سی و سه شتر ماده سه ساله یا در چهار و سی و چهار شتر پنجساله یا در
شش الاسنان است و ظاهر حدیث آنست که بر همه شتر نر جهانیده باشند و
بعضی گفته اند سی شتر ماده دو ساله و سی شتر ماده سه ساله و چهل شتر حامله
و در سایر دیتها مثل سابق است و این دیت موافق مشهور در عرض
دو سال داده میشود و این دیت و دیت سابق هر دو از مال قاتل داده
میشود و دیت خطا موافق مشهور بیست شتر ماده یک ساله یا در دو است

بیست

و بیست شتر ماده دو ساله یا در سه و سی شتر ماده سه ساله یا در چهار و بقول دیگر
بیست و پنج شتر ماده یک ساله و بیست و پنج شتر ماده چهار ساله و این دیت در عرض
سه سال داده میشود خواه دیت قتل باشد و خواه دیت اعضا و بر قاتل نیست
بر عاقله اوست چنانچه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی و در سایر دیات از طلا
و نقره و گاو و گوسفند و حله مثل آنست که در عمد مذکور شد و اگر کسی مسلمانی را
در ماههای حرام بکشد یعنی ماه ذی القعده و ذی الحجه و محرم و رجب می باید یک
ثلث دیت بر دیت بیفزاید و بدهد از هر جنسی که دهد و جمعی از فقها قایل
شده اند که اگر در حرم مکه بکشد نیز این حکم دارد و اکثر متاخرین گفته اند
سندی ندارد و غافل شده اند در تهذیب و کلینی هر دو حدیثش مذکور است
و اگر هم در حرم باشد و هم در ماه حرام بعضی گفته اند یک ثلث کافیست
و بعضی بدو ثلث قایل شده اند که اضافه باید کرد و در دیت اعضا اگر در
اشهر حرم یا در حرم واقع شود چیزی زیاده نمیشود و دیت زن در جمیع
اجناس مذکوره نصف دیت مرد است و دیت ولد الزنا اگر اظهار اسلام
کند موافق مشهور مثل دیت مسلمان است و بعضی گفته اند مثل دیت کافر
است و بعضی گفته اند که در اصل ندارد و در دیت ذمی یعنی یهودی و
نصرانی و مجوس که جزیه دهند و در امان باشند خلافست اکثر گفته اند که
هشتصد درهم است و در بعضی از روایات چهار هزار درهم وارد شده است
و در بعضی نیز موافق دیت مسلمان وارد شده است و حمل کرده اند بر کسی که
عادت کرده باشد بکشتن ایشان امام علیه السلام میتواند که دیت ایشان را
غلیظ گرداند تا رفع جرات او بشود و بنا بر مشهور دیت زن ذمیه چهارصد

درهم است و دیت غلام قیمت اوست ما دام که زیاده از دیت حرّ نباشد
واکر زیاده باشد بدیت ازآد برمیکردد و زیادتی را اعتبار نمیکنند و
جراحتهاي اعضاي او را نسبت بقیمتش اعتبار میکنند پس اکر جنایتی بر او
واقع شود که در ازآد نصف دیت باشد در او نصف قیمت خواهد بود
چنانچه کذشت **مقصد دوّم** در بیان مقدار درهم و دینار است موافق
زرهاي این زمان چون موافق مشهور اختیار دادن اجناس مذکوره
با قاتل و جارح است و غالباً غیر طلا و نقره متعارف نیست که داده شود باید
که مقدار درهم و دینار معلوم شود بدانکه خلافی نیست میان علما که دینار در جاهلیّت
و اسلام تفاوت نکرده است و دینار و مثقال شرعي یکیست و هر یک موافق
اشرفی تمام الوزن دو ثلثی چهار دانک و نیم مثقال صیرفی است یعنی سه
ربع مثقال صرّافان است پس هزار دینار بحساب این زمان هزار اشرفي
تمام عیار است و در زمان سابق چون نقره کرانتر یا طلا ارزانتر بوده یکدینار
ده درهم بوده است لهذا ده هزار درهم بعوض هزار دینار مقرّر شده است و
در این زمان از دو برابر تفاوت بیشتر شده است و چون بنا بر مشهور
اختیار با قاتل است زیاده از مقدار ده هزار درهم ایشان را جبر نمیتوان
کرد اکرچه احوط آنست که دیه دهنده بحساب طلا بدهد و درهم موافق آنچه
فقیر در رساله اوزان تحقیق کرده ام موازي شصت و سه دینار فارسیست
یعنی سه بیستی و دینار موافق عبّاسي ده دانکی قدیم و موافق زر نه دانک و
نیم جدید درهم موازي شصت و شش دینار و نه جزو از نوزده جزو یکدینار
خواهد بود که از سیزده غاز بیکی و نیم کمتر باشد پس دیه مرد آزاد که ده

هزار

هزار درهم است بزر ده دانکی قدیم شصت و سه تومان است و به زر نه دانک و
نیم جدید شصت و شش تومان و سه هزار و صد و پنجاه و هشت دینار و دیه
زن نصف این مبلغ است و دیه ذمّه موافق مشهور که هشتصد درهم است
بضرب جدید پنج تومان و سه هزار و پنجاه و سه دینار است و سایر دیات که ان شاء الله
بعد از این مذکور میشود بر این قیاس است و باین حساب معلوم میتواند شد
فصل دوّم در اسباب ضمانست که موجب دیت میکردد و آن بر سه نوع است
نوع اوّل آنکه خود مباشر باشد نه بعمد و آن افراد بسیار دارد **اوّل** طبابت
کردن و مشهور میان علما آنست که اکر طبیب بیوقوف باشد با معالجه طفلی یا
دیوانه بدون رخصت ولی یا بالغی را بی رخصت او معالجه کند ضامن است
که دیت از مال خود بدهد و اکر طبیب حاذق باشد و برخصت بیمار معالجه کند
و تلف شود چند قولست یکی آنکه ضامن است مطلقا و میباید دیت بدهد
هرچند کناه کار نباشد و بعضی کفته اند مطلقا ضامن نیست و بعضی کفته اند
اکر پیشتر ابراء ذمّه او کرده است بیمار ضامن نیست و الّا ضامن است چنانچه
در روایتی از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم منقولست که هر که طبابت کند
یا بیطاري کند برائتی بکیرد از ولي او و الّا او ضامن است و در حدیث
دیکر منقولست که آنحضرت حکم کرد بضامن بودن ختّانی که در وقت ختنه
حشفه طفلی را بریده بود **دوّم** آنکه کسی در خواب بر روي کسی بغلطد یا
بسبب دیکر کسی را بکشد یا مجروح کند اکثر کفته اند دیه بر عاقله اوست
و بعضی کفته اند از مال خود میدهد **سیّم** هرکاه مردي در جماع قبل یا دبر
زن خود یا در فشردن او و یا در بر کرفتن او عنفی بکند که زن بمیرد

مشهور آنست که دیت بر مال او لازم است چهارم مشهور آنست که اگر کسی
متاعی بر سر خود بگیرد که بجائی ببرد و بر آدمی بخورد و او را بکشد یا جراحتی
بکند از مال خود ضامن است که دیه بدهد پنجم هرگاه صدائی بر کسی
بزند و او بمیرد اگر صدا بالغی زند که غافل نباشد و بیمار و دیوانه
نباشد ظنّ غالب حاصل خواهد بود که از آن صدا نمرده و بمرگ خود
مرده است چیزی بر او لازم نیست و اگر آنمرد بیمار یا کودک یا دیوانه یا
غافل باشد و مقارن آن صدا بمیرد مشهور آنست که دیت بر او لازم است
در مال او و بعضی گفته اند دیت بر عاقلهٔ اوست و همچنین است حکم اگر
شمشیر بر کسی حمله کند و او بمیرد ششم هرگاه بشمشیر بر کسی حمله کند و او
بگریزد و در گریختن بچاهی یا از بامی بیفتد یا شیری او را بدرّد بعضی گفته اند
که میباید دیت بدهد و بعضی گفته اند که اگر کور باشد دیت میدهد و
الّا دیت بر او نیست و بعضی گفته اند که اگر در گریختن بی اختیار باشد بر او
دیت لازم است هفتم اگر دو کس در دویدن بر یکدیگر بخورند و هر دو
بمیرند وارث هر یک نصف دیت از وارث دیگری میگیرند و اگر یکی
بمیرد نصف دیت بر دیگری لازم میشود و بعضی موافق روایتی کلّ دیت
قایل شده اند و اگر دو غلام بر یکدیگر بخورند و هر دو بمیرند خون هر دو
هدر است و اگر یکی بمیرد نصف دیت او تعلّق بر قبهٔ زنده میگیرد و اگر
دو سوار در تاختن بر یکدیگر بخورند اگر هر دو با اسبشان بمیرند نصف
دیت هر یک و نصف قیمت اسبشان بر ورثهٔ دیگری لازم است که از

مال او بدهند و اگر یکی بمیرد با اسبش نصف دیت او و نصف قیمت اسبش
بر دیگری لازم است بنا بر مشهور و اگر دو طفل نابالغ سوار شوند و اسب
بتازند و بر یکدیگر بخورند و بمیرند نصف دیت هر یک بر عاقلهٔ دیگریست
هشتم اگر شخصی در میان تیراندازان بگذرد و تیری بر او بخورد و بمیرد
اگر تیرانداز گفته باشد که باخبر باش و او شنیده باشد و باز آمده باشد خونش
هدر است و اگر نگفته باشد یا گفته باشد و او نشنیده باشد یا شنیده باشد
وقتی که او را حذر ممکن نباشد دیت بر عاقلهٔ تیرانداز است و اگر کودکی کسی
را بر دوش گرفته از میان ایشان بگذراند و تیر بر آن کودک بخورد و بکشد بعضی
گفته اند دیت بر آنست که کودک را بر دوش گرفته و بعضی گفته اند که بر عاقلهٔ تیر
انداز است نهم روایتی وارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
دختری بر دوش دختری سوار شد دختر دیگر چوبی یا دستی بر دختر دوم زد
و او برجست و دختر اوّل از دوش او افتاد و مرد حضرت فرمود که ان دو
دختر هر یک نصف دیت او را بدهند و اکثر علما باین روایت عمل کرده اند
و بعضی موافق روایت دیگر قایل شده اند که دیت او سه حصّه میشود یک
حصّه تعلّق بدختر مرده دارد که سوار شده و آن ساقط میشود و آن دو دختر
دیگر هر یک ثلث دیت را میدهند و بعضی گفته اند اگر دختری که او را بر
داشته بود بی اختیار برجسته است تمام دیت را آن میدهد که چوب زده
و اگر باختیار برجسته است تمام دیت را خود میدهد دهم مشهور میان
علما آنست که هر که در شب کسی را از خانه بیرون برد ضامن است تا او را بخانه
برگرداند و اگر برنگرداند میباید دیت او را بدهد مگر آنکه ثابت کند که

اورا دیگری کشته است پس از او دیت ساقط میشود این در صورتیست
که ناپیدا شود و اگر او را مرده بیابند و اثر قتل برا و نباشد اکثر گفته اند
باز دیت برا و لازم است و بعضی گفته اند درینصورت دیت از او ساقط
میشود و اگر او را کشته بیابند و بر دیگری کشتن او را ثابت نکنند بعضی
گفته اند او را بعوض میتوان کشت و اکثر گفته اند دیت میدهد و بعضی گفته اند
اگر لوثی متحقق باشد نسبت بآن شخص که او را برده یا دیگری بحکم قسامه
عمل میکنند و اگر قتل عمد بقسامه ثابت شود آنکه قسامه برای او ثابت شده
او را میکشند و اگر شبه عمد یا خطا ثابت شود دیت میگیرند از او و اگر لوث
نباشد از آنکه او را از خانه بدر برده دیت میگیرند و از عمرو بن ابی المقدام
منقولست که گفت من در مسجد الحرام بودم و ابو جعفر دوانقی از خلفای بنی عباس
مشغول طواف بود مردی او را ندا میکرد که ای امیر این دو مرد شب
بخانهٔ برادرم آمدند و او را بیرون بردند از خانهٔ خود و بسوی من بر
نگشت و بخدا سوگند که نمیدانم چه کردند با او و دوانقی گفت چه کردید با او
گفتند ای امیر با او سخن گفتیم و باز بخانهٔ خود برگشت با ایشان گفت که فردا
وقت نماز عصر در همین مکان نزد من بیائید چون روز دیگر وقت عصر نزد
او حاضر شدند دستش در دست حضرت امام جعفر صادق علیه السلم بود بحضرت
گفت میان ایشان حکم کن حضرت فرمود که خود میان ایشان حکم کن حضرت
را سوگند داد که میان ایشان حکم کن پس برای آنحضرت جای نماز حصیری
گستردند و حضرت بر روی آن نشست و دو خصم آمدند و در برابر آنحضرت

نشستند

نشستند چون ایشان دعوی و جواب دعوی را بنحو روز گذشته عرض کردند
پس حضرت بکاتب خلیفه خطاب کرد که ای پسر بنویس بسم الله الرحمن الرحیم
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که مردی را از خانه بیرون برد ضامن است
مگر آنکه گواه بگذراند که او را بخانهٔ خود برگردانیده است ای غلام این را
ببر و گردنش را بزن گفت یابن رسول الله من او را نکشتم من او را نگاه
داشتم و رفیق من کارد براو زد و او را کشت حضرت فرمود که ای غلام
دست از او بردار و رفیقش را بکش رفیق گفت یابن رسول الله من او را
عذاب نکردم او را بیک ضربت کشتم حضرت فرمود برادر مقتول را که این را
گردن بزن بقصاص برادر خود و آنکه او را نگاه داشته بود حکم فرمود
که بزندان برند تا زنده باشد در زندان باشد و هر سال پنجاه تازیانه اش
بزنند مؤلف گوید که گویا حضرت درین واقعه بعلم خود عمل کردند چون بعلم
امامت میدانستند که ایشان او را کشته اند و باین تدبیر ایشان را
باقرار آوردند مانند اکثر قصه های جد امجد خود حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
یازدهم طفلی را که بدایه بدهند که بخانهٔ خود برده شیر بدهد و بعد از آنکه
بیاورد مادر و اقارب طفل گویند که این طفل ما نیست او را سوگند
میدهند و قولش مسموع است مگر آنکه معلوم باشد که این غیر آن طفل است
درینصورت میباید که دیت آن طفل را بدهد اگر طفل دیگر نیاورد
که محتمل باشد که آن طفل است دوازدهم اگر دایه در خواب بر روی طفل
بگردد و او را هلاک کند روایات بسیار وارد شده است که اگر غرض

او از دآیه شدن طلب فخر و عزّت بوده است دیت بر مال اوست و اکر
از جهت فقر و تنکدستی دآیه شده است دیت بر عاقلهٔ اوست و اکثر قدما
باین روآیات عمل کرده اند و اکثر متاخّرین قایل شده اند که دیت مطلقا
بر عاقلهٔ اوست و قول اوّل قوی تر است **سیزدهم** در روآیتی از
حضرت صادق علیه السّلم منقولست در باب دزدی که او بخانهٔ زنی رفت
واسباب خانه را جمع کرد و با زن زنا کرد و فرزند آن زن خواست که
اورا دفع کند او فرزند را کشت واسباب را برداشت که بیرون برد
زن دزد را کشت حضرت فرمود که از وارثان دزد دیت پسر را
بکیرند و چهار هزار درهم برآی آن زن که بجبر با او زنا کرده از مال
دزد میکیرند و خون دزد هدر است و اکثر قدما عمل بر روآیت مذکور کرده
اند و متاخّران مناقشها در بعضی احکام مذکوره کرده اند **چهاردهم** در
روآیت دیکر از آنحضرت علیه السّلم منقولست در باب زنی که در شب زفاف
یار خود را آورده و در حجلهٔ خود پنهان کرده چون شوهر ارادهٔ مجامعت
کرد یار از پرده در آمد و خواست که شوهر را بکشد شوهر غلبه کرد و اورا
کشت و زن شوهر را کشت پس حضرت فرمود که زن باید دیت آن یار را
بدهد که اورا فریب داده و بان خانه آورده و زن را بقصاص شوهر
میکشند و جمعی از علما کفته اند که خون یار هدر است و دیت ندارد
پانزدهم در حدیث صحیح وآرد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین
علیه السّلم چهار کس باهم شراب خوردند و دو کس مجروح شدند و دو

کس کشته شدند حضرت فرمود که دیت آن دو کس که کشته شده اند بر آن
دو کس است که مجروحند و دیت جراحت خود را از دیت آن دو کس
کشته کم میکنند و در روآیت دیکر وآرد شده است که دیت دو مقتول
را بر قبیلهای چهار کس حواله میکنند و دیت دو مجروح را از دیت کشتها
بر میدارند **شانزدهم** در دو روایت معتبر وآرد شده است که در
زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات علیه شش طفل در میان نهر فرات
بازی میکردند یکی از ایشان غرق شد از آن پنج نفر که مانده بودند
دو نفر شهادت دادند که آن سه نفر دیکر اورا غرق کردند و آن
سه نفر شهادت دادند که این دو نفر اورا غرق کردند حضرت فرمود
که آن دو نفر که سه کس بر ایشان شهادت دادند سه خمس دیت را میدهند
و آن سه نفر که دو کس بر ایشان شهادت دادند دو خمس دیت را میدهند
و اکثر متاخّرین این حکم را مخصوص آن وآقعه دانسته اند و با وجود
لوث بقسامه قایل شده اند **نوع دوّم** آنست که سبب شده
باشد نه مباشر و آن نیز افرآد بسیار دآرد **اوّل** آنکه سنکی نصب
کند یا چاهی بکند و کسی پایش بر سنک برآید و بیفتد یا در چاه بیفتد
و بمیرد اکر اینها را در ملک خود کرده باشد و کسی بسبب آن هلاک شود
ضامن نیست مکر آنکه شخصی را بخانه تکلیف کند و او کور باشد یا هوا تار
باشد یا سر چاه را پوشیده باشد و با و نکوید که این سنک یا چاه بر سر
راه هست در اینصورت اکثر کفته اند ضامن است دیت اورا و همچنین

اگر در صحرای مباحی کرده باشد بر او ضامنی نیست و اگر در ملک دیگری کرده
باشد برخصت او باز ضامن نیست و اگر بی رخصت او کرده باشد و سبب
تلف کسی شود موافق مشهور ضامن است و اگر در شارعی چاه کنده
باشد و کسی در آن بیفتد و بمیرد اگر در شارع تنگی باشد یا در شارع گشاد
در شارع که غالباً محل مرور است بکند اکثر گفته اند مطلقا ضامن است
و اگر شارع فراخی باشد و در کنار شارع بکند در جائی که بر آن مرور
کم واقع شود اگر برای مصلحت آب خوردن عامهٔ مسلمانان یا از برای
جمع شدن آب باران باشد اکثر گفته اند ضامن نیست و بعضی در اینجا
نیز بضمان قایل شده اند و بعضی گفته اند اگر باذن امام علیه السلم
کنده است ضامن نیست والا ضامن است و اگر از برای مصلحت
خود کنده است مانند بیت الخلاها که در شارع مفتوح میکنند ضامن
است دیت هر که را در آن بمیرد یا مجروح شود بنابر مشهور دوم اگر
کسی مسجدی در کنار شارع بسازد و سبب تلف کسی شود بعضی گفته اند
ضامن نیست و بعضی گفته اند اگر باذن امام علیه السلم ساخته است ضامن
نیست و بنابر مشهور که احیای زیادتی طریق مسلمانان جایز نیست مسجد
ساختن حرام است و مطلقا ضامن است سیم اگر کسی فرزند خود را
بکسی بدهد که شنا تعلیم او کند و او غرق شود اگر تقصیر کرده است ضامن
است دیت آن طفل را و اگر تقصیر نکرده است خلافست اکثر گفته اند
ضامن نیست و بعضی حکم بضمان کرده اند و اگر طفلی یا دیوانهٔ را بی

میان صح

بعض

رخصت ولی شرعی برد که شنا تعلیم کند و غرق شود ضامن است چهارم اگر ده
نفر منجنیقی بیندازند و سنگ رد شود و بر یکی از ایشان واقع شود و
بمیرد خود با نه نفر دیگر شریکند در قتل او یک عشر حصهٔ مقتول ساقط میشود
و بر هر یک از نه نفر دیگر ده یک دیت او لازم است و اگر منجنیق را بر شخص مخصوصی
به بندند و بقصد او بیندازند و بر او واقع شود و بمیرد حکم قتل عمد
دارد و باعث قصاص میشود و بعضی از علما موافق روایتی قایل شده
اند که اگر سه کس شروع کنند در خراب کردن دیواری و بر یکی از ایشان
فرود آید و او بمیرد جمیع دیت او بر دو نفر دیگر لازم است و اکثر گفته اند
چون خودش نیز دخیل بوده است بر هر یک از آنها ثلث دیت لازم میشود
پنجم هرگاه دو کشتی در اثنای حرکت بر یکدیگر بخورند و هر دو شکسته
شوند و اموال و نفوس تلف شوند اگر باد اختیار را از دست هر دو گرفته
و بدون اختیار ایشان واقع شده است هیچیک ضامن نیستند و اگر
باختیار ایشان حرکت میکرده و صاحب کشتی که کشتی را می رانده و صاحب
مال یکیست نصف قیمت هر کشتی و نصف اموال هر کشتی هدر است و نصف
قیمت هر کشتی و آنچه در آن بوده از اموال بر صاحب کشتی دیگر است
و اگر کشتی از ملاحان و اموال از دیگران است نصف قیمت هر کشتی
بر دیگریست و هر دو ضامن جمیع اموال هر دو کشتی خواهند بود برای
صاحبانش و اگر جمعی در کشتیها تلف شده باشند اگر عمداً کرده اند
قصاص بر ایشان لازم میشود و اگر بخطا کرده اند دیت بر مال ایشان لازم میشود

شـشم اگر کسي در ملک خود يا در زمين مباحي ديوآري بسازد ومنهدم
شود وکسي تلف شود او ضامن نيست واگر ديوآري متصل بشارع يا خانهٔ
همسايه بسازد واگر راست ساخته يا مايل بخانهٔ خود ساخته ومنهدم شود
وکسي تلف شود ضامن نيست و اگر ديوآر را مايل بخانهٔ همسايه يا مايل بشارع
ساخته وخراب شود يا بعد از ساختن ميل کند بشارع يا بخانه همسايه وتواند
علاج کرد ونکند يا اثر انهدآم در ديوار ظاهر شد وعلاج نکند تا خراب
شد در همهٔ اين صورتها اگر کسي تلف شود يا مجروح شود ضامن است
علي المشهور هفتم مشهور ميان علما رضوآن الله عليهم آنست که جايز است
که ناودآن در راه مسلمانان نصب نکردن وهمچنين چوبها از ديوار بيرون
آوردن وپنجرها وروزنها ساختن مادآم که مرتفع باشند وضرر به پياده
وسوآره وکجاوه نرسانند اگرچه روآيات وآرد شده است که حضرت
صادق عليه السلم فرموده که حضرت صاحب الامر عليه السلم که ظاهر شود اينهآ را
از راه مسلمانان برطرف خوآهد کرد وبنا بر مشهور که جايز است اگر بيفتد
وکسي را بکشد يا مجروح کند يا مال کسي را تلف کند خلافست در ضامن بودن
صاحب ناودآن وغير ان وجمع کثير از علما قايل نشده اند که ضامن است شده اند
ديت نفوس وقيمت اموآل را از مال خود وبنا بر ضمان اگر آنچه از ناودان
بيرونست بيفتد خلافي ميان قايلين بضمان نيست که همه را ضامن است
واگر همهٔ ناودآن بيفتد که بعضي در ميان ديوار اوست وبعضي بيرون
اکثر کفته اند که مطلقا نصف آنچه تلف شده است ضامن است وبعضي کفته اند

که

که قياس ميکنند قدر بيرون ديوآر وقدر اندرون را وبه نسبت اندروني ضامن
نيست وبه نسبت بيروني ضامنست هشتم اگر آتشي در ملک ديگري بارخصت
او برافروزد وباد آتش را بامتعه واموآل او برساند وتلف نفوس
واموآل بشود همه را ضامن است واگر در ملک خود يا در زمين مباحي آتشي
برافروزد وچنين مفسده مترتب شود اگر مظنهٔ تعدي بهمسايه نباشد يا
اکتفا بقدر ضرورت کرده باشد ضامن نيست واگر در وقت وزيدن باد تند
زياد از قدر احتياج آتش برافروزد وآتش در خانهٔ همسايگان بيفتد
ضامن است بنا بر مشهور نهم اگر اسب کسي در ميان شارع بول کند وپاي
کسي از آن بلغزد وبيفتد وبميرد بعضي کفته اند ضامن است ديت اورا و
همچنين اگر پاي کسي بدررود ومتاعي را بيندازد وبشکند او ضامن است
واکثر کفته اند ضامن نيست واگر راه را آب بپاشند وکسي بلغزد يا اسب
کسي بيفتد واسب يا صاحبش تلف شوند يا پوست خربزه يا هند وآنه يا خيار
يا امثال اينها از چيزهاي لغزنده بر سر راه بيندآزند وکسي بسبب آن
تلف شود يا مال کسي ضايع شود خلافست ميان علما بعضي در اينها همه
حکم بضمان کرده اند وبعضي کفته اند مطلقا ضامن نيست وبعضي کفته اند
که اگر اينها را ديده وميتوآنسته است حذر کردن ونکرده است ضامن نيست
والا ضامن است ومسئله خالي از اشکالي نيست دهم اگر کوزهٔ بر بام خانهٔ خود
بگذآرد بشارع بيفتد وکسي را تلف کند يا مالي را ضايع کند اگر تقصيري در
گذآشتن نکرده مشهور آنست که ضامن نيست يازدهم اگر شتري مست شود
يا حيوآني سرکش وموذي شود يا سگ درنده باشد بايد که صاحبشان

محافظت آنها بکند و اگر نکند جنایات انها را موافق مشهور ضامن است و اگر نداند
که آنها چنین اند یا داند و تقصیری در محافظت انها نکرده باشد ضامن نیست و اگر
انها بر کسی حمله کنند و او برای دفع ضرر از خود چیزی بر آنها بزند و بمیرند
ضامن نیست و اگر از غیر جهة دفع ضرر بکشد ضامن است و اگر گربه کسی
ضرر برساند صاحبش ضامن نیست امّا گفته اند اگر ضرر رساند میتواند کشت
دوازدهم اگر حیوانی بطویلهٔ حیوانی دیگر برود و آن را بکشد یا مجروح کند
مشهور آنست که اگر صاحبش تقصیر در حفظ آن کرده است ضامن است و اگر
و اگر نه ضامن نیست و اگر حیوان صاحب خانه آن را که داخل شده است
بکشد صاحب خانه ضامن نیست و در حدیث معتبر از حضرت صادق علیه السّلام
منقولست که در زمان حضرت رسالت پناه صلّی الله علیه و آله گاوی خری را
کشت مرافعه را بخدمت حضرت آوردند در وقتی که حضرت امیر المؤمنین ع
و ابوبکر و عمر علیهما اللّعنة و جمیع دیگر از صحابه حاضر بودند اوّل حضرت فرمود که
ای ابوبکر میان ایشان حکم کن ابوبکر علیه اللّعنة گفت یا رسول الله حیوانی
حیوان دیگر را کشته است چیزی لازم نمیشود حضرت بعمر ملعون علیه اللّعنة فرمود که تو
حکم کن میان ایشان عمر نیز مثل نفر اوّل جواب گفت حضرت فرمود یا علی
تو حکم کن میان ایشان گفت بچشم یا رسول الله اگر گاو در طویلهٔ خر داخل
شده است و گاو آن را کشته است صاحب گاو ضامن قیمت خر است و اگر
خر داخل طویلهٔ گاو شده است و گاو آن را کشته است صاحب گاو ضامن
نیست پس حضرت رسول صلّی الله علیه و آله دست بسوی آسمان بلند کرد
و گفت حمد میکنم خداوندی را که برای من کسی را قرار داده است که بحکم

پیغمبر

پیغمبر آن حکم میکند سیزدهم اگر کسی داخل خانهٔ دیگری شود و سگ صاحب خانه
او را بگیرد اگر برخصت صاحب خانه داخل شده است صاحب خانه ضامن است و
اگر بی رخصت داخل شده است ضامن نیست و بر این مضمون احادیث بسیار است
چهاردهم دابه کسی جنایتی که بر کسی بکند چند قسم است اوّل آنکه صاحب دابه
سوار باشد و راند در اینصورت مشهور آنست که سواره ضامن است آنچه
جنایت کند دابه بدست خود اجماعاً و بسر خود بنا بر مشهور و جنایتی که بپا کند
ضامن نیست دوّم آنکه سوار باشد و ایستاده باشد در اینصورت مشهور آنست
که ضامن است جنایت سر و دستها و پاها را سیّم آنکه پیاده باشد و سر دابه را
بکشد ضامن جنایت سر و دستها هست و ضامن جنایت پاها نیست چهارم
آنکه پیاده باشد و پیش انداخته باشد و براند مشهور آنست که جمیع جنایتهای او را
ضامن است پنجم آنکه در جمیع این صور اگر دیگری آن دابه را رم
بدهد و بآن سبب جنایتی بکند ضمان بر آن کسیست که آن را رم داده است
بلکه از بعضی روایات ظاهر میشود که اگر کسی چیزی در راه بگذارد که دابه
رم کند جنایتی که بکند بر اوست ششم آنکه دابه از دیگری باشد و شخصی
بکرایه یا عاریه سوار باشد اگر صاحب همراه نباشد در همهٔ اقسام مثل سابق
است و اگر صاحب همراه باشد مشهور آنست که صاحب ضامن جنایتها است
نه سواره و اگر در اینصورت دابه سوار را بیندازد صاحب دابه ضامن نیست
مگر آنکه بسبب او شده باشد چنانچه عادت بعضی از مکاریان راه مکّه است
هفتم آنکه شخصی غلام خود را سوار دابه کند اگر غلام نابالغ باشد جنایت
دابه بر آقاست و اگر بالغ باشد اگر جنایت بر بدن کسی واقع شود تعلّق

بقیمت غلام میکرد و بعضی کفته اند اکر برخصت مولی سوار شده است بر
مولی است و اکر جنایت بر مال کسی واقع شده است اکثر کفته اند بولی
ضامن نیست ولیکن بعضی کفته اند بعد از آزادی از او میکیرند و بعضی
کفته اند او را سعی میفرمایند که دیت را کسب کند و بدهد نوع سیم آنست که
چند موجب با یکدیکر جمع شده باشند و آن نیز چند قسم است اول
انکه مباشر و سبب با یکدیکر جمع شوند و غالبا مباشر اقوی است
مثل انکه کسی چاهی بکند دیکری شخصی را در آنچاه بیندازد یا یکی شخصی را
نکاه دارد و دیکری او را بکشد و امثال اینها که در این مواضع مباشر
قوی تر است و کاهی باعتبار نادانی مباشر سبب اقوی میشود مثل انکه
کسی چاهی در غیر ملک خود کنده باشد و رویش را پوشیده باشد و دیکری
که نداند که چاه در اینجا هست دستی بر کسی بزند و بان سبب در آن
چاه افتد در اینجا سبب را اقوی دانسته اند یعنی چاه کن ضامن است و از
از این باب فرضها در پیش کذشت و کاه هست که دو سبب باهم
جمع میشوند مثل انکه یکی سنکی بر سر راه کذاشته و دیکری چاهی
کنده اول پایش بسنک بر آمد و بعد از آن بچاه افتاد چون اول
سنک سبب شده اکثر کفته اند که او ضامن است و در این مقام متعارفست
که مسئله زبیه اسد را ذکر میکنند یعنی کودالی که میکنده اند که شیر در آن
بیفتد و شکار کنند در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلم منقولست
که در زمان حضرت امیر المؤمنین علیه السلم چهار نفر رفتند بدیدن شیر

که در زبیه افتاده بود یکی پایش لغزید و افتاد و او بدیکری چنک زد
و کرفت او نیز بسیم چسبید و سیم بچهارم چسبید و هر چهار بکودال افتادند
و شیر ایشان را هلاک کرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلم در باب
ایشان حکم کرد و فرمود که اول طعمه شیر بود که بی سبب افتاد
و فرمود که ورثه او ثلث دیت بورثه دوم بدهند و ورثه دوم دو
ثلث دیت بورثه سیم بدهند و ورثه سیم تمام دیت بورثه چهارم بدهند
و در حدیث دیکر وارد شده است از حضرت صادق علیه السلم که چنین واقعه
در یمن واقع شد و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چنین حکم فرمود که
قبایل آنجماعت که بر سر زبیه ازدحام کرده بودند باید که بورثه اول ربع دیت
بدهند و بورثه دوم ثلث دیت و بورثه سیم نصف دیت و بورثه چهارم یک
دیت تمام بدهند و علما را در توجیه این دو روایت سخن بسیار هست و فقیر
نیز در تصانیف خود در اینمقام تحقیقات کرده ام که این رساله محل ذکر
آنها نیست و احتیاج باین مسئله کم واقع میشود فصل سیم در بیان دیات
اعضاست و آنها بر دو قسم اند است یکی انکه تقدیری از شارع بخصوص در
آن وارد نشده است و در آن ارش است یعنی فرض میکنند که اکر این شخص
بنده باشد بسبب این جنایت چه مقدار نقص در قیمت او بهم میرسد همان
تفاوت را نسبت بدیت آن شخص حساب میکنند مثل انکه اکر بنده بود
ده یک قیمتش کم میشد در اینجا ده یک دیت او را میکیرند و قسم دیکر آنست
که از شارع بخصوص دیتی در آن وارد شده است و غالب آنست که آنچه
در آدمی دو تاست در هر دو یک دیت است و در هر یک نصف دیت است

مانند چشم و دست و پا و آنچه در آدمی یکیست مانند ذکر و زبان در آن
یک دیت است و هر یک ان شاء الله تعالی بتفصیل مذکور خواهد شد **اوّل** در دیت
موی سر و ریش است مشهور میان علما آنست که اگر کاری بکند که موی سر مرد
برطرف شود و نروید تمام دیت مرد لازم میشود و اگر بروید ثلث دیت
لازم میشود و همچنین در موی ریش مرد اگر نروید تمام دیت است و اگر بروید
ثلث دیت و بعضی گفته اند در موی سر و ریش هر یک اگر نروید صد اشرفی باید
داد و سند این قول معلوم نیست و جمعی از علما گفته اند در هر یک از سر و
ریش اگر بروید ارش میگیرند و بعضی گفته اند اگر موی سر بروید صد اشرفی است
و موی ریش اگر بروید ثلث دیت آدمی و اگر موی سر زن را ببرد یا بتراشد
اگر نروید تمام دیت زن لازم میشود و اگر بروید مهر مثل آن زن لازم میشود
و بعضی گفته اند اگر بروید ثلث دیت زن لازم میشود و در روایت معتبر وارد
شده است در باب کسی که موی سر زن را بتراشد او را میزنند زدنی
درد آورنده و حبس میکنند او را در زندان مسلمانان تا معلوم شود که
مویش میروید یا نمیروید اگر بروید مهر مثل زنان خویشان او را از او
میگیرند و اگر نروید دیت تمام از او میگیرند و بعضی گفته اند مدت معلوم
کردن که میروید یا نمیروید یک سال است و روایتی بر این مضمون وارد
شده است و بعضی گفته اند قول اهل خبرت و وقوف کافیست و اگر
خلافش ظاهر شود عمل بآن خواهند کرد و اگر بعضی از سر یا ریش را مویش را
ازاله کند آن بعضی را با کلّ سر قیاس میکنند و بآن نسبت دیت میگیرند
دوّم در موی ابروها اکثر گفته اند که در هر دو پانصد اشرفی است و در

هر یک دویست و پنجاه اشرفی خواه بروید و خواه نروید و جمعی گفته اند اگر
بروید ارش میگیرند و بعضی گفته اند در هر دو مجموع دیت آن شخص است و
در هر یک نصف دیت و بعضی صد اشرفی نیز گفته اند در هر دو و اوّل
اشهر است **سیم** در موی مژگانها اگر ازاله کنند و نروید خلافست
بعضی گفته اند اگر مژگان هر دو چشم باشد تمام دیت آن شخص است و از یک
چشم نصف آن و اگر بروید ارش است و بعضی گفته اند خواه بروید و
خواه نروید ارش است و در موهای دیگر بدن تقدیری وارد نشده است
اگر موجب نقصی باشد ارش خواهد بود **چهارم** در کور کردن هر دو چشم تمام دیت
آن شخص است و در هر یک نصف آن و تفاوتی نیست میان دیده صحیح و
احول و شب کور و غیر آن و در هر پلک چشمها اختلافست اکثر گفته اند
اگر پلکهای هر دو چشم را قطع کنند تمام دیت آن شخص لازم میشود برا و
و در هر چشم نصف آن و در هر پلک ربع آن را و بعضی گفته اند در پلک
بالا دو ثلث دیت چشم است و در پلک پایین یک ثلث و اکثر گفته اند
در پلک بالا ثلث دیت چشم است و در پلک پایین نصف دیت چشم
و بر این مضمون حدیث ثقهٔ صحیح وارد شده است و قوی تر است و بنا
بر این از مجموع پلکها سدس دیت انسان کم میشود و عمل کرده اند بر صورتی
که زیاده از یک کس ببرد یا بعد از دادن دیت بعضی باقی را ببرد و چون
سند صحیح نیست در آنکه مجموع تمام دیت است دور نیست که در مجموع
نیز همین مقدار ثابت شود اما کسی از فقها ندیده ام که باین قول قایل
شده باشم و اگر کسی چشم صحیح کسی را که یک چشم داشته باشد کور کند

دیت تمام آن شخص برا ولازم میشود و اکر چشم دیکرش کور مادرزآد
باشد یا بآفت آسمانی کور شده باشد و اکر کسی کور کرده باشد واو دیت
کرفته باشد یا قصاص کرده باشد یا بخشیده کرده باشد مثل دیکر آن نصف
دیت لازم میشود و موافق مشهور امّا این قید از اخبار ظاهر نمیشود
و اکر حدقهٔ چشم کور یک چشم درست باشد و چیزی نه بیند و کسی آنرا
بکند مشهور آنست که دیت آن ثلث دیت چشم صحیح است و بعضی ربع
کفته اند پنجم در دیت بینی است و در آن تمام دیت است اکر جمیع را
قطع کنند با استخوان یا از پایین استخوان جمیع آنچه نرم است ببرد و اکر
بشکند بینی را و باصلاح نیاید و فاسد شود باز تمام دیت لازم میشود و اکر
درست شود و عیبی در ان نماند اکثر کفته اند که صد اشرفی میدهد و اکر
شل و ناقص بماند دو ثلث دیت میدهد و در اَرْوَنَهٔ بینی اکثر کفته اند روزنه ع
نصف دیت است و بعضی کفته اند ثلث دیت است امّا در تفسیر اَرْوَنَه روزنه ع
خلاف کرده اند اکثر کفته اند دیواریست که در میان پرهای بینی است و
بعضی کفته اند سر بینی است و در پرهای بینی اکر بریده شود خلافست
بعضی کفته اند در هر یک نصف دیتست و بعضی کفته اند در هر یک ثلث
دیت است و این قول اقوی تر است و بدانکه کتاب ظریف مستند
اکثر احکام دیاتست و آن کتابیست که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم
برای عمال خود نوشت که در باب دیات بآن عمل کنند اکر چه اکثر
علما سندش را صحیح نمیدانند امّا فقیر سندش را در نهایت صحت

میدانم

و ثلث دینار است بغیر از چهره و اکر مسدود شود و باصلاح آید دیه ثلث آن تا سه صد دینار

میدانم و هرجا که کتاب ظریف میکویم اشاره بآن کتابست و در آن کتاب
مذکور است که اکر روثهٔ بینی را قطع کنند یعنی کنارش را پانصد اشرفی میدهند
و اکر به تیر یا نیزه سوراخی در بینی بکند که مسدود نشود دیتش سیصد و
سی و سه دینار باشد و اکر سوراخ بپردهٔ میان برسد و رخنه کند و انرا سوراخ
نکند دیتش پنجاه دینار است زیرا که نصف بینی را سوراخ کرده است یعنی
یک پره را با نصف دیوار میان و اکر یک پره را با جمیع دیوار میان سوراخ
کند و پرهٔ دیکر را سوراخ نکند شصت و شش دینار و دو ثلث دینار میدهند
و اینها همه در صورتیست که سوراخ ملتئم شود و باصلاح آید و اکثر فقها
از این مضامین غافل شده اند و بنحو دیکر نقل کرده اند و در حدیث دیکر
وارد شده است که کسی که بینی کسی را ببرد ثلث دیت بینی را میدهد و این
نیز بغیر یحیی بن سعید دیکری متعرّض نشده است ششم دیت کوش است
و در هر دو تمام دیت الشخص است و در هر یک نصف دیت و این در صورتیست
که تمام کوش بریده شود حتّی بیخ کوش از طرف خد خواه کوش شنوا باشد و خواه
کر و اکر بعضی از کوش را ببرند ان بعض را مساحت میکنند و نسبت بمساحت
جمیع کوش آن الشخص ملاحظه میکنند و بآن نسبت از دیت میکیرند و بعضی کفته اند
در بریدن نرمهٔ کوش ثلث دیت کوش است و در دریدن کوش ثلث دیت
کوش کفته اند بعضی علما و در شل شدن کوش که آویخته شود دو ثلث دیت
کوش است و اکر شل شده را کسی ببرد ثلث دیت کوش میدهد هفتم دیت
لبهاست و خلافی نیست درانکه اکر هر دو لب را ببرد دیت تمام بر الشخص لازم
میشود و در دیت هر یک از لبها خلافست بعضی کفته اند در لب بالا ثلث دیت است

و در لب پایین دو ثلث دیت و بعضی گفته اند که در لب بالا دو خمس دیت است
که چهارصد دینار است و در لب پایین سه خمس که شش صد دینار است برای
انکه لب پایین آب را نکاه میدارد و در روایتی براین مضمون وارد
شده است که و بعضی گفته اند موافق کتاب ظریف که در لب بالا نصف
دیت است و در لب پایین دو ثلث دیت و بنا براین لازم میاید که در
هر دو لب زیاده از دیت آدمی باشد و این خلاف اجماع و سایر اخبار
است مکر انکه فرق باشد میان انکه باهم ببرند یا جدا ببرند و بعضی گفته اند
در هر یک نصف دیت است و تفاوتی میان بالا و پایین نیست و جمعی از
محققین متاخرین اختیار این قول کرده اند و مسئله مشکل است و اولی صلح است
و اکر بعضی از لبها بریده شود مساحت میکنند آن بعض را نسبت بکل و بان
نسبت دیت میکیرند و حد لب پایین از طرف عرض آنمقدار است که از بن
دندانها جدا است و طولش بقدر طول دهانست تا کوشهای لبها و لب بالا
عرضش آنقدر است که از بن دندانها جدا است متصل بسوراخهای
بینی و آنچه محاذی آنست تا کوشهای لب و آنچه از کوشهای لب کذشته
است داخل لبها نیست و اکر لبها درهم کشیده شوند که بیکدیکر متصل
نشوند و دندانها را نپوشانند بعضی گفته اند تمام دیت لبها لازم است
و اکثر گفته اند ارش باید کرفت و اکر لبها سست و آویخته بماند دیتش
دو ثلث دیت لبهاست و اکر کسی آن لبهای اویخته را ببرد ثلث دیت
میدهد و در کتاب ظریف مذکور است که اکر لب بالا شکافته شود
که دندانها نمایان شود و دوا کنند و ملتئم شود دیتش صد دینار است

و اکر چنین

و اکر چنین بدنما و قبیح بماند دیتش صد و سی و سه دینار و ثلث دینار است و
اکر لب پایین شکافته شود و دندان نمایان شود و ملتئم شود دیت آن صد و
سی و سه دینار و ثلث دینار است و اکر چنان بماند دیتش سیصد و سی و
سه دینار و دو ثلث دینار است و اکثر علما گفته اند که سوراخ در هر یک
از لبها که بشود اکر باصلاح بیاید ثلث دیت آن لبست و اکر باصلاح
آید خمس دیت آن لب است هشتم دیت زبانست اکر زبان صحیح
را از بیخ ببرند تمام دیت او لازم میشود و اکر زبان لال را ببرند
ثلث دیت اوست و اکر بعضی زبان لال را ببرند بمساحت جمیع زبان
دیت میکیرند و اکر بعضی زبان صحیح را ببرند مشهور آنست که بنسبت حروف
که کم شده است و نمیتواند تکلم بآنها نمود به جمیع حروف که بیست و
هشت حرفست میکیرند نه بنسبت مساحت زبان و مجموع دیت را
بر مجموع حروف بالسویه قسمت میکنند و بآن نسبت میکیرند مثل انکه
ثلث زبانش را بریده اند و چهارده حرف کم شده است نصف دیت را
میکیرند و بعضی گفته اند هر دو را اعتبار میکنند و اکر باعتبار مساحت بیشتر
میشود آن را اعتبار میکنند و در بعضی از روایات عدد حروف بیست و
نه وارد شده است بنا بر انکه همزه و الف را غیر یکدیکر کرفته اند و اول
اقوی و اشهر است و بعضی کمان کرده اند که فرق میان همزه و الف آنست
که اول متحرک است و ثانی ساکن و این غلط است زیرا که مخرج همزه در
حلق است و مخرج الف در فضای دهانست و ایضاً معلوم است که
فرق است میان تَأخُذُ و قَالَ با انکه هر دو ساکنند و بعضی از اهل

و اکر باعتبار حروف بیشتر بود آن را اعتبار میکنند صح

عربیّت گفته اند که بنای بیست وهشت حرف بر اسم است زیرا که الف اسم
الف وهمزه هردو است وهمزه نام متجدّدیست تازه بهم رسیده است پس
حروف بیست ونه اند ونامهاشان بیست وهشت است پس معلوم شد
که حدیث بیست ونه وجه صحیحی دارد بلکه اوجه است واگر کسی خواهد
نکته بگوید که همزه را حساب کرده اند والف را حساب نکرده اند برای انکه
زبان در مخرج الف دخل ندارد بصورت است برای انکه در همزه نیز چندان
مدخلیّتی ندارد با انکه بسیاری از حروف هستند که زبان در آنها دخل
ندارد وحساب کرده اند مانند با ومیم وگویا حروف تهجی که برای اطفال
مینویسند لا را برای الف الی ق میکنند والف که در اوّلست برای
همزه میگویند چون اوّل ملفوظی الف همزه است وچون الف ساکن را
بدون حرفی که قبل از آن باشد تکلّم نمیتوان کرد لهذا لام را پیش از آن
در آورده اند وخصوص لام شاید برای این باشد که با الف افتتاح کلمهٔ طیّبهٔ
لا اِلٰهَ اِلّا الله است که افتتاح اسلام وایمان باو میشود آمدیم برسر مطلب
اگر در حروف نقصی بهم نرسد امّا تندتر از اوّل یا کندتر سخن گوید باید
ارش بگیرد وهمچنین اگر ادای حروف را که اوّل میکرد نتواند کرد واگر حرف را
صحیح از مخرج ادا نتواند کرد مثل انکه را را لام گوید دور نیست که حکم
نقصان حرف داشته باشد واگر یک کس جنایتی کرد ونصف حرفها برطرف
شد ودیگری جنایت دیگر کرد ونصف آنچه باقی مانده بود برطرف شد
ربع مجموع دیت را از دوّم میگیرند واگر زبان طفل را ببرد که هنوز

سخن

بسخن نیامده باشد اکثر گفته اند تمام دیت لازم میشود واگر بحدّی رسیده باشد که
اطفال دیگر سخن میگویند در آن سن وسخن نگوید وکسی زبانش را ببرد ثلث
دیت میدهد واگر بعد از بریدن بسخن آید وبعضی از حروف را گوید معلوم
میشود که زبانش آفت نداشته است بقدر حروفی که کم شده است دیت
میگیرند واگر جنایتی بر کسی بکنند واو دعوی کند که زبانش لال شده است
اکثر گفته اند بقسامه اثبات میکنند ودر روایتی وارد شده است که در
زمان حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم مردی چیزی بر سر مردی زد و
او دعوی میکرد که چشمش چیزی نمی بیند ودماغش بوی چیزی را نمیشنود
ولال شده است وحرف نمی تواند گفت حضرت فرمود که اگر راست میگوید
سه دیت آدمی باو میباید داد گفتند که یا امیر المؤمنین ما چه دانیم که او
راست میگوید فرمود که برای امتحان شامّه اش لتهٔ سوخته را نزدیک بینی
او بدارند که دودش بدماغش برود اگر سرش را دور بدارد وآب از
دماغش جاری شود دروغ میگوید والّا راست میگوید وبرای امتحان
باصره اش برابر قرص آفتاب او را بدارند اگر دیده اش را برهم مزند
دروغ میگوید والّا راست میگوید وبرای امتحان زبانش سوزنی
بر زبانش میزنند اگر خون سرخ بیرون آید دروغ میگوید واگر خون
سیاه بیرون آید راست میگوید وبعضی باین روایت عمل کرده اند و
اگر جنایتی بر زبان کسی وارد شود ولال شود ودیت بگیرد وبعد از دیت
گرفتن زبانش گشوده شود بعضی گفته اند دیت را پس میگیرند وبعضی گفته اند
این سخن گفتن عطیّه ایست از جانب خدا پس نمیگیرند دیت را نهم دیت

که دیده اش را برهم نزند

دندانهاست و در مجموع دندانها یکدیت است تمام و مشهور آنست که
دیت را به بیست و هشت دندان قسمت میکنند و آنچه زیاده بر بیست و
هشت باشد حکم دندان زاید دارد که دیتش ثلث دیت اصلی است مو بیست و
هشت دندان چهار را ثنیه میکویند دو از بالا و دو از پایین و چهار دیکر
بعد از آنها را رباعیه میکویند که دو از بالا و دو از پایین و بعد از آن
چهار دیکر را ناب میکویند یعنی نیش و آن دندانهای بلند است و چهار دندان
بعد از آنها را ضاحک میکویند که غالبا در وقت خنده ظاهر میشود و دوازده
دندان دیکر دندانهای آسیاست از هر طرف سه دندان از بالا و سه
دندان از پایین و دوازده دندان پیش را مقادیم میکویند و شانزده
دندان که بعد از نیشهاست مو آخیر میکویند و مشهور آنست که در دوازده
پیش در هر یک پنجاه دینار است که نصف عشر دیت باشد و مجموع ششصد دینار
میشود که سه خمس دیت باشد و در هر یک از شانزده دندان ماخیر بیست و پنج دینار
است که مجموع چهار صد دینار باشد و خمس دیت مرد و از زن نصف این
مقادیر است اکر بثلث دیت برسد و تفاوتی نیست میان دندان سیاه و
سفید و زرد اکر بحسب خلقت چنین رویده باشد و اکر بعلتی سیاه شده باشد
در آن ثلث دیت اصلیست و اکر جنایتی بکند که سیاه شود دو ثلث آن
دندان را میدهد چنانچه در حدیث صحیح وارد شده است که اکر چیزی بر دندان
بزنند یک سال انتظار میکشند اکر افتاد دیت میکیرند یا نصد درهم و
اکر نیفتاد و سیاه شد دو ثلث دیت میکیرند و بعضی کفته اند در سیاه
شدن دندان ارش است و در کندنش نیز ارش است و بعضی کفته اند

درکندنش

در کندنش ربع دیت دندانست و اکر دندان زاید را با دندانهای اصلی ضایع
کرده باشد زیاده بر دیت کل چیزی نمیدهد و اکر تنها کنده باشد ثلث دیت اصلی
میدهد که در جنب آنها واقع شده است اکر در میان مقادیم است ثلث پنجاه
دینار میدهد و اکر در میان ماخیر است ثلث بیست و پنج دینار میدهد و بعضی
کفته اند در دندانهای زیاد ارش میدهند و اکر بجنایت کسی دندان
شکافته شود و نیفتد دیت آن دو ثلث دیت آن دندان است و بعضی ارش
کفته اند و در روایت ظریف نصف دیت دندان است و اکر دندان شکافته
شده را کسی بکند بعضی ثلث دیت آن دندان کفته اند و بعضی ربع موافق
کتاب ظریف و بعضی ارش و اول اشهر است و در این شکی نیست که اکر دندان
را با پایش رابکند زیاد بر دیت دندان نمیدهد و اکر آنچه بیرون و ظاهر است
از دندان بشکند و پایش بماند اکثر کفته اند باز دیت تمام دندان را میدهد
و بعضی کفته اند به نسبت مجموع حساب میکنند و میدهند دهم دیت کردنست اکر
بشکند و کج بماند تمام دیت میدهد و همچنین اکر مانع لقمه فرو بردن شود تمام
دیت کفته اند لازم میشود و اکر درست شود و نتواند بجانب راست و چپ
درست نظر کند یا لقمه را بدشواری فرو برد مشهور ارش است یازدهم
دیت دو تا استخوان است که یک طرف بکوشها متصل میشوند و یک طرف
بذقن و آنرا چانه میکویند اکر هر دو از جا کنده شوند بی دندانها یک دیت
تمام است و اکر با دندانها باشد دو دیت تمام و اکر جدا نشوند اما خاییدن
یا سخن کفتن دشوار شود ارش لازم میشود دوازدهم دیت دستهاست و خلافی
نیست در آنکه در قطع هر دست نصف دیت آن شخص است و در قطع هر دو تمام دیت

و در این نیز خلافی نیست که اکر دست را از زند ببرند یعنی مفصل کف و ساعد
صادق است که دستش را بریده است و این احکام در آن جاریست و اکر
از مرفق ببرند خلافست بعضی کفته اند باز همان دیت دست است و چیزی
زیاد نمیشود و بعضی کفته اند دیت دست میدهد و ارش هم میدهد برآی
زیادتی ساعد که مابین مرفق و زنداست و بعضی کفته اند دو دیت دست
میدهد یکی برآی دست تا زند و یکی براي زند تا مرفق و قول اخیر
ضعیفاست و قول اوّل احوط است و قول ثانی خالي از قوّتی نیست
و همچنین اکر دستش را از دوش ببرد هر سه قول در آن هست و بنا بر
قول اخیر سه دیت دست خواهد بود و اکر بعد از انکه دستش را از زند
بریده باشند دیکری از مرفق ببرد بعضی بارش قایل شده اند و بعضی
بدیت دست و اکر دیکري از دوش ببرد باز این دو قول هست و اکر
بعد از زند دیکري از دوش ببرد احتمال دو دیت است و احتمال ارش
هست و احتمال ارش در همه ظاهرتر است و اکر کسی در زیر بند دست
دو کف داشته باشد یا در زبر مرفق اکر هر دو را ببرند البتّه یکی اصلی است
و یکی زاید و غالبًا انکه اصلی است درست تر و قوی تر میباشد پس یکدیت
دست میدهد برآي اصلی و برآي زاید بعضی کفته اند ثلث دیت اصلی را
میدهد و بعضی بارش قایل شده اند سیزدهم دیت انکشتانست و خلافی
نیست در انکه مجموع انکشتان دست یکدیت آن شخص است و در جمیع
انکشتان پا نیز یکدیت تمام است امّا در قسمت دیت بر انکشتان خلافست
بعضی کفته اند دیت انکشتان مساویند و در هر یک عشر دیت آدمیست جمیع
بعضی کفته

و بعضی کفته اند در ابهام که انکشت مهین است ثلث دیت است و دو ثلث
دیکر بر چهار انکشت مساوي قسمت میشود موافق کتاب ظریف و قول اوّل
اشهر است و دیت انکشت زیاده ثلث دیت انکشت اصلی است و کسی که
انکشتی را شل کند دو ثلث دیت آن انکشت را میدهد و اکر انکشت شل را
قطع کند ثلث دیت انکشت صحیح را میدهد و دیت هر انکشتی بر سه مفصل
آن قسمت میشود و دیت ابهام بر دو مفصل آن قسمت میشود بالسّویّه پس
اکر مفصل دوّم انکشتان غیر ابهام را ببرد دو ثلث دیت آن انکشت را
میدهد و اکر مفصل اوّل را ببرد ثلث دیت انکشت را میدهد و در ناخنها
مشهور آنست که در هر یک از ناخنهاي دست و پا که قطع کند اکر
نروید یا سیاه بروید ده دینار میدهد و اکر سفید بروید پنج دینار میدهد
و در روایت صحیح وارد شده است که در ناخن پنج دینار است و حمل
کرده اند بر انکه سفید بروید چهاردهم دیت پشت است پشت را اکر بشکند
و باصلاح نیاید یا بیاید و غوز بماند یا نتواند نشست تمام دیت میدهد
و اکر باصلاح بیاید و عیبی نماند ثلث دیت میدهد و در روایت ظریف
وارد شده است که اکر باصلاح بیاید صد دینار است که باید بدهد و اوّل
اشهر است و اکر پشتش را بشکند و پاهای او بسبب آن شل شود یکدیت
برآي پشت میدهد و دو ثلث دیت برآي پاها میدهد و شیخ طوسی رضی الله عنه
کفته است که اکر پشتش را بشکند و بآن سبب راه رفتن و جماعش هر دو
بر طرف شود دو دیت میدهد و اکر مغز حرام که در میان فقرات است قطع
شود تمام دیت باید داد پانزدهم در پستانهاي زنست هر دو اکر

بریده شود تمام دیت زن لازم میشود و در هر یک نصف دیت و اگر تکمه سر پستانها را
ببرد بعضی گفته اند آن هم حکم پستان دارد و بعضی بارش قایل شده اند
و اگر سر پستان های مرد را قطع کند بعضی گفته اند در هر دو مجموع دیت مرد است
و در هر یک نصف دیت و بعضی موافق روایت ظریف گفته اند در هر دو هشت
یک دیت قایل شده اند که صد و بیست و پنج دینار است و روایت احتمال
دارد که در هر یک اینمقدار بوده باشد و بعضی بارش قایل شده اند شانزدهم
در قطع حشفه تا بیخ ذکر تمام دیت مرد لازم میشود خواه جوان باشد و خواه پیر
و خواه طفل و خواه خصیه دارد و خواه خصیه کشیده و اگر بعضی از حشفه را ببرد
بنسبت کل حشفه دیت میگیرند و اگر یک کس حشفه را ببرد و دیگری باقی
ذکر را بر اول دیت لازم میشود و بر ثانی ارش و در ذکر عنین ثلث دیت است
و در بعضش باین نسبت هفدهم در بریدن هر دو خصیه تمام دیت است
و در هر یک نصف دیت بنابر مشهور و در روایات معتبره وارد شده است که
در خصیهٔ چپ دو ثلث دیت است و در خصیهٔ راست یک ثلث دیت
زیرا که فرزند از خصیهٔ چپ بهم میرسد و جمعی از فقها باین مضمون قایل
شده اند و نهایت قوة دارد و ابن جنید قایل شده است که در خصیهٔ راست
نصف دیت است و در چپ تمام دیت و نسخهٔ کافی موافقی با یک جزؤ
مطلب او میکند و اگر جنایتی کند که فتق بهم رساند و پوست خصیها بزرگ
شود چهارصد دینار میدهد که دو خمس دیت باشد و اگر چنان شود که پاها را
گشاد گذارد و فایده در براه رفتن نباشد مگر بدشواری هشت صد دینار
میدهد که چهار خمس دیت باشد در کتاب ظریف چنین وارد شده است
و اکثر علما عمل

و اکثر علما عمل کرده اند هجدهم اگر شفرین زن را که لبهای فرجش باشد ببرد
تمام دیت زن میدهد و اگر یک طرف را ببرد نصف دیت میدهد و اگر پشت
ظهارش را ببرد ارش میدهد و اگر کسی دختری را که زن او باشد پیش از نه
سال وطی کند و افضا شود یعنی مسلک بول و حیض او یکی شود میباید مهر
او را بدهد و دیت او را بدهد و بر او همیشه حرام است و میباید که تا آن زن
زنده است نفقه بدهد مگر آنکه خود بمیرد و اگر بعد از نه سال زن خود را وطی
کند و افضا شود دیت بر او نیست اما مهر و نفقه بر او لازم میشود و اگر
زنش نباشد و زنا کند و افضا شود اگر اکراه کند او را مهر المثل و دیت او
لازم است و اگر باکره باشد ارش بکارت نیز لازم است و اگر برضای بنابر مشهور ره
زن بوده است مهر ساقط میشود و بعضی گفته اند که ارش بکارت نیز ساقط
میشود و اگر بانگشت بکارت دختری را ببرد که بول دانش نیز پاره شود
و بول را نگاه نتوان داشت اکثر گفته اند که تمام دیت میدهد و بعضی ثلث
دیت گفته اند و در روایتی مهر المثل نیز وارد شده است و بعضی گفته اند هم
دیت میدهد و هم مهر المثل نوزدهم در دیت الیتین است یعنی دو طرف
نشستنگاه در هر دو یک دیت است و در هر یک نصف دیت است
و از زن دیت زن است و در هر یک نصف دیتش موافق مشهور و
از کلام بعضی ظاهر میشود که مراد بریدن گوشتهای برآمده است که چون
می ایستند بلندتر از رانهاست و بعضی گفته اند مراد شکستن استخوانهای
زیر آنهاست بیستم در قدمهای پا یک دیت است و در هر یک
نصف دیت و در انگشتان پنجو لیست که در دستها گذشت و خلاف

در اینجا جاریست و دیت هر انگشت بر سه بند انگشتان آن بالسّویّه قسمت میشود و دیت ابهام بر دو بند انگشت و در هر یک از ساقها و رانها نصف دیت است و در هر دو ساق تمام دیت و همچنین در هر دو ران تمام دیت و بعضی در ساق و ران بارش قایل شده اند و اگر پا را از زانو ببرند بعضی گفته اند همان دیت پاست و چیزی دیگر برا ونیست و بعضی گفته اند بارش ساق میدهد و بعضی بدو دیت قایل شده اند و همچنین خلافست اگر از بیخ ران ببرد و اگر پایش را شل کند دو ثلث دیت پا میدهد و اگر پای شل را ببرد ثلث دیت پا میدهد و در روایتی وارد شده است که اگر پاها را شل کند تمام دیت میدهد و حمل کرده اند بر آنکه مطلقا راه نتواند رفت **بیست و یکم** در روایتی وارد شده است که اگر کسی استخوان عقب دبر را که عصعص میگویند بشکند که غایط را ضبط نتواند کرد تمام دیت میدهد و در روایت دیگر وارد شده است که اگر کسی چیزی بر ما بین خصیتین و دبرش بزند که بول و غایط را ضبط نتواند کرد باید دیت تمام بدهد و در هر دو روایت جمعی از علما عمل کرده اند **بیست و دوم** در روایتی وارد شده است که در زمان حضرت امیر المؤمنین علیه السّلم شخصی پا در شکم شخصی آنقدر مالید که غایط از او آمد حضرت فرمود که او نیز چنین کند یا ثلث دیت بجریمه این عمل بدهد و جمعی از علما عمل کرده اند و بعضی بارش قایل شده اند **بیست و سیم** در کتاب ظریف وارد شده است که کسی که دندانهای کسی را بشکند اگر دندانها ایست مخالط قلبست برای هر دنده بیست و پنج دینار است و اگر دندانها ایست

که در جانب بازوهاست برای هر دنده ده دینار است و اکثر علما چنین فهمیده اند که برای سر دندها که مقابل دلست دیت اوّل میدهد و آنچه در پهلوهاست دیت دوم و این معنی بسیار بعید است بلکه ظاهرش موافق فهم ناقص فقیر آنست که دندهای پایین که محاذی دل واقع شده است خواه از پیش و پس و خواه از پهلو و خواه از جانب راست و خواه از جانب چپ بیست و پنج دینار است و آنچه بالاتر است بجانب بازوها ده دینار است **بیست و چهارم** اکثر فقها رضوان الله علیهم گفته اند که شکستن استخوان هر عضوی دیتش خمس دیت آن عضو است یعنی پنجیک و اگر باصلاح آید بدون کجی و عیبی چهار خمس دیت شکستن آن عضو است و در موضحه هر عضوی یعنی جراحتی که استخوان نمایان شود چهار یک دیت شکستن آن عضو است و در کوبیده شدن هر عضو که استخوان آن خورد شود ثلث دیت آن عضو است و اگر باصلاح آید بی کجی و عیبی چهار خمس دیت کوبیده شدن است و در جدا شدن هر عضوی که آن عضو معطّل شود دو ثلث دیت آن عضو است و اگر باصلاح آید بدون عیبی دیتش چهار خمس دیت جدا شدنست و این احکام را از کتاب ظریف اخذ کرده اند و در آن کتاب بتفصیل احکام هر عضو مذکور است و بعضی با این قواعد موافق است و بعضی مخالف و فقیر در بعضی از شروح کتب حدیث تحقیق تفاصیل این احکام کرده ام و این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد و در این کتاب مذکور است که کسی که یک طرف چنبره گردن کسی را بشکند و باصلاح آید چهل دینار میدهد و در هر دو طرف هشتاد دینار و جمعی از علما عمل کرده اند

موجزه صح

وبعضی بارش قایل شده اند **فصل چهارم** در بیان دیت جنایت بر منافع است که بسبب فعل او قوّتی از قوّتها که حق تعالی در انسان مقرّر فرموده ضایع یا ناقص شود و در آن چند مبحث است **اوّل** برطرف شدن عقل است اگر بالکلّیه زایل شود تمام دیت آن شخص است که لازم میشود و اگر زایل نشود امّا کم شود ارش لازم میشود و اکثر گفته اند قدر ارش منوط بنظر حاکم شرع است که از آثار ملاحظه نماید که چه مقدار اختلال در عقل او بهم رسیده و بآن نسبت از مجموع دیت حکم کند وبعضی گفته اند بزمان تقدیر میکنند مثل آنکه اگر یکروز عاقل باشد ویکروز دیوانه نصف دیت باید داد و اگر دو روز عاقل باشد ویکروز دیوانه ثلث دیت باید داد ومعلوم است که این تخمین است و قاعدهٔ کلّیه از اینجا ظاهر نمیشود لیکن باشد که همهٔ احوالش منشا به باشد امّا نسبت بسابق شعور وتمیزش کم شده باشد و اگر چیزی بر سرش بزنند که جراحتی در سرش بهم رسد وعقلش نیز زایل شود اکثر گفته اند که دیت جراحت و دیت برطرف شدن عقل را جدا میگیرند وبعضی گفته اند که اگر هر دو بیک ضرب واقع شده است کمتر در بیشتر داخل میشود مثل آنکه چوبی بر سرش زد که هم جراحت شد وهم دیوانه شد یکدیت میگیرند و دیت جراحت را جدا نمیگیرند و اگر چوبی بر دستش زد و دستش را شکست و بعد از آن بر سرش هم زد و دیوانه شد دیت هر دو را میگیرند و بر اینمضمون روایت صحیح وارد شده است و در آن روایت مذکور است که یک سال انتظار میبرند اگر در عرض سال مرد او را بعوض میکشند و اگر زنده ماند

وجنونش

وجنونش برطرف نشد دیت میگیرند و بر این مضمون اکثر قدما قایل شده اند و اگر بعد از دیت گرفتن عاقل شود اکثر گفته اند دیت را پس نمیگیرند و بعضی گفته اند بقدر ارش میگذارند و باقی را پس میگیرند وبعضی میگویند که اگر اهل خبرت گویند که بحسب عادت نمیباید باصلاح آید و برخلاف عادت باصلاح آید این بخششیست از جانب حق تعالی دیت را پس نمیگیرند والّا پس میگیرند **دوّم** ابطال شنیدن گوش است و اگر از هر دو گوش بالکلّیه شنیدن برطرف شود تمام دیت لازم میشود اگر گواهی دهند اطبّا واهل خبرت که دیگر عود نمیکند و اگر گویند که ممکن است بعد از مدّتی عود کند انتظار آن مدّت میکشند اگر عود نکرد دیت قرار میگیرد و در حدیث صحیح وارد شده است که یک سال انتظار میکشند و اگر جنایت کرده تکذیب او کند یا گوید که نمیدانم که راست میگوید امتحان میکنند او را در هنگام صداهای شدید مانند رعد یا در هنگام غفلت او صدای عظیمی میکنند و در کتاب ظریف مذکور است که در خواب صدای عظیم بر او میزنند اگر بیدار شد دروغ میگوید و اگر با اینها معلوم نشد بقسامه ثابت میکنند به پنجاه قسم بنا بر یک قول وبشش قسم بنا بر قول دیگر و از کتاب ظریف ظاهر میشود که با امتحان باز هم قسامه هست و اگر دعوی کند که شنوای یک گوشش برطرف شده است بعد از امتحان و قسامه نصف دیت خواهد گرفت و اگر دعوی کند که شنیدن یک گوشش کم شده است قیاس بگوش دیگر امتحان میکنند چنانچه در احادیث معتبره وارد شده که گوش کر یعنی معیوبش را محکم می بندند وگوش صحیح را باز میگذارند و زنگی را در برابر روی او حرکت میدهند ومیگویند بشنو

تا جای که بکوید نمیشنوم آنموضع را نشان میکنند پس از پشت سرش میزنند فی
که کوید نمیشنوم نشان میکنند و همچنین از جانب راست و چپ اکر موافق است
همه معلوم میشود که راست میکوید و بعد از آن کوش صحیح را محکم می بندند
و کوش معیوب را میکشایند و از چهار طرف باز امتحان میکنند اکر موافق
آمد و کمتر از کوش صحیح است آن تفاوت را نسبت بمجموع ملاحظه میکنند که
چند یک است و بان نسبت از دیت یک کوش میکیرند و در روایت
ظریف با امتحان قسامه نیز وارد شده است و این اقوی مینماید زیرا
که کاه باشد کوشهایش پیشتر از جنایت این تفاوت را داشته باشد و باید
که این امتحان را در وقتی بکنند که باد نباشد و هوا معتدل باشد زیرا که در
روز باد شنیدن از جوانب مختلف میباشد و اکر کوش کسی را ببرند و شنوائی
برطرف شود دو دیت لازم میشود ه در دو کوش و یک دیت در یک
کوش سیّم برطرف شدن بینائی دیدهاست اکر بینائی هر دو چشم برطرف
شده باشد تمام دیت الشخص لازم میشود و اکر از یک چشم برطرف شده باشد
نصف دیت و قصاص بقول دو عادل از اطبای حاذق ثابت میشود
و دیت بکفتهٔ یک مرد و دو زن نیز ثابت میشود و اکثر فقها کفته اند که
اکر اهل خبرت کویند که او دیکر نخواهد دید یا کویند ممکن است به بیند
امّا مدّتش معلوم نیست دیت می کیرند و اکر مدّتی تعیین کنند برای برکشتن
انتظار آن مدّت میکشند اکر برنکشت دیت میکیرند و الّا ارش میکیرند و در حدیث
معتبر وارد شده است که یک سال انتظار میبرند و بعد از یک سال اکر
برنکشت دیت میکیرند و اکر بعد از آن برکردد دیت را پس نمیکیرند و اکر

در دیده اش علتی ظاهر نباشد و دعوی کند که نمی بینم بقسامه ثابت میشود و کذشت
در روایت که حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود که رو بقرص آفتاب او را
باز میدارند اکر چشمش باز میماند و برهم نمیزند راست میکوید و اکر دعوی
کند که بینائی یک دیده اش بجنایت کم شده است امتحان میکنند چنانچه کذشت
و در احادیث صحیحه وارد شده است که دیدهٔ معیوبش را می بندند
و دیدهٔ صحیحش را باز میکذارند و تخم مرغی یا تخم شتر مرغی را بدست میکیرند
و دور میروند تا جائی که بکوید نمی بینم آن موضع را نشان میکنند از چهار
طرف چنین میکنند اکر موافق یکدیکر است راست کفته است و اکر مخالف
است میکویند دروغ کفتی و بار دیکر امتحان میکنند تا موافق آید پس
چشم صحیح را می بندند و چشم علیل را میکشایند و باز از چهار طرف
امتحان میکنند اکر موافق آید دیت را بقدر تفاوت مسافت میکیرند مثل
انکه اکر نصف مسافت تفاوت کرده است نصف دیت یک چشم را که ربع
دیت آدمیست میکیرند و در روایت ظریف با این امتحان نیز قسامه وارد
شده است که قسمت میکنند بر شش قسم اکر نصف کم شده است سه قسم
میدهند و اکر ثلث کم شده است دو قسم میدهند و همچنین باین نسبت
و این اقوی و احوط است چنانچه شیخ در نهایه و صاحب جامع نیز قایل
شده اند و اکر دعوای نقص در هر دو دیده کند نظر بدیدهٔ هم سنّ او
بنحوی که کذشت امتحان میکنند و در اینجا اکثر فقها قسامه را ضم کرده اند و
امتحان دیده را در زمین هموار و هوای صاف میکنند نه در روز ابر و
زمین ناهموار که اوقات و جهات مختلف نشوند و اکر دیدهٔ کسی را بکند

و دعوی کند که چشمش کور بود و چیزی نمی‌بیند و او گوید چشم روشن بود بعضی گفته اند
قسم بر جنایت کننده است و بعضی گفته اند بر چشم کنده شده است **چهارم**
برطرف شدن قوت شامه است و در آن نیز تمام دیت است و اگر دعوی
کند که شامه اش برطرف شده است و معلوم نباشد با وجود حصول لوث
بقرائن اثباتش بقسامه میشود و در روایتی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
گذشت که لته را آتش میزنند و نزدیک دماغش میاورند اگر سر را پس میبرد
و آب از دیده اش میاید دروغ میگوید و الا تصدیقش میکنند و با این
اگر قسامه ضم شود چنانچه اکثر گفته اند شاید احوط باشد و اگر دعوی کند که
شامه اش کم شده است و قرینه بر صدقش باشد ظاهرش آنست که بقسامه
ثابت شود و تقدیرش را نسبت بکل شامه حواله برای حاکم شرع کرده اند
و احوط صلح است و اگر بینی او را ببرد و شامه اش نیز برطرف شود بعد از
ثبوت دو دیت لازم میشود **پنجم** برطرف شدن ذائقه است و اکثر گفته اند
تمام دیت ثابت میشود و ثبوتش بقسامه است و همچنین نقصش گفته اند بقسامه
ثابت میشود و تقدیرش در زیاد و کم نسبت بکل منوط برای حاکم شرع است
ششم اگر صدا برطرف شود که مطلقا سخنش مسموع نشود گفته اند دیت لازم
میشود و اگر حرکت زبان نیز برطرف شود دو ثلث اضافه میشود و اگر
کاری بکند که طعام را مطلقا نتواند خائید گفته اند دیت لازم میشود **هفتم**
اگر جنایت باعث آن شود که جماع نتواند کرد یا در وقت جماع انزال منی نشود
دیت لازم است و همچنین گفته اند که اگر فرزند بهم رسانیدن برطرف
شود دیت لازم میشود **هشتم** اگر جنایتی کند که راه نتواند رفت دیت

[illegible]

لازم است و اگر جماع نیز برطرف شود دو دیت لازم است **نهم** اگر لذت
جماع برطرف شود که جماع کند و لذت نیابد یا طعام خورد و لذت طعام نیابد
در هر یک بعضی دیت گفته اند و بعضی ارش **دهم** اکثر فقها گفته اند که اگر کسی
جنایتی بر شخصی بکند که مبتلا شود بسلسل البول یعنی قطرات بول از او
متصل آید بر او دیت کامل لازم است و در روایتی وارد شده است
که اگر تا شب یا تا آخر روز متصل آید تمام دیت لازم میشود و اگر تا ظهر
آید دو ثلث دیت و اگر تا چاشت آید ثلث دیت و بعضی باین روایت
عمل کرده اند **یازدهم** در حدیث صحیح وارد شده است که اگر کسی بر شکم
زنی بزند که حیضش برطرف شود اگر تا یک سال عود نکند ثلث دیت
زن را میدهد **دوازدهم** اگر زنی را چنین کند که شیرش برطرف شود
اکثر گفته اند ارش میدهد و بعضی گفته اند احتمال دیت نیز دارد
فصل پنجم در بیان دیات جراحتهای سر و بدن است و در آن چند مقصد
است **اول** جراحات سر و روست که آن را شجه مینامند و آن بر نه
قسم است **اول** خارصه که خدشه کند که پوست شکافته شود و دیت آن
یک شتر است **دوم** دامیه است که اندکی در گوشت فرو رود و خون در آید
و در آن دو شتر است **سیم** متلاحمه است که در گوشت بسیار فرو رود و
نرسد به پرده که بر روی استخوان است و در آن سه شتر است **چهارم** سمحاق است
و آن جراحتیست که برسد به پرده که بر روی استخوان کشیده شده است
و در آن چهار شتر است **پنجم** موضحه است که آن پرده شکافته شود و استخوان
نمایان شود و در آن پنج شتر است **ششم** هاشمه است که استخوان آن بشکند

و در آن ده شتر است هرچند پوست و گوشت شکافته نشود و سنّ شترها در شبه عمد
و خطائ بنحویست که در دیت نفس مذکور شد و اکر عمد باشد در اینجا قصاص نمیباشد
و دیت میکیرند **هفتم** منقّله است که استخوان از جای خود حرکت کرده باشد و در
این نیز قصاص نیست هرچند عمدًا کرده باشد و دیتش موافق مشهور پانزده
شتر است و بعضی بیست شتر کفته اند **هشتم** مامومه است که بامّ الدّماغ رسیده
باشد یعنی پردهٔ که مغز سر درمیان آنست امّا آن پرده شکافته نشده
باشد و در آن ثلث دیت آدمی است و در بعضی روآیات و کلام اکثر
فقها سی و سه شتر وآرد شده است با انکه ثلث دیهٔ آدمی سی و سه شتر
و ثلثی میباید باشد پس یا ثلث بر سبیل تخمین وآرد شده است یا لفظ ثلث
بعد از سی و سه مراد است یا از روات افتاده است **نهم** رامغه است
که خریطهٔ که دماغ درمیان آنست آن نیز دریده باشد و با این حال زنده ماندن
بسیار بعید است و باین سبب اکثر علما دیت آن را ذکر نکرده اند و اکر
زنده بماند بعضی کفته اند که ثلث دیت برآی مامومه میدهد و ارش برآی
دریدن خریطه میدهد و در مامومه و رامغه قصاص نمیباشد چون محلّ
خطرند **مقصد دوّم** در باقی احکام شجاج است و در آن چند مسئله است
اوّل اکر در دو جای سر جراحت موضحه بکند از برآی هریک پنج شتر
میباید بدهد و اکر همان شخص میان آن دو تا را ببرد که بیکدیکر متّصل شوند
اکثر کفته اند یک موضّحه میشود و پنج شتر کافیست و بعضی کفته اند یازده
شتر میدهد و احتمال دآرد که پانزده شتر لازم شود و حکم سه موضّحه داشته

باشد و اکر دیکری این دو موضّحه را بیکدیکر متّصل کند خلافی نیست در انکه دیت
دو موضّحه بر اوّل لازم است و دیت یک موضّحه بر ثانی **دوّم** اکر یک جراحت
موضّحه بکند که بعضی از آن بر سر واقع شود و بعضی بر پیشانی مشهور آنست که
حکم یک موضّحه دآرد و پنج شتر کافیست **سیّم** آن جراحتها که در سر مذکور
شد اکر در رو واقع شود باز حکم سر دآرد و دیتش همان دیتهاست
که مذکور شد و اکر مثل آنها بر بدن واقع شود همان مقدار را نسبت بدیت
آن عضو حساب میکنند مثل انکه موضّحه که در سر واقع شود پنج شتر
میدهند و سر دیتش مساوی کلّ دیت آدمی است زیرا که بجدا شدن
آن حیات باقی نمی ماند و دیت کلّ آدمی هرکاه صد شتر باشد پنج شتر
نسبت با آن نصف عُشر است یعنی بیست و یک پس اکر موضّحه در یکدست
واقع شود و دیت یکدست نصف دیت آدمی است پس نصف عُشر
آن که نصف پنج شتر باشد در آن خواهد بود چنین کفته اند اکثر فقها و از
کتاب ظریف در بعضی تفاصیل دیکر ظاهر میشود **چهارم** ظاهر کلام فقها
آنست که این دیتها که بشتر وآرد شده است اکر دیت را از اجناس
دیکر بدهند بهمان نسبت میدهند مثل انکه در جائی که ده شتر وآرد
شده است ده شتر نسبت بصد شتر که دیت کلّ است ده یک است
پس اکر از طلا دهند ده یک هزار دینار را خواهند داد که صد اشرفی باشد
و اکر از نقره دهند ده یک ده هزار درهم را میدهند که هزار درهم باشد
و همچنین از سایر اجناس و احوط آنست که چون در خصوص این دیات
شتر و دینار وآرد شده است از جنس شتر و دینار بدهند **مقصد سیّم**

در بیان سایر جراحات بدنست و در آن چند فایده است اوّل جراحتی که باندرون شکم آدمی برسد از هر جهت که باشد اگرچه از کود آل کردن باشد و او نمیرد در آن ثلث دیت آن شخص است و در آن قصاص نمیباشد و اگر جراحتی در عضوی بکنند و بعد از آن بجوف داخل شود دیت آن جراحت و دیت جایفه هردو را میباید بدهد مثل انکه خنجری بر دوش کسی بزنند و داخل شکم او شود هم دیت جراحت دوش را میباید بدهد و هم ثلث دیت برای آنکه داخل جوف او شده است دوّم اگر کسی کاردی یا خنجری زد که سرش باندرون شکم او داخل شد پس دیگری آمد و کاردی یا غیر آن بهمان سوراخ فرو برد و جراحت زیاد ننمود شخص اوّل دیت جایفه را میدهد و ثانی چیزی نیست ولیکن حاکم شرع او را تعزیر میکند و اگر حربه مرد دوّم اندرون جراحت را گشاده تر کرد و بیرون بحال خود ماند یا بیرون را گشاده تر کرد و اندرون بحال خود ماند ارش میدهد و اگر اندرون و بیرون هر دو گشاده تر شد یک دیت جایفه دوّم میباید بدهد سیّم اگر یکی حربه بزند و شکمش را بشکافد و دیگری احشای اندرونش را بیرون آورد گفته اند قاتل دوّم است چهارم اگر حربه بر سینه اش بزنند که از پشتش بدر رود اکثر گفته اند دو جایفه است و دو ثلث دیت باید داد و بعضی گفته اند یک جایفه است پنجم جمعی از فقها قایل شده اند که موافق کتاب ظریف که هر که حربه بزند بر اطراف مردی که از طرف دیگر بدر رود صد دینار طلا میدهد و ظاهر آنست که مراد باطراف دستها و پاهایش مانند ساعد و ساق و کف

وقدم

و قدم و بعضی تخصیص کرده اند بعضوی که در آن تمام دیت باشد یا نصف دیت زیرا که اگر نافذه در یک بند یک انگشت باشد صد دینار چند برابر دیت آن میشود و در کتاب ظریف تفاصیل دیگر در این باب هست که اکثر علما متعرّض آنها نشده اند و باین عبارت مجمل متمسّک شده اند ششم در کتاب ظریف مذکور است که اگر سوراخی در خد یعنی یکطرف رخساره بهم رسد که اندرون دهان نمایان شود دیتش صد دینار است و اگر دوا کنند و بر طرف شود امّا اثر فاحشی باند پنجاه دینار است و اگر هر دو طرف باشد و اثرش بماند صد دینار است و اگر تیری بزنند که در استخوان بنشیند و از زیر چانه بیرون آید دیتش صد و پنجاه دینار است و اگر سوراخ کند و بیرون نرود صد دینار است و اگر جراحتی در رخساره بهم رسد و اثرش بماند دیتش ده دینار است هفتم و در روایت معتبری وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حکم میفرمود در سیلی که کسی بر روی کسی بزنند و جای آن سیاه شود شش دینار بدهند و اگر سبز شود سه دینار بدهند و اگر سرخ شود یک دینار و نیم بدهند و اکثر موافق این روایت قایل شده اند و بعضی در سیاه شدن نیز سه دینار گفته اند و اکثر گفته اند که شرط نیست که اثرش همیشه بماند و گفته اند اگر اینها در بدن واقع شود دیتش نصف دیت روست چنانچه ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضره الفقیه متّصل باین روایت ذکر کرده است هشتم در هر عضوی که دیت مقرّری داشته باشد اگر آن عضو را شل کنند دو ثلث دیت

آن عضو را باید داد و اگر عضو شل را قطع کند ثلث دیت عضو را باید
داد چنانچه گذشت **نهم** مذکور شد که دیت مرد و زن در اعضا و جراح
مساویند تا بثلث دیت مرد برسد پس دیت اعضای زن نصف دیت
اعضای مرد میشود خواه آنکه جنایت کرده است مرد باشد و خواه زن و همچنین
قصاص میکنند مرد را برای اعضای زن بی آنکه چیزی از دیت بدهند تا
ثلث پس اگر خواهند عضو مرد را بعوض عضو زن قصاص کنند نصف دیت
عضو را میدهند و قصاص میکنند و اگر دیت گیرند نصف دیت مرد میگیرند
و بعضی از علما گفته اند که این حکم که تا ثلث جراحات زن دیتشان مثل
جراحات مرد است در صورتیست که جراحت کننده مرد باشد و اگر جراحت
کننده زن باشد همه جراحات بر نصف است پس در یک انگشت پنج شتر است
و در دو انگشت ده شتر است و در سه انگشت پانزده شتر است و در
چهار انگشت بیست شتر است و همچنین باین نسبت بالا میرود بخلاف آنکه
جارح مرد باشد که در یک انگشت زن ده شتر است و در دو انگشت بیست
شتر و در سه انگشت سی شتر و در چهار انگشت بیست شتر **دهم** هر عضوی
که در مرد مساوی دیت مرد باشد در زن مساوی دیت زنست مانند
زبان و ذکر و دو دست و دو پا و همچنین نصف و ثلث و هر نسبت که
با دیت مرد مذکور شد در زن با دیت زن ملاحظه خواهد شد و در کافر ذمی
با دیت او و در غلام با قیمت او بشرطی که زیاده از دیت آزاد نباشد مثل آنکه
اگر ذکر غلام را ببرند قیمت او را میدهند چنانچه مذکور شد و آنچه در شرع
مقدری ندارد که ارش میدهند آزاد را غلام فرض میکنند و ملاحظه

میکنند

میکنند که بدون این عیب چه قیمت داشته و با این عیب چه قیمت دارد
این تفاوت را از دیت آزاد میگیرند **فصل ششم** در جنایا تیست که بر
جنین واقع شود یعنی طفل که در رحم باشد یا بر میتی واقع شود و در آن
چند مبحث است **اول** مشهور میان علما آنست که دیت جنین آزاد مسلمان
بعد از آنکه خلقتش تمام شده باشد و هنوز روح در آن ندمیده باشد صد دینار
است و مشهور آنست که فرقی نیست میان دختر و پسر و بعضی گفته اند در
پسر صد دینار است و در دختر پنجاه دینار و خالی از قوتی نیست و ابن جنید
رحمة الله قایل شده است که دیت جنین مسلمان یا غلامی است یا کنیزی
که قیمت هر یک ٢ عشر دیت باشد و این موافق مذهب عامه است و اول
اصح است و اگر کافر ذمی باشد جنین او دیتش عشر دیت پدر او ست
که موافق مشهور هشتاد درهم است و در روایتی وارد شده است
که عشر دیت مادر او ست که چهل درهم باشد و بنا بر قول ثانی ممکن است
حمل روایت بر آنکه جنین دختر باشد و مشهور میان علما آنست که دیت
جنین بنده عشر قیمت مادر او ست و بعضی گفته اند اگر پسر باشد عشر قیمت
پدر او ست و اگر انثی باشد عشر قیمت مادر است و بعضی گفته اند که اگر
زنده بیرون آید و بمیرد عشر قیمت مادر است و اگر مرده بیندازد نصف عشر
قیمت مادر است **دوم** هرگاه روح در جنین دمیده شده باشد و بسبب
جنایت بمیرد و معلوم شود که حیوة داشته است و بسبب جنایت مرده است
در اینصورت دیت کامل لازم میشود برای پسر و نصف آن برای دختر
و اگر بعنوان مباشرت کرده باشد کفاره نیز لازم میشود **سیم** هرگاه پیش از

نصف

تمام شدن خلقت سقط بیند آزد بعضی گفته اند غلامی میدهد یا کنیزی و بعضی
تعیین قیمت پنجاه دینار کرده اند و مشهور میان علما آنست که مراتب
مختلفه دارد اول اگر کسی در اثنای جماع کسی را بترساند که آب منی بیرون
فرج ریخته شود ده دینار میدهد و اگر نطفه در رحم قرار گرفته باشد و سبب
انداختن آن شود بیست دینار میدهد و اگر علقه شده باشد یعنی پارچهٔ خون
بستهٔ چهل دینار میدهد و اگر مضغه شده باشد یعنی پارچهٔ گوشتی شصت
دینار میدهد و اگر استخوان شده باشد هشتاد دینار میدهد و اگر گوشت بر
روی استخوان روئیده باشد و خلقتش تمام شده باشد صد دینار میدهد چنانچه
گذشت و شیخ طوسی رضی الله عنه گفته است در مابین هر مرتبه تا مرتبهٔ دیگر
بآن نسبت حساب میکنند و ابن ادریس رضی الله عنه تفسیر کلام او باین نحو
کرده است که بیست روز نطفه است و بیست روز علقه و بیست روز
مضغه و بیست روز عظام و هر روز یک دینار زیاد میشود و بحث کرده اند
براو که این تفسیر مخالف احادیث معتبره است چنانچه در حدیث صحیح محمد بن
مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسید که مردی زنی را میزند و نطفه
میاندازد فرمود که بیست دینار براو لازم است گفت میزند او را و علقه
میاندازد فرمود که براو چهل دینار لازم است گفت او را میزند و مضغه
میاندازد فرمود که شصت دینار براو لازم است گفت میزند او را و چیزی
میاندازد که استخوان دراو بهم رسیده فرمود که دراو دیت کامل است
یعنی جنین و فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین حکم کرده است
گفت صفت نطفه کدامست که تو آن شناخت فرمود که نطفه سفید است

مانند

مانند آب منی غلیظ پس در رحم چهل روز میماند تا علقه میشود گفت صفت
علقه کدامست فرمود که پارهٔ خون بسته ایست مانند خون که از محجمهٔ حجّام بدر
میآید پس چهل روز دیگر میماند تا مضغه میشود گفت صفت مضغه چیست
که تو آن شناخت فرمود که پارچهٔ خون سرخیست که در میان آن رگهای سبز
هست بعد از آن استخوان میشود پرسید که صفت استخوان چیست فرمود
که بعد از آنکه استخوان شد چشم و گوش بهم میرساند و اعضا و جوارحش
ترتیب می یابد پس دیت جنین تمام میشود و در حدیث دیگر از حضرت صادق
علیه السلام منقولست که یونس شیبانی پرسید که اگر در نطفه یک قطره
خون بهم رسد حضرت فرمود که عُشر نطفه زیاد میشود بیست و دو دینار میشود
و اگر دو قطره بهم رسد بیست و چهار دینار و اگر سه قطره بهم رسد بیست و
شش دینار و اگر چهار قطره بهم رسد بیست و هشت دینار و اگر پنج
قطره بهم رسد سی دینار و بهمین نسبت بالا میبرد تا همه علقه شود پس
در آن چهل دینار است و بعد از علقه اگر یک رگ از گوشت در ان
بهم رسد دو دینار بالا میرود و همچنین دو دینار زیاد میشود تا همه
گوشت میشود و دیت آن شصت دینار است تا آنکه رگهی مانند استخوان
در آن بهم رسد و زیاد میشود تا آنکه همه استخوان میشود و دیت آن
هشتاد دینار است و همچنین تا گوشت و پوست بر آن بروید و چون پنج ماه
شد روح در آن میدمد و شرح احادیث و تفاصیل خلقت انسان و تشریح
آن را مفصّلاً در کتاب سما و عالم ذکر کرده ام چهارم اگر زنی را بکشد و
در شکم او فرزندی باشد و او هم کشته شود و ندانند که پسر بوده است

یا دختر مشهور میان علما موافق احادیث معتبره آنست که دیت زن را میدهد و بعضی گفته اند قرعه میاندازند اگر باسم پسر در آید دیت پسر میدهد و اگر باسم دختر در آید دیت دختر میدهد **پنجم** اگر کسی زن آزادی داشته باشد و بدون رخصت او در وقت جماع منی را عزل کند و در بیرون فرج بریزد بعضی گفته اند واجبست که ده اشرفی دیت نطفه را بزن بدهد و اکثر حمل بر استحباب کرده اند **ششم** اگر کسی جنایتی بکند و طفل زنده بیفتد و بعد از آن کسی او را بکشد گفته اند اگر حیوة مستقره داشته که مدتی تعیش تواند کرد قاتل دوم است و بر اول دیت نیست اما حاکم شرع او را تعزیر میکند و اگر حیوة مستقره نداشته و در کار مردن بوده است دیت بر اول است و دوم را تعزیر میکنند و اگر حالش معلوم نباشد بعد از افتادن که زنده بوده یا مرده و او سرش را بریده باشد قصاص ساقط میشود و دیت بریدن سر میت را میدهد چنانچه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **هفتم** دیت جراحتها که بر جنین واقع شود نسبت بکل دیت او حساب میکنند پس اگر چیزی بر شکم زن زند و دستی از طفل ساقط شود و اگر زن بمیرد دیت زن و دیت جنین هر دو را میدهد و اگر نمیرد دیت دست جنین که پنجاه دینار است میدهد و اگر اول دست بیفتد و بعد از آن جنین بیفتد دیت جنین را میدهد و دیت دست ساقط میشود و اگر زنده بیفتد و بمیرد دیت انسان کامل میدهد و دیت دست ساقط میشود و اگر زنده بماند دیت دست را میدهد **هشتم** کسی که سر میت مسلمان آزادی را قطع کند حکم جنین دارد و دیت او صد دینار است و این دیت مال

و از برای طفل لطفه نصف دیت مرد و نصف دیت زن میدهد

وارث نیست بلکه صرف میکنند در حج و وجوه بر و خیرات و صدقات برای میت و خلافست که اگر میت قرض داشته باشد واجبست که قرضش را بدهند از این دیت یا نه اکثر گفته اند که میتوان داد و بعضی گفته اند داخل بیت المال مسلمانان میکنند و ابن بابویه علیه الرحمه قایل شده است که اگر در حال حیوة او اراده کشتن او داشته و بعد از فوت سر او را بریده یا کاری کرده که اگر زنده میبود بان جنایت میمرد دیت کامل انسان میدهد و اگر این اراده نداشته صد دینار میدهد و گفته اند که جراحتها که بر او واقع شود نسبت بصد دینار حساب میکنند مثل آنکه اگر یک دستش را ببرد پنجاه دینار میدهد و اگر موضحه در سرش بکند پنج دینار میدهد و اکثر گفته اند مرد و زن و صغیر و کبیر در این حکم تفاوت ندارد و اگر سر غلامی را ببرد عشر قیمت او را میدهد و اگر سر ذمی را ببرد بعضی گفته اند عشر دیت ذمی را میدهد و بعضی گفته اند دیت ندارد و خالی از قوتی نیست و اگر جنایت بخطا واقع شود خلافست که دیت در مال اوست یا بر عاقله است و بعضی از متاخرین احتمال داده اند که در اصل دیت نباشد و در خطا چنانچه ظاهر روایت حسین بن خالد است که از حضرت امام رضا علیه السلم پرسید که اگر شخصی برای میتی گودالی حفر کند که او را در آن غسل دهد پس سرش بگردش آید و بیل از دستش بیفتد و بر شکم میت آید و شکافته شود چه چیز بر او لازم است فرمود که هرگاه چنین باشد خطا خواهد بود و کفاره اش بنده آزاد کردن است یا دو ماه پی در پی روزه داشتن یا شصت مسکین را طعام دادن

مهر سکینی بقدر مدّی که تقریباً بنابر مشهور بعضی از تقدیرات یک چهاریک من
که هم باشد و در حدیث حسن وارد شده است که بریدن سر مرده بدتر است
از بریدن سر زنده و در حدیث دیگر پرسیدند از حضرت صادق علیه السلام
از کسی که استخوان مرده را بشکند فرمود که حرمتش بعد از مردن زیاده از
حرمت اوست در زندگی **فصل هفتم** در بیان عاقله است که دیت خطا
بر او لازم است و احکام آن در آن چند مقصد است **اول** در بیان عاقله
است بدانکه چون در باب قتل در جاهلیت تعصّب بسیار میکرده اند
و خویشان و قبیله و عشیرت قاتل حمایت میکرده اند شارع در باب
قتل خطا که قاتل را در آن تقصیری نیست مقرّر فرموده است که بر آنها قسمت
کنند که هم باعث قلّت حمایت ایشان بشود و هم کار بر قاتل آسان شود
و چون تقصیری نداشته و حکمتهای جناب مقدّس الهی در هر حکم بسیار است
که عقول اکثر خلق از ادراک آنها قاصر است و عاقله کسی را میگویند که
متحمّل دیت از جانب صاحب جنایت میشود و آن چهار طائفه اند **اول**
خویشان صاحب جنایت **دوم** کسی که او را آزاد کرده باشد **سیم** کسی که
ضامن جریرهٔ او باشد یعنی جنایت او شده باشد زیرا که متعارف بوده است
که دو کس که وارثی نداشته اند با یکدیگر قرار میکرده اند که هر یک که جنایت
خطای بکند دیگری او را بدهد و هر یک که پیشتر بمیرد دیگری وارث
او باشد چنین کسی اگر جنایت خطای بکند ضامن جریره دیت او را میدهد
چهارم امام زمانست که اگر هیچیک از اینها نباشد امام دیت او را میدهد
و اگر بمیرد میراث او نیز از امام علیه السلام است امّا اقارب که عاقله اند

خلافست

خلافست که چه جماعتند و مشهور میان علما آنست که عاقله عصبهٔ قاتلند یعنی
مردانی که قرابت ایشان نسبت بقاتل از جانب پدر و مادر باشد یا از جانب
پدر نه از جانب مادر تنها مثل برادران و اولاد ایشان و عموها و
اولاد ایشان خواه وارث قاتل باشند که اگر بمیرد آنها میراث برند
و خواه نه و خلافست که پدر و جدّ پدری و اولاد ذکور در عصبه
داخلند یا نه و اکثر متأخّرین قایلند که داخلند و بعضی گفته اند هر که از
دیت قاتل اگر کشته شود میراث میبرد عاقله اوست و این قول ضعیف
است و بعضی گفته اند عصبه و عاقله آنهایند که مستحق میراث قاتلند
از وارثان نزدیک که در قرآن برای ایشان حصّهٔ از میراث مقرّر
شده مانند پدر و مادر و فرزند و اگر آنها نباشند سایر اقارب قاتل
میدهند از مردان بالغ خواه از جانب پدر خویش باشند و خواه از جانب
مادر و اگر از هر دو صنف باشند دو ثلث دیت را بر خویشان پدری
قسمت میکنند و یک ثلث را بر خویشان مادری و مستند شده اند
در این قول بروایتی که سلمة بن کهیل از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت
کرده و اکثر آن روایت را ضعیف میشمارند و مشتمل است بر آنکه اگر
خویشان نداشته باشد دیت را از هم شهریان او میگیرند و این مخالف
مذهب شیعه است و موافق مذهب عامّه است لهذا اکثر عمل باین
روایت نکرده اند و مسئله در غایت اشکالست و این احکام را از
احادیث معتبرهٔ این باب استنباط کردن متعسّر است و مشهور آنست
که مذکور شد و از بعضی روایات معتبره ظاهر میشود که عاقله ورثهٔ ذکور بالغ

عاقلند دوّم در صفات عاقله است که گفته اند شرطست که ذکور باشد
زن عاقله نمیباشد و شرطست که بالغ و عاقل باشد نابالغ و دیوانه عاقله
نیستند و شرطست که غنی باشد و قادر بر دیت داشته باشد پس بر فقیر دیت لازم
نمیشود و غنی و فقیر بودن در وقتی که سال تمام میشود و وقت دادن
میشود اعتبار دارد سیّم در مقدار آن دیت است که عاقله متحمّل میشود جمعی
از علما را اعتقاد آنست که عاقله هر دیت خطائی را متحمّل میشود خواه زیاد
و خواه کم و جمعی گفته اند تا بدیت موضّحه نرسیده است که نصف عُشر دیت
باشد جارح خود میدهد و بقدر دیت موضّحه و زیاده را عاقله میدهد چهارم
آنچه عاقله میدهد رجوع نمیکند که از جانی بگیرد و قولی هست که رجوع میکند
و آن ضعیف است پنجم در بیان کیفیّت تقسیط دیتست بر عاقله و در
آن چند مسئله است اوّل آنکه خلافست که آیا قدر معیّنی دارد که بر هر کس
چند حواله کنند یا نه بعضی گفته اند از غنی ده قیراط میگیرند که نصف دینار باشد
و از فقیر یعنی کسی که در عرف او را غنی و مالدار نگویند و قادر بر ادای پنج
قیراط میگیرند که ربع اشرفی باشد زیرا که هر دیناری بیست قیراطست و بعضی گفته اند
قدر معیّنی ندارد بلکه حاکم شرع بحسب احوال جماعت و عدد ایشان هر قدر
که مناسب میداند حواله میکند دوّم خلافست که آیا ترتیبی در میان
آن جماعت هست در حواله کردن یا نه بعضی گفته اند بنزدیک و دور همه
حواله میکنند بیک نسبت و اکثر علما قائل شده اند بآنکه نزدیکتر را
مقدّم میدارند و اگر وفا نکند بر دورتر حواله میکنند پس بنا بر قولی
که پدر و اجداد پدری و فرزندان ذکور داخلند اوّل بایشان ابتدا
میکنند

میکنند بعد از ایشان ببرادران و بنا بر قول دیگر اوّل از برادران
میگیرند اگر وفا نکند از اولاد ذکور ایشان میگیرند پس از عمّوها پس از پسران
عمّوها پس از عمّوهای پدر پس از پسران ایشان پس از عمّوهای جدّ پس از اولاد ذکور
ایشان و همچنین تا آنکه اقارب نسبی پدری تمام شوند و اگر زیاد باقی مانده است
از آزاد کنندهٔ او میگیرند اگر آزاد شده باشد آن قاتل یا جارح پس از خویشان
پدری آزاد آزاد کننده بترتیبی که سابق مذکور شد پس از آزاد کنندهٔ آزاد
کننده پس از خویشان پدری او باز بترتیب سابق پس آزاد کنندهٔ پدر جانی
پس خویشان پدری او پس آزاد کنندهٔ آزاد کننده پدر او پس اقارب
پدری او و در همه مراتب اقرب مقدّم است بر ابعد و اگر نزدیکتر وفا
کند بدورتر تعدّی نمیکنند و بعضی گفته اند خویشان پدر مادری مقدّم اند
بر خویشان پدری تنها و اکثر در این مقام اعتبار نکرده اند و می باید که
معلوم شود که عاقله قرابت عرفی با میّت دارد یا نه بمحض آنکه از قبیلهٔ او
باشد کافی نیست و اگر اینها همه که مذکور شد وفا بدیت نکنند بعضی گفته اند
زیادتی را از امام علیه السّلام میگیرند و خلافست که آنحضرت از مال خود
میدهد یا از بیت المال مسلمانان و اکثر گفته اند که از مال خود میدهد و تحقیق
این مسئله بر صورتی ندارد و بعضی گفته اند اگر عاقله نباشند یا عاجز باشند
از دادن دیت مطلقا یا از بعضی از مال جنایت کننده می گیرند و الّا
از امام علیه السّلام میگیرند و اکثر گفته اند مطلقا رجوع بجانی نمیشود و با عجز
ایشان از امام یا از بیت المال مسلمانان میگیرند سیّم اگر عاقله زیاده
از دیت باشند یعنی آنقدر مقرّر را که مذکور شد بنا بر یک قول یا آنچه

حاکم شرع مصلحت داند بنا بر قول دیگر بر عاقله که تقسیط کنند عدد عاقله
زیاده از آن باشد بعضی کفته اند همان مقدار را بر همه توزیع میکنند و
بعضی کفته اند امام یا حاکم شرع بعضی را که مصلحت میدانند تعیین میکنند
که بدهند و اکر بعضی از عاقله غایب باشند مشهور آنست که حصهٔ انهارا
بر حاضر آن قسمت نمیکنند بلکه انتظار میکشند که آنها حاضر شوند یا مینویسند
بحاکم شرع که در آن بلد است که از ایشان بکیرد **چهارم** چون سابقاً مذکور
شد که دیت خطا را خواه قتل و خواه غیر قتل در عرض سه سال میکیرند
کفته اند ابتدای مدت سه سال در قتل وقت مردن آن مقتول است
و در جراحتی که سرایت نکرده باشد از وقت جراحت کردن است و اکر
جراحتی باشد که سرایت کند مثل انکه انکشتش را ببرد و سرایت کرد
و مجموع کفش را انداخت در اینصورت دیت مجموع کف را میباید داد
و خلافست که ابتدای سالها را از چه وقت حساب میکنند بعضی کفته اند
از وقتی حساب میکنند که آن جراحت مندمل شود و زخمش بر طرف شود و بعضی
کفته اند از وقتی که کف افتاد حساب میکنند کو هنوز مندمل نشده باشد و اول
اشهر است **ششم** از مقاصد سابقه در بیان ثبوت جنایتست بر عاقله
و آن بکواه ثابت میشود یا باقرار عاقله و مشهور آنست که بقسامه بر عاقله
چیزی ثابت نمیشود بلکه دیت بر مال جانی لازم میشود هر چند خطائی محض باشد
و هم چنین اکر قاتل اقرار کند بقتل خطا یا جانی اقرار کند بجنایت خطا دیت
بر خودش لازم میشود نه بر عاقله و اکر قتل عمد را بر دیت صلح کنند بر عاقله

چیزی

چیزی لازم نمیشود و در قتل عمد اکر قاتل بکریزد روایتی وارد شده است که
دیت را از مال او میکیرند و اکر مال نداشته باشد از اقارب او میکیرند الاقرب
فالاقرب و بعضی از علما بمجموع این روایت عمل کرده اند و اکثر بجزو اول
قائل شده اند نه بجزو ثانی چنانچه سابقاً مذکور شد و در قتل شبه عمد نیز بعضی
قائل شده اند که اکر بکریزد یا بمیرد و مالی نداشته باشد از اقارب او میکیرند
و اکر آنها نباشند از بیت المال میدهند **هفتم** اکر کسی خود را بخطا بکشد
دیت بر عاقله نیست و بعضی از سنیان قائل شده اند که دیتش بر عاقله است
هشتم در حدیث صحیح وارد شده است که از اهل ذمه یعنی کافرانی که
جزیه دهند عاقله یکدیکر نیستند در جنایتی که کنند خواه قتل باشد و خواه جراحت
بلکه دیت را از مال جنایت کننده میکیرند و اکر مال نداشته باشد امام علیه السلام
میدهد دیت ایشان را زیرا که ایشان جزیه با امام میدهند مانند غلامی که
مقرری باقای خود دهد و ایشان غلامان امامند و هر یک از ایشان که او
مسلمان شود آزاد میشود و علما باین روایت عمل کرده اند **نهم** اکر پدر فرزند
خود را عمداً بکشد دیت را بوارثان دیکر میدهد و خود بهره از آن و غیر آن نمیبرد
و اکر وارث دیکر نباشد از امام علیه السلام خواهد بود و اکر فرزند خود را بخطا یا
شبه عمد کشته باشد بعضی کفته اند مطلقا میراث نمیبرد و بعضی کفته اند مطلقا
میراث میبرد و بعضی کفته اند از دیت نمیبرد و از غیر دیت میبرد و اکر
وارثی بغیر از عاقله نباشد بنا بر انکه پدر میراث نبرد دیت ساقط میشود
دهم عاقله دیت نفس و جراحت انسان را ضامن است و ضامن نیست که
جنایت غلام کسی را اکر جنایت بر کسی کند از روی خطا یا جنایت حیوان خویش

[illegible]

اورا که برکسی بکند یا جنایتی که خویش او برحیوان کسی یا مال کسی از روی خطا
بکند ضامن نیست **فصل ششم** در بیان کفّارهٔ اقسام قتل است در قتل
عمد کفّارهٔ جمع واجبست که یک بنده آزاد کند و دو ماه متوالی روزه
بدارد و شصت مسکین را طعام بدهد هر یک را یک مدّ یا دو مدّ علی الخلاف
ومدّی را اگر صد درم کهنه بگیرند ظاهرا خوبست ومشهور آنست که
این کفّاره وقتی واجب میشود که خود مباشر قتل شده باشد نه آنکه آمر یا
سبب باشد وکفّاره بقتل مسلمان ثابت میشود خواه مقتول طفل باشد
وخواه بالغ وخواه دیوانه باشد وخواه عاقل وخواه زن باشد وخواه مرد
وخواه مملوک قاتل باشد یا مملوک دیگری یا آزاد ومشهور آنست که در کشتن
کافر هرچند در امان باشد کفّاره واجب نمیشود واگر در قتل عمد اورا
نکشند بانکه عفو کنند یا دیت بگیرند یا ثابت نشود شک نیست که کفّاره واجب
میشود واگر اورا قصاص کنند اکثر گفته اند باز کفّاره واجبست که از
مال او بدهند حتّی روزه را از مال او استیجار نمایند وبعضی گفته اند هرگاه
قصاص کنند کفّاره ساقط است وکفّارهٔ قتل شبه عمد وخطا کفّارهٔ
مرتّبه است اگر قادر است بنده آزاد میکند واگر عاجز است از بنده آزاد
کردن دو ماه روزه میدارد واگر از آن نیز عاجز است شصت مسکین را
طعام میدهد واگر مسلمانی را در دار الحرب وبلاد کفّار بکشد بگمان
آنکه کافر است کفّارهٔ قتل خطا واجبست وقصاص البتّه نیست امّا در وجوب
دیت خلافست بعضی گفته اند مطلقا دیت نیست وبعضی گفته اند اگر اسیر بوده است

در دست کفّار دیت واجبست واگر باختیار خود در میان ایشان رفته
واجب نیست واحوط آنست که مطلقا دیت بدهند وبعضی گفته اند اگر در وقت
جنگ کشته شود دیت را از بیت المال میدهند واگر چند نفر شریک در
قتل کسی باشند بر هر یک کفّارهٔ تمام دیت لازم است واگر طفلی یا دیوانه
کسی را بکشد خلافست که کفّاره بر او واجبست یا نه اکثر گفته اند واجبست
وعتق واطعام را از مال او بیرون میکنند وروزه را بعد از بلوغ
وعقل خود میگیرد واگر پیشتر بمیرد گفته اند از مالش اجرت روزه را میدهند
وبعضی گفته اند کفّاره از او آن ساقط است واگر جنینی را که در رحم
باشد سقط کند اگر روح در او دمیده شده کفّاره واجبست والّا واجب
نیست واحکام خصال کفّارات را در رسالهٔ کفّارات ذکر کرده ام
فصل نهم در احکام جنایت حیوانانست ودر آن چند بحث است
بحث اول در کشتن حیوانات حلال گوشت است اگر حیوان حلال گوشتی را
ذبح کند بی اذن مالک اکثر گفته اند که تفاوت قیمت زنده وکشته بر
او لازم است وبعضی گفته اند مالک میتواند گفت که این کشته را
بردار وقیمت حیوان زنده را بده واگر اورا بغیر ذبح تلف کند که
آن میته شود باید قیمت اورا در وقت کشتن بدهد واگر بعضی از
اجزا باشد که از آنها منتفع توان شد مانند پشم ومو وکرک وپر
آنها از مالک است وقیمت آنها را از قیمت حیوان بیرون میکنند
بحث دوم در کشتن حیوانیست که حلال گوشت نباشد امّا قابل تذکیه باشد

مانند شیر و ببر و پلنک و یوز اکر یکی از اینهارا ذبح کند بازمشهور
آنست که تفاوت قیمت کشته وزنده را میدهد واکر بنحو دیکر تلف
کند قیمت را میدهد واکر بعضی از اجزای آن قیمتی داشته باشد آنرا
از قیمت اسقاط میکنند مانند فیل که او دندان و استخوانش قیمت دارد
واکر در قسم اوّل و در این قسم جنایت برعضوی از اعضای حیوان واقع
شود مثل انکه چشمش را کور کند یا پایش را بشکند اکثر کفته اند ارش
میدهد یعنی تفاوت قیمت صحیح و معیوب و بعضی کفته اند مانند آدمی آنچه در
حیوان دو تاست بقطع هر دو تمام قیمت را میدهد و بقطع هریک نصف قیمت
مانند چشمها و دستها و پاها و کوشها و در احادیث معتبره وارد
شده است که کسی که یک چشم حیوانی را کور کند ربع قیمت آن را میدهد
و بعضی از قدما قایل شده اند و خالی از قوّتی نیست **بحث سیم** در کشتن
حیوانانیست که قابل تذکیه نیستند مانند سک و خوک سک را قیمتی
نمیباشد و ملک کسی نمیشود و بکشتن آن چیزی لازم نمیشود مکر چهار سک
اوّل سک شکاری که تعلیم شکاری کرده باشند و بعضی کفته اند قابل تعلیم
بوده باشد و خلافست که مخصوص سک سلوقی است یا شامل هرسکی
که تعلیم شکار کرده باشند هست و سلوقی کفته اند منسوبست بسلوق که قریه
ایست از قریهای یمن و دور نیست که سک تازی باشد و اکثر کفته اند
که خصوصیّتی بسلوقی ندارد و در دیت آن خلافست و مشهور آنست
که چهل درهم است که موافق زر ده دانکی قدیم دو هزار و پانصد و

بیست

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

بیست دینار است و بعضی کفته اند اکر قیمتش کمتر ازین باشد قیمتش را میدهد
و بعضی مطلقا بقیمت قایل شده اند و بعضی احتمالی داده اند که برای
سلوقی چهل درهم باشد و برای سکهای دیکر قیمت قرار نداده اند
دوّم سک کلّه است و در دیت آن نیز خلافست اکثر یک کوسفند کفته اند
و بعضی بیست درهم کفته اند که یک هزار و دویست و شصت دینار
باشد بزر قدیم و بعضی بقیمت قایل شده اند **سیّم** سکیست که حراست
باغ میکند و اکثر بیست درهم کفته اند دیت آنرا و بعضی قیمت کفته اند
و ثانی اظهر است **چهارم** سک زراعتست و اکثر کفته اند دیت آن
یک قفیز کندم است و در روایتی جریب کندم وارد شده و جریب
چهار قفیز است و بعضی قیمت کفته اند و بعضی کفته اند که دیت سکی که
حراست خیمه یا خانه میکند یک زنبیل خاکست و بعضی کفته اند این کنایه است
زیرا که دیت ندارد **بحث چهارم** اکر خوکی از ذمّی بکشد که پنهان در خانهٔ
خود نکاه داشته باشند قیمت آن را میدهد آن قیمتی که ایشان در میان
خود بر آن معامله میکنند و همچنین اکر شراب یا آلات لهو که حلال
میدانند پنهان داشته باشند و مسلمانی تلف کند قیمت آنرا
نزد آنها که حلال میدانند میدهد و اکر علانیه اظهار کنند چون خلاف
شرط ذمّه است اکر بکشد یا تلف کند مسلمان چیزی براو لازم نمیشود
بحث پنجم مشهور میان قدمای علما آنست که حیواناتی که بچرا میفرستند
اکر در شب جنایتی بر زراعت کسی یا باغ کسی بکنند صاحب حیوان ضامنست
و اکر در روز جنایتی بکنند ضامن نیست و در روایتی در این باب

وارد شده است که صاحب زراعت روز میبآید زراعت خود را محافظت
کند برای انکه ضرور است که حیوانات بچریدن میروند و در شب صاحب حیوان
میباید حیوان خود را محافظت نماید و اکثر متاخران شب و روز را اعتبار نکرده اند
وکفته اند صاحب حیوان اکر در حفظ حیوان تقصیر کرده است ضامن است خواه
در شب و خواه در روز و اکر تقصیر نکرده است ضامن نیست ختم شد رساله
بدست احقر عباد محمد باقر بن محمد تقی در پنجم شهر جمادی الاول سنه اثنی و مائه
بعد الالف و چون در چند روزی بر وجه استعجال با وفور اشتغال متنوعه
نوشته شده اکر مصنفان روزکار بر خطای و زللی مطلع کردند زبان طعن
نکشایند و بدون تامل بسیار مبادرت بر و ننمایند و ارجو من الله سبحانه

العفو عن الخطاء و الزلل فی القول
والعمل والحمد لله اولاً و آخراً
والصلوة علی سید
المرسلین محمد
وعترته
الاقدسین تمت الرساله فی
یوم الخمیس خامس عشر من شهر
جمادی الاول من
شهور سنه ۱۲۲۲
م م

[marginal note in red, partly legible: ... محمد باقر بن ... الداعی ...]

بازبینی شد
۱۳۷۱ ش

کتابخانه آستان قدس ...

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
... شد

بازبینی شد
۱۳۸... خ

کتابخانه آستان قدس

[illegible]